

مصاحبه شماره 1 انمه

بسم الله الرحمن الرحيم. با عرض سلام و تشکر از این که وقت خودتان را در اختیار ما قرار دادید، اجازه می‌خواهیم با توجه به شبهاتی که نسبت به افکار و دیدگاه‌های شما وجود دارد و به تر شدن عقاید دینی جنابعالی، سوالاتی را مطرح کنیم. به نظر می‌رسد به لحاظ این که شما بنیانگذار عرفان کیهانی هستید، ضروری است که مرز مبانی فکری خود را با جریان‌های معناگرای نوپدید (که مبتنی بر نوعی نگرش سکولاری یا بی‌نیازی از دین هستند) از جمله عرفانهای وارداتی یا شبه عرفانها و تبیین کنید و بفرمایید در مکتب فکری و نگرش شما، دین دارای چه جایگاهی است و جنابعالی چه رویکردی به مراسم عبادی ادیان، بالاخص شریعت اسلام دارید

استاد طاهری : به نام خدا. عرفان کیهانی یک جریان فکری خدامحور است. پس اولین چیزی که می‌دامحوری است و در این تفکر بحث « و محوریت خداوند حاکم است. اما لازم است که ابتدا معلوم شود چرا می‌گوییم عرفان.

دین در دیدگاه ما مثل پرنده‌ای است که دو بال دارد. یک بال آن شریعت است و بال دیگر آن عرفان. شریعت در واقع اصول رهروی و احکام را طرح و بیان می‌کند و عرفان مسائل کیفی و نحوه حصول کیفی آن احکام را دنبال می‌کند. قاعدتا باید احکامی باشد و شریعتی باشد که اصول کیفی آن بررسی شود. برای مشخص شدن این موضوع، مثلا در احکام داریم بر پا داشتن صلوه () . نماز یک جنبه حکمی و ظاهری دارد که جنبه کمی آن است و یک جریان کیفی هم دارد. آیا همه نمازگزاران با کیفیت مشابهی نمازشان برگزار می‌شود یا خیر؟! پس هر عمل ما یک جنبه کمی دارد که مربوط به شریعت است و یک جنبه کیفی دارد که مربوط به عرفان است. عرفان کیهانی می‌خواهد ارتقای کیفی اعمال ما را در رچوب شریعت داشته باشد و یک جریان معرفت‌جویی است. چون معرفت در باب کیفیت شناسی، خودش جایگاهی

پس عرفان کیهانی با اعتقاد تمام به شریعت و آنچه که در شرع بیان می‌شود به دنبال بالا بردن کیفیت آنهاست و شناسایی آسیبهایی که ما را از رسیدن به کیفیت مطلوب محروم کرده است . پس نه بدعت جدیدی است و نه جایگاه شرع را مخدوش می‌کند.

- موضوعی که در شبه عرفانها مطرح است این است که معتقدند فردی که به اشراق می‌رسد، به حقیقت دست پیدا می‌کند و چنین کسی بی‌نیاز از شریعت است. نظر شما چیست؟

- ی حقیقت باید بگویم که « به آن مقصد عالی نتوانیم رسید». کسی که بگوید به حقیقت رسیده، در حقیقت تصور کودکانه‌ای از حقیقت دارد. حقیقت آنقدر وسیع است که هرکس به این سمت برود احساس فقر می‌کند و هیچ‌وقت بی‌نیاز نمی‌شود. حقیقت محدود نیست. حقیقت نامحدود است. در این لباس جسم، کسی به حقیقت نمی‌رسد. پس ما هرگز بی‌نیاز از آنچه که در شرع مطرح است، نمی‌شویم و کسی نمی‌تواند بگوید که من به انتهای صلوه رسیدم. این پرنده با یک بال پرواز نخواهد کرد؛ چه بال کیفیت گرا و چه بال کمیت گرا. کمیت بدون کیفیت به جایی نمی‌رسد و کیفیت بدون کمیت هم بی‌معنا است. ای غیر از این فکر می‌کنند ما با آنها موافق نیستیم

پس ظاهر عبادات شرط لازم است اما کافی نیست. حال اگر به کیفیت نرسیم اجازه داریم از کمیت هم دست برداریم؟

- خیر. چون باید این مساله دنبال شود تا کیفیت هم باشد. بدون وجود کمیت امکان و انگیزه‌ای برای رسیدن به کیفیت نیست؛ عین محصولی که مهر استاندارد ندارد. بدون تولید اولیه، کنترل کیفی معنی ندارد. البته نمی‌شود از اول به کیفیت رسید. با گذشت زمان، تولید اولیه می‌رسد به کیفیت بیشتر و محصول مطمئن. پس این بهانه مناسبی نیست که بگوییم حال که معرفت را نمی‌فهمیم دیگر دنبال نکنیم. آن ظاهر برای رسیدن به کیفیت لازم است و باید دنبال شود

تقریباً پاسخ سوالی که می‌خواهم مطرح کنم را از توضیحات شما دریافت کردم؛ با این حال چون به دنبال تصریح و تبیین خود شما هستم، پرسش می‌کنم. با توجه به اینکه همیشه از صلوه و اتصال یک جا یاد می‌کنید، لطفاً بفرمایید آیا از نظر شما اتصال و ارتباط با خدا همان نماز است و دیگر نیازی به اقامه نماز آن‌طور که در دین مبین اسلام توصیه شده نیست؟

در بحث رحمانیت این توضیح را داشته‌ایم که حلقه‌های رحمت عام الهی بسیار است و در هر حلقه به نوعی از تسهیلات الهی بر می‌خوریم. در صلوه مجموعه حلقه‌های رحمانیت به خودی خود جاری است. در یک جا اختصاصاً هر کدام را دنبال می‌کنیم و یک جا مجموعه کل را داریم. «بسم الله الرحمن الرحیم» را داریم که در کلمه رحمان آن همه چیز جاری است. موعه‌ای از کل چیزهایی که باید به آن برسیم را یک‌جا داریم؛ مثل یک فروشگاه بزرگ که همه چیز در آن است و یک فروشگاه کوچک که فقط اجناس کمی دارد. صلوه به منزله یک مرکز عرضه‌ی بسیار عظیم است؛ ولی در مورد هر کدام از حلقه‌ها می‌ها را به یک فروشگاه کوچک برای خرید یک جنس خاص تشبیه کرد (گرچه که این مثال خیلی هم متناسب نیست؛ چون ما با خدا خرید و فروشی نداریم و فقط از لطف او برخوردار می‌شویم). پس مثلاً ارتباط فرادمانی هرگز جای نماز را نمی‌گیرد و هر چیزی جای خود را دارد

- بعضی افراد مدعی هستند که شما به نیت اعتقاد ندارید؛ زیرا جایگاه نیت را بر پله‌ی عقل و جایگاه عرفان عملی را بر پله‌ی عشق می‌دانید. نظر شما چیست؟

- خوب مسلماً اینطور نیست. ولی نیاز به توضیح دارد. همانطور که تعریف شده و در کتاب داریم ما با دو پله سر و کار داریم: روی پله عقل ما طرح و ا... داریم. مسلماً اگر مسیری را می‌خواهیم برویم قبل از پیمایش مسیر، نیت ما از آن باید واضح باشد. دلیل حرکت به سوی مقصد، همان نیت است. پس بدیهی است که ما باید برای هدفمان نیتی داشته باشیم. اما در پله عشق که دنیای شوق و ذوق و وجد و سرور است، نیت جایگاهی ندارد. نمی‌توانیم بگوییم من نیت می‌کنم که عاشق شوم یا نیت می‌کنم که سر ذوق بیایم. اما بعد از نیت در پله عقل، به پله عشق

می‌رسیم. نمی‌دانیم کی می‌رسیم. کسی نمی‌تواند نیت کند که فردا عاشق شود یا نیت کند که الان تعجب کند. پس وقتی طرحی داریم آنجا نیت داریم اما وقتی که به دنیای عشق و عرفان می‌آییم، ماحصل آن را داریم. اینها لازم و ملزوم هم هستند یعنی پله عشق بدون پله عقل معنی ندارد و بالعکس

- اطلاع داریم که شما نظرات جالب توجهی درباره حجاب دارید. ممکن است به اختصار آن را بیان کنید؟

- من فقط کمی درباره ارتباط حجاب و زکات می‌گویم. ما از هستی چیزهایی را می‌گیریم. یعنی جهان هستی کلا در کار است تا ما باشیم و چیزهایی را به ما انتقال دهد. در قبال این دریافتها، قرار است ما هم بازتاب مناسبی برای هستی داشته باشیم. ما اسم این بازتابی را که به هستی بر می‌انیم و این کادویی که در قبال دریافت از هستی، به آن بر می‌گردانیم، زکات می‌گذاریم. مثلا جهان هستی اسبابی فراهم کرده و به هر کسی استعدادی داده؛ یکی علم دارد، یکی زیبایی، یکی همسر خوب، یکی ثروت و قدرت و ... به همین دلیل لازم است که ما از هستی تشکر کنیم و شکر گزار باشیم و در قبال هر یک از این‌هایی که خاطر ما را آسوده کرده، کادویی را به هستی برگردانیم که همان زکات است: زکات علم، زیبایی، همسر و فرزند خوب، مال و شهرت و ...

خوب؛ حجاب می‌خواهد بگوید که در قبال دریافت‌هایی که من داشتم، کادویی که تدارک دیدم، چیزی است منهای خودنمایی. در واقع حجاب مانع خودنمایی است تا از این رهگذر ما کادویی در خور شان هستی داشته باشیم و این هم برای مرد است و هم برای زن؛ تفاوتی ندارد. حجاب می‌گوید کادوی من شامل خودنمایی نیست و زن و مرد در این چارچوب قرار می‌گیرند.

که ان شاءالله بعدا در کتابچه‌ای به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنم .
حجاب برای خانم‌ها جنبه‌ای دارد و برای مردها هم جنبه‌ی دیگری. یک مرد هم ممکن است به طرز نامناسبی لباس بپوشد؛ زنجیری به گردن ای به گوش داشته باشد که شاید ظاهرا حرام هم نیست؛ اما چون برای خودنمایی است، او را از حجاب دور کرده. ما باید تعریف انسان شمولی از حجاب داشته باشیم. حجاب ناشی از بی‌نیازی و غنای عرفانی است. یعنی کسی که به بلوغ عرفانی برسد، حجاب را رعایت می‌کند

تمام ادیان آسمانی به ظهور یک منجی اعتقاد دارند و این ظهور را مقدمه برقراری عدالت جهانی می‌دانند. عقیده شما درباره این موضوع چیست؟

- من هم به عنوان یک شیعه اثنی عشری اعتقاد کامل به ظهور منجی بشریت امام عصر () دارم و در انتظار ظهور آن حضرت به سر می‌خورم

< با توجه به اینکه همواره تکیه‌ی شما بر ارتباط با خداوند است، عده‌ای گمان می‌کنند شما قصد دارید اهمیت جایگاه ائمه معصومین () را در فضای معنوی زندگی کاهش دهید. لطفا بفرمایید چه نقشی برای این اولیای عظام الهی () هستید؟>

- رسالت انبیا و اولیا () چه بوده؟ آیا غیر از این بوده که آنها ما را حواله داده‌اند به محوریت خدا و گفته «قولوا لا اله الا الله»؟ آیا اگر این را دنبال کنیم، جایگاه آنها ضعیف می‌شود؟ ما این درس را از خود اولیا گرفتیم. آنها گفتند به «ایک نعبد و ایک نستعین» و یا «قولوا لا اله الا الله تفلحوا» توجه کنید. ما هم همان را می‌گوییم. ما چیزی اضافه یا کم نکردیم. آنها برای خود در برابر خداوند جایگاهی قائل نیستند. اما در زندگی روزمره ما اولیاءالله علائم الطریق هستند و انگشتهای اشاره‌ای برای هدایت ما به سمت خدا و کماکان باقی خواهند بود. ما اولیا را به عنوان علائم الطریق و های راه و سبلهای هدایت و کسانی که درس معرفت را به بشر انتقال دادند می‌شناسیم و مورد توجه ما هستند و ما همه درسها را از آنها می‌گیریم. ما به عنوان رسالت عام که تک‌تک انسانها دارند حرفهای آنها را تکرار می‌کنیم. کدام حرف ما مخالف با گفته‌های آنها است؟! ما هم از آنها پیروی می‌کنیم و دعوت به «لا اله الا الله» «فاستقیموا الیه» داریم. ای فکر می‌کنند ما جایگاه ائمه را در نظر دیگران ضعیف می‌کنیم، این اشتباه آنهاست. لطفا کمی دقیق ی نقش آنها توضیح دهید.

- ببینید به عنوان مثال اگر قرار باشد ما به توجال برویم، راه مشخص است و به قله می‌رویم. یعنی نمی‌رویم سراغ یک « ». اما اگر بخواهیم به قله‌ی اورست برویم، این‌طور نیست که یک کوله‌پشتی ببندیم و راه بیفتیم. حتما یک بلد می‌خواهیم. بلد باید همراه ما باشد که راه را نشان دهد. این بلد یک نقش خاصی پیدا می‌کند. خود این بلد راه را رفته است و آن را می . برای همین به او می‌گوییم بلد. جالب است که وقتی قله فتح می‌شود، در عکس فاتحان قله، بلد را نمی‌بینیم. کسی که نقش بلد را به عهده گرفته، قید این امتیازات را زده است. این بلد خودش محو است و افتخار رسیدن مال تیم است؛ در حالی که نباید کمک او را نادیده گرفت. اینجا بلد راه اولیاءالله و انبیا هستند و باید از رمز گشایی ها و نقشه‌ای که در اختیار ما می . بلد در واقع ما را مشایعت می‌کند و ما هم بلد را مشایعت می‌کنیم. پس بلد اینجا نقش بسیار حساسی دارد. اگر کسی می‌خواهد به مقصدی برود که مسیر آن را نمی‌شناسد، متوسل می‌شود به یک بلد. توسل به خودی خود و فی‌نفسه امری لازم است. مثلا کسی ریاضی بلد نیست و می‌رود سراغ استاد ریاضی.

توسل پیدا کردن لازمه کار است.

 همان‌طور که اشاره کردم، هرکسی نمی . باز هم از یک مثال استفاده می‌کنم.

بخواهیم یک مدرسه فوتبال داشته باشیم و بچه‌ها را با اصول فوتبال و گل زنی آشنا کنیم از چه کسانی به عنوان مربی استفاده می‌کنیم؟ کسی که پیش به توپ نخورده باشد که برای این کار مناسب نیست. کسانی را می‌آوریم که توی تیم فوتبال بوده‌اند و بارها گل زده‌اند و الان از آنها به عنوان مربی استفاده می‌کنیم چون امتحان خود را پس داده‌اند و می‌گوییم شما که آقای گل شده‌ای بیا و شگرد کار خود را بگو. پس شرط اینکه یک مربی را انتخاب کنیم این است که او آقای گل باشد و این ماجرا را درک کرده باشد؛ بقیه نمی‌توانند آموزش عملی دهند. در خصوص مسائل کمال هم اگر قرار باشد مربی داشته باشیم، که باید داشته باشیم، می‌رویم سراغ کسانی که آقای گل این رشته هستند؛ یعنی اولیاءالله . اولیاءالله نشان

اند که در زمینه کمال چگونه می‌شود گل زد و آنها آقای گل. کل مسیر خلقت هستند و آزمایش خود را پس داده‌اند و به عنوان انسان کامل، الگو هستند. جایگاه آنها به عنوان مربی هرگز قابل انکار نیست و تضعیف نمی. هیچ کس نمی. وید آنها گل نزده اند و کسی نمی تواند نقش آنها را تضعیف کند. کسی که می‌خواهد به کمال برود، باید از اصول گل زنی آنها استفاده کند.

نقش ائمه در زندگی من این بوده که آنها را الگو قرار داده. ها «فاستقیموا الیه» را به ما درس داده. ما از راهنمایی اولیا استفاده می‌کنیم. تئوری را قرآن آورده و ائمه آنرا پیاده کرده. در زندگی ما خداوند جایگاه خودش را دارد و اولیاءالله هم جایگاه خودشان را دارند

- شما بارها به هفت آسمان به‌عنوان هفت گاو صندوق اطلاعات هستی اشاره کرده‌اید. کلید این هفت گاو صندوق چیست؟

- آن کسی که می‌خواهد به قله اورست برود چندین ایستگاه در پیش دارد. کسی که رفته می‌داند در هر ایستگاه چه خطراتی هست و کلید فتح این ایستگاه چگونه است. مثلا در ایستگاه اول مشکل اکسیژن وجود ندارد؛ اما مشکل ایستگاه هفتم، کمبود اکسیژن است چون سرما زیاد می‌شود و اکسیژن رقیق می. لذا بلد می‌گوید تا کجا و چگونه برویم و چقدر فرصت داریم. پس بلد، کلید هفت ایستگاه، یعنی کلید فتح را دارد.

این جهان دو قطبی برای آدم (یعنی مخلوقی که در چرخه‌ی انا لله و انا الیه راجعون حرکت می‌کند) آفریده شد. شکوفایی آدم با ظهور اولیا تحقق یافته است. پس عالم برای اولیاءالله خلق شد و آنها گل سرسبد وجود هستند. یعنی مثلا می‌توانیم بگوییم جهان هستی برای امیرالمومنین () . پس منظور خلقت این بوده است که انسان‌های کامل به ظهور

- امیرالمومنین () اند که من صراط مستقیم هستم و ائمه اطهار هم این موضوع را تایید کرده. نظر شما چیست؟ چه ارتباطی بین صراط و امام هست؟>

> شما در امور عادی بر می‌خورید به اینکه مثلا در رشته ای مثل کامپیوتر می‌گویند فلانی خدای این کار است. خدای این کار است یعنی چه؟ یعنی در واقع تسلط او در این رشته بیش از دیگران است. می‌گویند این کار را اگر می‌خواهی انجام دهی، این فرد راهش است. من از اصطلاحات عامیانه استفاده می‌کنم. یعنی وقتت را تلف نکن و این طرف و آن . او کوتاهترین راه را به تو نشان می‌دهد. ممکن است بلدهای مختلفی باشند اما یک بلد می‌آید و کوتاهترین راه را عرضه می‌کند. صراط مستقیم یعنی کوتاهترین فاصله بین دو نقطه. لذا امیرالمومنین () می‌گویند من صراط هستم؛ یعنی من « هستم یا عیسی مسیح () می‌گویند من « هستم؛ تا چه کسی این در را بکوبد. اینها می‌گویند که ما آماده ایم تا کوتاه ترین فاصله را برای شما ترسیم کنیم. ما رفتیم و بلد راهیم. بلد راه یعنی خود راه. بلد راه را داشته باشی تضمین است که راه را بروی. اگر بلد راه را نداشته باشی، نمی‌توانی مطمئن باشی که در کوتاهترین فاصله به مقصد

برسی. ممکن است کسی به مقصد برسد؛ اما وجود بلد راه خودش یک تضمین و ضمانت است. پس اگر بگوییم بلد راه مساوی است با خود راه، این گزارف نیست. من در هستم، یعنی بیایید تا از طریق من به حریم کمال وارد شوید.

- حدیثی از امام رضا () «سلسله‌الذهب» نقل شده است که خداوند فرمود: «کلمه لا اله الا الله حصنی ف حصنی امن من عذابی» یعنی کلمه «لا اله الا الله» دژ من است و هرکس وارد این دژ شود از عذاب من در امان است. «بشرطها و شروطها و انا من شروطها» یعنی این شروطی دارد و من یکی از آن شرطها هستم. شما چه برداشتی از این قول امام () دارید؟

- این‌که «لا اله الا الله» دژی است که هرکس به مفهوم آن برسد از عذاب خلاص است باید گفت، چون عذاب به خاطر دوری است. اگر کسی برسد، پس از عذاب خلاص می‌شود. گفتیم کسی می‌تواند به قله بلندی برسد که بهترین بلد را در کنار خودش داشته باشد. ممکن است مفهوم «لا اله الا الله» را هر کس چیزی بگیرد و بگوید من وارد شدم. به خیلی از افراد اگر بگویند «آیا تو در دژ لا اله الا الله قرار داری؟» می‌گوید: اما در واقع کمتر کسی داخل دژ است. اگر محور وجودی ما «لا اله الا الله» شود، خیلی تغییرات ایجاد می‌شود. امام می‌گوید دنبال بلد دیگر نگرد. کوتاه‌ترین مسیر را عرضه می‌کنم و تو را وارد دژ الهی می‌کنم.

- ما از شما انتظار نداریم که درباره‌ی جزئیات مسائل دینی اظهار نظر کارشناسانه کنید؛ اما از آن‌جا که اعتقادات دینی و فهم شما را نسبت به این ارکان قوی می‌یابیم، اجازه دهید این سوال را هم مطرح کنیم که منظور از این که ائمه معصومین () وارث انبیا معرفی می‌شوند، چیست؟

- من باز مثالی می‌دهم. در جنگهای قدیم، هر لشکری علمی داشته که بر پا بودن آن، نشانه پابرجایی این لشکر بوده. علم می‌افتاد، باعث تضعیف روحیه خودی‌ها و تقویت مخالفان می‌شد. به همین دلیل، همه چشمشان به علم و علمدار بوده. همیشه علمدار، فرد از جان گذشته‌ای بوده است. چون بیشتر در معرض خطر قرار داشته. علمدارها زودتر کشته می‌شدند اما افتخار لشکر بودند. حال اگر علمدار را می‌زدند و علم می‌افتاد دوباره یک نفر علم را بلند می‌کرد و تا آخر تعداد زیادی از علمدارها کشته می‌شد. علمداری که می‌آید پرچم علمدار قبلی را بلند می‌کند، وارث است. وارث، یک رسالت دارد. این وارثت، وارثت ژنتیکی نیست بلکه وارثت رسالتی است. حتی در عصر ظهور هم اینگونه است که عده‌ای وارث خیر و عده‌ای وارث شر هستند. هر کدام از ما به یک شکلی در برپایی علم حق یا باطل می‌توانیم علمدار باشیم و بگوییم ما وارث حسین‌ها هستیم و یا وارث یزیدها. باید ببینیم علم چه کسی را برافراشته نگه داشته‌ایم. این‌ها را توضیح دادم که بگوییم ائمه () در زنده نگه داشتن رسالت الهی وارث انبیا هستند؛ یعنی علمدار کمال هستند.

- پیامبر اسلام () به امت خود فرمودند که دو امانت گرانبها برای شما باقی می‌ماند: () . آیا درباره رابطه قرآن و عترت نظری دارید؟

قرآن قانون اساسی است و عترت کسانی هستند که این قانون را اجرا می‌کنند. کاملاً هم برای ما قابل قبول است. نمونه عملی آن قانون، عترت است.

دلیل این که ما را به عترت ارجاع می‌دهند، این است که آن‌ها بهترین دریافت کنندگان پیام‌های قرآن هستند. بگذارید از یک مثال استفاده کنم. وقتی رعد و برق می‌زند، اول به نوک‌تیزترین و مرتفع‌ترین ساختمان‌ها برخورد می‌کند و جریان الکتریکی جذب آن‌ها می‌شود. همه ما در نور هدایت غوطه‌وریم. این نور به کدام‌یک از ما اصابت و اثر می‌کند؟ به مستعدترینها. ... همان‌طور که اگر مقاله‌ای در یک موضوع علمی چاپ شود، همه آن را می‌بینند. اما چه کسانی از آن بهترین استفاده را می‌کنند؟ کسانی که مستعدترند. در مورد هدایت هم همین‌طور. چه کسانی بیشتر از بقیه استفاده می‌کنند؟ قاعدتاً انبیا و اولیا. به دلیل اینکه اثبات کرده‌اند آمادگی آنها از همه بیشتر است و گیرندگی آن‌ها از همه بالاتر

>

- تا اینجا اغلب پرسش‌ها در زمینه اصول عقیدتی بود. اجازه می‌خواهم دو سوال متفاوت هم از شما بپرسم. با توضیحات مفصلی که شما درباره جایگاه ائمه () ارائه کردید، کنج‌کاو شدم که یک سوال شخصی از شما بپرسم. تمایل پاسخ دهید. احساس شما به ائمه معصومین () چیست و آیا تا به حال به سفرهای زیارتی مشرف شده‌اید؟>

 با توجه به تعاریف کاملاً مشهود است که علاقه‌ای وجود دارد و آخرین باری که به زیارت مشرف شدم زیارت امام رضا () بوده که مدت ده روز آنجا بودم و باز هم دنبال فرصتی هستم که سفر زیارتی به مشهد یا اماکن مقدس دیگر داشته باشم

آخرین سوال در این جلسه این است که تحولات معنوی شاگردانتان را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

- یک تصور عامه هست که مردم فکر می‌کنند کسی که آمد چند ترم را در کلاس‌هایی در زمینه خودشناسی گذراند، عارف شده و تسلط کاملی بر عرفان دارد. خیر. هر کلاسی با توجه به مباحث مطرح شده تأثیرات نسبی دارد و هرکس در پایان کلاس می‌تواند نموداری بکشد و طبق نمودار وضعیت خود را با قبل قیاس کند. مثلاً کسی که روزی ده بار عصبانی می‌شده، می‌بیند عصبانیت او به هفت بار و سپس پنج بار در روز کاهش می‌یابد. یعنی به مرور به تعادل بیشتری می‌رسد. این نسبی است و مطلق نیست که دیگر اصلاً عصبی نشود یا با یک کلاس همه چیز را بفهمد. اما متأسفانه بسیاری از ما مطلق‌گراییم. کسی می‌آید و می‌گوید من نسبتاً وضعیتم بهتر است؛ اما تا کمی عصبی می‌شود، می‌گویند این چه کلاسی بود که رفتی؟! در حالی که با این کلاس‌ها کسی عارف نمی‌شود. این کلاس‌ها می‌خواهد زمینه‌ای ایجاد کند تا افراد در راه کمال قدم بردارند.

ما آمار می‌دهیم که از دوستان مجموعه داریم، این است که عده بسیار زیادی می‌گویند ما کیفیت اعمال عبادیمان بهتر شده. این را من نمی‌گویم. همین که آنها ابراز رضایت می‌کنند، کافی است و اگر اینطور نبود، کسی دنبال این کلاس‌ها نمی‌آید.

کلاسی هست، یعنی تاثیرات مثبت اتفاق افتاده . شهود زیادی هستند که تاثیرات مثبت عبادی و تاثیرات مثبت روانی، جسمی، معنوی و ... را گزارش می‌دهند و آمار نشان می‌دهد که با لطف خدا کلاسها تاثیرات خوبی داشته است

- بسیار متشکریم که با حوصله زیاد به پرسش‌های ما پاسخ دادید. آیا می‌توانیم این قول را از شما بگیریم که در صورت مواجهه با ابهامات دیگر، باز هم در صدد نظرخواهی از شما بر آییم؟

. من منتظر هستم و استقبال می‌کنم. حتی لازم می‌دانم جلسات هفتگی پرسش و پاسخ داشته باشیم تا رفع ابهام

کنم >

- باز هم از شما تشکر می‌کنیم



به نام خدا

فلسفه ی عرفانی حجاب

محمدعلی طاهری

هر دریافتی از هستی، زکاتی دارد که بازتاب متناسب با آن دریافت است. به بیان دیگر، جهان هستی برای هر کسی اسبابی فراهم کرده و به هر فردی استعدادی داده است که مستلزم شکر است و شکر آن، در قالب زکات یعنی بازگرداندن یک کادو به هستی می‌باشد. بنابراین، در قبال هر یک از عواملی که برای ما مفید است یا خاطرمان را آسوده کرده است، زکاتی وجود دارد: زکات علم، زیبایی، همسر و فرزند خوب، مال و شهرت و

در این میان، فلسفه حجاب پرهیز از خودنمایی است که نوعی زکات به شمار می‌آید. در واقع حجاب مانع خودنمایی و ایجاد شعور معیوب ناشی از آن است؛ تا از این رهگذر انسان کادویی (زکاتی) در خور شأن هستی به آن داشته باشد. این دیدگاه، زن و مرد، هر دو در این چارچوب قرار می‌گیرند و حجاب تعریفی انسان شمول می‌یابد. این حجاب ناشی از بی‌نیازی و غنای عرفانی است. یعنی کسی که به بلوغ عرفانی برسد، حجاب را رعایت می‌کند.

البته حجاب موضوع بسیار پیچیده و مفصلی به شمار می‌رود که از دو منظر کمی (ظاهری) و کیفی (باطنی) بررسی قرار می‌گیرد. کمی حجاب در قالب شریعت مطرح می‌شود و در تمام مکاتب الهی، به طرق مختلف لازم دانسته شده است. اما در کنار پیروی از شریعت (اصول رهروی)، بعد کیفی این پیروی نیز مطرح است که بی‌توجهی یا کم‌توجهی به آن، نتیجه کامل نخواهد داشت و دینداری واقعی نخواهد بود. به بیان دیگر می‌توان گفت حفظ و رعایت ظاهری احکام و دستورات دینی کافی نیست و تعالی با حفظ ظاهر و باطن دین حاصل می‌شود.

در بررسی کیفی حجاب مسائلی همچون "انرژی نوع دوم" "جاذبه و دافعه" "ارزش وجودی" را مطرح می‌شود:

انسان معمولی جدای از انرژی حاصل از مصرف مواد غذایی که آن را انرژی نوع اول می‌نامیم، به انرژی‌های دیگری نیز محتاج است. یعنی حتی وقتی تغذیه کاملی داشته و از استراحت کافی بهره‌مند شده است، با وجود رفع همه نیازهای جسمی خود، هنوز با کمبودهایی مواجه است که باعث می‌شود احساس رضایت نکند. یکی از این انرژی‌ها انرژی نوع دوم است که در اثر تعریف، تمجید، توجه و ستایش دیگران حاصل می‌شود. برای مثال، انسان معمولی با شنیدن یک جمله خوشایند کاملاً سرحال می‌شود و با شنیدن یک جمله ناخوشایند، به شدت پریشان () و از انرژی تخلیه می‌شود.

انسانی که در زندگی، انگیزه متعالی ند پیمودن مسیر کمال و خودشناسی ندارد، همیشه در صدد جلب توجه دیگران و جذب انرژی نوع دوم است و برای این جلب توجه، مبادرت به خودنمایی می کند. بنابراین، اگر فردی فقط حجاب ظاهری را رعایت کند، همان تشعشعات شعوری خودنمایی او کافی است تا از نظر کیفی بی حجاب باشد.

حجاب از نظر کیفی به معنی قطع نیاز به خودنمایی، حتی در ورزش‌های تیمی و یا هر کار گروهی دیگری نیز به عنوان یک اصل مطرح می گردد. مثلا در یک تیم فوتبال، اگر هر بازیکن در جهت خودنمایی و مطرح کردن خود و بدون در نظر گرفتن حرکت تیمی و جمعی، سعی کند به تنهایی گلی را به ثمر رساند تا فقط او به عنوان گلزن معرفی گردد، این تیم هرگز موفق نمی شود. تیمی موفق است که بازیکنان آن نه خود را بلکه کل تیم را ببینند. نیاز به خودنمایی و یا انرژی نوع دوم باعث می شود هرکس برای مطرح کردن خود حرکت کند و نه در راستای هدف جمعی. اما وقتی خورشید انگیزه متعالی در آسمان وجودی انسان طلوع می کند، انسان، ستاره های کم نور امیال خویش، مثل میل به خودنمایی و... به خود نمی بیند. هرچند این میل هنوز در انسان هست، اما انگیزه متعالی کمال گرایی، امیال دیگر را محو می کند و فرد از انرژی نوع دوم بی نیاز می گردد.

در این رابطه زن یا مرد بودن فرقی نمی کند. حجاب برای خانم‌ها جنبه ای دارد و برای مردها جنبه ای دیگر. یک مرد ممکن است به طرز نامناسبی لباس بپوشد و زنجیری به گردن و گوشواره‌ای به گوش داشته باشد که شاید ظاهرا حرام هم نیست؛ اما چون برای خودنمایی و جذب انرژی نوع دوم از دیگران است، او را از حجاب دور کرده است. یک زن هم به طرق مختلف می‌تواند پوشش و ظاهری داشته باشد که نشانه خودنمایی او باشد. قرار است حجاب ما را از خودنمایی دور کند و قطع نیاز به انرژی نوع دوم محقق شود. به طور کلی انسان خام یا معمولی را می توان گدا دانست؛ گدای جلب توجه، گدای محبت و در یک کلام، گدای انرژی نوع دوم. اما یکی از مراحل بلوغ، بلوغ عرفانی است و زمانی رخ می دهد که انسان به بی نیازی رسیده باشد.

در آغاز آفرینش آدم، ملانک به او سجده کردند. با آن سجده، ما به طور سمبلیک با انرژی نوع دوم آشنا شدیم و امروز آثار آن در ما نمایان است. این گرایش طبیعی یک انسان معمولی از بدو تولد است و تا زمانی که مسیر خودشناسی را طی نکند، این گرایش غیر طبیعی نیست. تا جایی که به نظر روانشناسان مورد توجه قرار گرفتن نیاز طبیعی انسان به شمار

می‌رود و این نشان می‌دهد که این نیاز تا چه حد با نهاد ما در آمیخته است. ولی با بلوغ عرفانی، انسان کاملاً از این نیاز فارغ شده، از تشویق، جلب توجه کردن، مورد ستایش قرار گرفتن و به طور کلی، از انرژی نوع دوم بی‌نیاز می‌شود.

از منظر اجتماعی نیز حجاب به عنوان یک اصل ضرورت پیدا می‌کند. مظاهر خودنمایی می‌تواند در هر لباس یا کسوتی نمایان گردد؛ تا جایی که حتی فردی با حجاب کامل ظاهری (پوشش کامل) می‌تواند بیشتر از فردی به ظاهر بدحجاب جلب توجه کند. ریشه این امر را باید یافت و اصلاح کرد. رسیدن به حجاب واقعی، بلوغ یک جامعه را نشان می‌دهد. جامعه‌ای که تشنه جذب انرژی نوع دوم باشد و هر فرد در آن جامعه بخواهد فقط خود را مطرح کند، هرگز پیشرفت نمی‌کند.

لذا اولین گام برای رشد معنوی یک جامعه آن است که در آن، نیاز به موارد ذکر شده به حداقل رسیده باشد. است که این جامعه پذیرای مباحث پیچیده تری می‌شود و می‌تواند به پوشش متناسب با بلوغ عرفانی خود دست یابد.

غالباً ما برای هر شیئی متناسب با ارزش وجودی آن پوششی در نظر می‌گیریم و هیچ‌گاه برای یک شیئی بی‌ارزش بسته یا پکیج گران قیمت تهیه نمی‌کنیم و به عکس، هیچ‌کالای گران‌قیمتی را نیز در پوششی بی‌ار (برای مثال در کاغذ) نمی‌پیچیم. مثلاً برای یک قطعه الماس، جعبه‌ای را طراحی می‌کنیم که خود آن جعبه نیز ارزش و قیمت قابل توجهی. پوشش یک فرد نیز باید با ارزش وجودی او هماهنگ و همسو باشد.

همین بحث ارزش وجودی، در مورد یک جامعه نیز مطرح می‌شود. اینکه افراد از لحاظ ادراکات عظیمی چون درک انا الحق، درک حس حضور، درک شکر وجودی و رسیدن به این مفهوم که از کجا آمده‌اند و به کجا می‌روند، در چه مرحله‌ای قرار داشته باشند، در بلوغ عرفانی و انتخاب پوشش آن‌ها تأثیر مستقیم دارد.

درک این مهم که حضور ما هدفمند است و جهان هدفی دارد و هوشمندی عظیمی بر آن حاکم است، درک این مطلب که ما نیز در این عرصه نقش هوشمندانه‌ای داریم و در یک مجموعه هوشمند یک جزء نمی‌تواند بدون هدف باشد و اگر هستی

هوشمند است ما نیز هستیم و اگر هستی نقشه ای را دنبال می کند ما نیز نقشه ای را دنبال می کنیم، به ما اثبات می کند که وجودمان ارزشمند است و بنابراین، متناسب با آن ارزش برای خود نحوه حضورمان در جامعه را تعریف می کنیم.

نقش ابلیس

به نام خدا

محمدعلی طاهری

عوامل وجود که از تجلی ذات الهی (هیچ قطبی) به وجود آمده اند، مراتبی دارند که هر کدام ویژگی خاص خود . در عالم تک قطبی که عالم وحدت است، همه اجزای جهانی که ما در آن، مراحل زندگی خود را سپری می کنیم (جهان دوقطبی) به طور خنثی () . شروع رویارویی آدم و ابلیس، ابتدای چرخه جهان دوقطبی است. یعنی جایی که جهان دوقطبی (جهان تضاد) شکل گرفت.

یجاد جهان دوقطبی باید به وسیله عاملی صورت می پذیرفت که با نوعی نافرمانی از خداوند (ایجاد تضاد)، وحدت جهان تک قطبی را به کثرت جهان دوقطبی تبدیل کند. این رویداد با مأموریت ابلیس رخ داد و خداوند که طراح طرح حساب شده هستی است و هیچ قدرتی بر او برتری ندارد و هیچ مخلوقی نمی تواند نظام دقیق آفرینش او را بر هم زند، چنین خواست که ابلیس فرمان سجده به آدم را اطاعت نکند و با این نافرمانی فرمایشی، خیر و شر در عالم شکل گیرد و انسان در جهانی دوقطبی مورد آزمایش (انتخاب خیر و شر) قرار گیرد.

به بیان دیگر، برای به رخه- جهان دوقطبی، وجود يك عامل تضاد ضرورت داشت که لازم بود دوقطبی بودن این چرخه را تا پایان آن حفظ کند. برای این منظور، خداوند به ابلیس مأموریت داد که به فرمان سجده بر آدم اعتنا نکند و او نیز این مأموریت را پذیرفت و بر خلاف ملائکی که بر آدم سجده کردند (یعنی هر کدام در مقطعی از مقاطع حرکت انسان در چرخه جهان دوقطبی تحت سیطره او در می آیند) از فرمان سجده سرپیچی کرد و به اذن خداوند تا پایان سیر او در جهان دوقطبی، به سجده در برابر وی در نخواهد آمد یعنی تا مقطع معلومی بر سر نقش خود پابرجا خواهد بود می خواست، به او چنین مهلتی نمی داد و آن گاه در جهان تک قطبی هیچ بستری برای ظهور اختیار انسان و رشد او فراهم نمی شد.

پس تبعیت نکردن از فرمان سجده، در ظاهر نافرمانی است و اگر نافرمانی نبود، تضادی هم نبود؛ اما در عین حال، پیش تعیین . خداوند با امر به این که ابلیس جز بر او سجده نکند، نقش موحدی را به او می دهد که برای انجام مأموریت خود از جهان تک قطبی (بارگاه الهی) رانده می شود و در عین حال، این درس را به جا می گذارد که تکبر و نافرمانی از خداوند، نتیجه- ای جز دوری از . نکته دیگر این است که در عالم دوقطبی که عالم کثرت ابعاد است، ابلیس نیز دچار کثرت می . های متعدد وجود ابلیس، « های ضدکمال» در وجود انسان هستند که «شیاطین» گیرند. در آفرینش هر انسانی دو نوع کشش به است که در اثر وجود « های کمال» « های ضدکمال» ایجاد می . به بیان

دیگر، شیطان در وجود هر انسانی سهم مشخصی دارد و کسی نیست که در درون خود، عامل تضاد نداشته باشد. همچنین، هیچ‌کس نتواند عامل تضاد را از درون خود حذف کند؛ یعنی نمی‌تواند کمال را در خود از بین ببرد. اما هر کسی بر اساس بینش خود، یا به من‌های ضد کمال (شیطان) امکان غلبه می‌دهد و یا آن‌ها را مهار می‌کند. به همین دلیل است که پیامبر گرامی اسلام (ص) فرموده اند که من شیطانم را به دست

(تسلیم) کند.

هنرمندی انسان همین است که بتواند با بینش درست، در صدد مدیریت صحیح من‌های درون خود برآید و شیاطین را به تسلیم در آورد تا بتواند مسیر کمال را طی کند. این هنر بدون وجود «شیطان» از این منظر می‌توان گفت که «ابلیس» یکی از ارکان هستی است که در قالب کثرت‌یافته آفرینی انسان ایفای نقش می‌کند و به همین لحاظ، وجود او اهمیت دارد. بهره بردن از وجود عناصر و عوامل ضد کمال، با انتخاب کمال و حرکت به سوی آن (با غلبه بر ضد کمال) حاصل می‌شود و انسانی که به بلوغ عرفانی رسیده است و نگاه خود را به سوی خدا دوخته است، در زندگی خود، از کارآزمودگی لازم در رویارویی با این آتش برخوردار است.

عالم هستی بر مبنای عرضه طراحی شده است و در آن هر چیزی با عرضه معنا پیدا می‌کند. ارزش برقراری ارتباط انسان با انسان نیز در همین است که نشان می‌دهد هر انسانی به چه شکل و ترتیبی در ارتباط با دیگران قرار می‌گیرد؛ ارتباط موجود را چگونه ارزیابی می‌کند و چه نتیجه‌ای از آن می‌گیرد. در حقیقت، انگیزه و نحوه ارتباط او حاکی از آن است که چه چیزی را به جهان هستی عرضه می‌کند.

هر فردی متناسب با ارزشی که در درون به آن دست پیدا کرده است، خود را عرضه می‌کند. نهیلیست به یک طریق خود را عرضه می‌کند و انسان افسرده به طریقی دیگر و ... در نتیجه با بی‌نهایت عرضه مواجه هستیم که کاملاً نسبی است و به ارزش‌گذاری درونی افراد بستگی دارد.

پس هر جامعه‌ای باید معرفتی پیدا کند تا از طریق آن بتواند به ارزش‌هایی برسد و یا ارزش‌هایی را زنده کند و برای نسل‌های بعد از خود به ارث بگذارد. در خصوص معرفی حجاب و مفهوم عمیق آن به جامعه، باید به همین نحو جاذبه‌هایی ایجاد کرد؛ زیرا با ایجاد دافعه نمی‌توان انتظار داشت که حجاب نهادینه شود. در جامعه‌ای که به طور بنیادی در زمینه نهادینه کردن این ارزش‌ها اقدام نشده است و توجیه لازم و کافی برای آن وجود ندارد، با زور و ایجاد دافعه نمی‌توان به هدف نهایی رسید. اما برای مثال، وقتی فلسفه حجاب تبیین شود، نهادینه شدن این ارزش، امکان‌پذیر است.

در نهایت، زکات شعوری این همه زیبایی که هستی به ما عطا کرده است، چیزی جز عرضه شعور مثبت به آن (هستی) نیست. اما نه تنها در بسیاری از موارد ما این شعور مثبت را عرضه نمی‌کنیم، بلکه آنچه به هستی ارائه می‌دهیم، شعور منفی خودنمایی است. حجاب اولین قدم در جلوگیری از ساطع کردن این شعور منفی است تا بعد از آن بتوانیم شعور مثبتی را به عنوان زکات شعوری به هستی عرضه کنیم

ظلم چیست؟

به نام خدا

محمد علی طاهری

اغلب، وقتی صحبت از ظالم می‌شود، انگشت اشاره هیچ کس به سمت خودش نیست و هر کسی خود را از ارتکاب ظلم مبرا می‌داند؛ در صورتی که هر فردی در هر لحظه ممکن است به نوبه خود در حال ارتکاب به ظلمی بزرگ باشد؛ از نادیده گرفتن حق دیگری تا نگاهی تحقیر آمیز به کسی و... .

در واقع، همه ما به دلیل این که شناختی از "وجه الله" نداریم، ظلم می‌کنیم. هر جا از "وجه الله" غفلت شود، یک هستی مورد بی‌مهری قرار گرفته است. درحالت کلی وقتی معطوف به یک جزئی شده، نسبت به جزئی دیگر غافل می‌شویم، کفر و پوشاندن حق صورت گرفته که به عبارت دیگر، ظلم است.

با این تعریف، ظلم شامل گستره بسیار وسیعی است و به این ترتیب هر کسی اوّل باید خودش را در معرض سؤال و اتهام ظالم بودن قرار دهد و بعد دیگران را از این نظر ارزیابی کند.

وقتی این ظلم جنبه " پیدا کند، دامنه دار می‌شود و ظلم‌های دیگری نیز از آن ناشی می‌شود. این ظلم که حاصل عدم توجه ما به "وجه الله" است، از یک بی‌حرمتی به ظاهر ناچیز گرفته، تا دزدی و قتل و... خواهد بود.

برای محو ظلم لازم است چشم ما به روی حقایق باز شود تا اگر دیروز به خاطر بسته بودن چشم‌هایمان، مرتکب ظلمی شده ایم، حالا به واسطه آشنائی با این حقیقت که هر موجودی در عالم هستی "وجه الله" است و نائل شدن به درک آن، ادب و احترام نسبت به تجلیات الهی را رعایت کرده، از ظلم فاصله بگیریم. می‌توان گفت نگاه ظاهر بینانه به هستی، ظلم پنهانی است که عموم بشر درگیر آن هستند اما معمولاً به آن توجهی نمی‌شود. در حقیقت، ما با چشم ظاهر بین به دنیا می‌آئیم و به آن بسنده می‌کنیم. در حالی که وظیفه انسان در هستی این است که در سیر کمال، چشم ظاهر بین خود را به چشم باطن بین تبدیل کند و به آن جایی برسد که "وجه الله" را درک کرده، و بیابد که همه چیز تجلی اوست: "رسد آدمی به جایی

که به جز خدا نبیند".

در صورتی که این شرط حاصل نشود، انسان در حق خود، خالق و... مرتکب ظلم شده است؛ چراکه شخصی که از درک فلسفه خلقت عاجز است، قادر به فهم رسالتش در هستی و جایگاهش در مقابل خالق نخواهد بود و با غافل ماندن از طرح عظیم خلقت، هم نسبت به هستی مرتکب ظلم است و هم به دلیل این که طبیعتاً قادر به درک نقش دیگران نیز در این « نخواهد بود، نسبت به آنها نیز ظلم روا می‌دارد. به این ترتیب اکثر ما ظالم هستیم، زیرا نمی‌توانیم آن طور که باید و شاید حق مطلب را نسبت به خالق و نسبت به نقشه عظیم او ادا کنیم و از همین جنبه است که دفع ظلم به صورت جبری را بی‌اثر می‌دانیم. زیرا اگر به درک این حقایق نرسیم، با رفع اجباری ظلم، دوباره هرکس بر اساس جهلش می‌تواند ظلمی جدید روا دارد و به این ترتیب، ظلم همچنان باقی خواهد ماند.

از جهل تا آگاهی

در طول تاریخ، همواره موانعی ایجاد شده است که بشر را از دانستگی‌های ناب مبتنی بر علوم الهی محروم کرده است و به طور مسلم، کسانی که مسبب این محرومیت‌ها شده‌اند، ظلمی عظیم بر بشر روا داشته‌اند. برای مثال، برداشت‌هایی از کلام الهی که از روی جهل یا غرض صورت می‌گیرد و با اصل آن مطابقت ندارد، افترا به خداوند بوده، باعث جاری شدن بزرگترین ظلم‌ها در هستی است.

به طور کلی، ما با دو گونه ظلم روبرو هستیم: "ظلم اولیه" "ظلم ثانویه". ظلم اولیه جهالت نسبت به خداوند و اهداف . هر دروغی که در اثر جهل یا غرض به خداوند نسبت داده شود، باعث دور شدن انسان از درک فلسفه خلقت و در نتیجه باعث جهل بشر نسبت به جایگاه و وظیفه‌اش نسبت به خالق، هستی، خود و مردم می‌شود. رفتار و عملکرد انسان بر اساس این جهل، ظلم دیگری را باعث می‌شود که آن را "ظلم ثانویه" می‌نامیم. ظلم ثانویه، نتیجه عملی این جهالت

حال، این سؤال مطرح می‌شود که چگونه باید با ظلم مقابله کرد. رفع ظلم و ایجاد عدالت به دو صورت امکان‌پذیر است یکی این که با دستیابی انسان‌ها به درک و آگاهی، عدالت به خودی خود و به عنوان پیامد آن آگاهی در هستی محقق شود که در اینصورت ارزشمند و ماندگار خواهد بود. دعوت‌هایی مانند ندای "هل من ناصر ینصرنی" امام حسین (ع)، یکی از بارزترین شاخص‌های ظلم‌ستیزی در طول تاریخ است که کسانی به آن پاسخ گفته‌اند که به آگاهی لازم رسیده‌اند. این دعوت عاری از معنا و مفهوم استیصال، و تنها برای ایجاد آخرین فرصت برای به خود آمدن و اندیشیدن است؛ فرصتی برای تفکر درباره کمال خود و برای تصمیم‌گیری درباره رفع ظلم و ایجاد عدالت که رابطه تنگاتنگ با کمال دارد. این پیام که "آیا کسی هست که من را یاری کند؟" "ظلم‌ستیزی" "حق‌طلبی" و یک پیام ماندگار در تاریخ است که علی‌رغم گذشت قرن‌ها از آن، هنوز هم باقی و تاثیرگذار است. این پیام در تاریخ ثبت شده است تا ما ظلم‌ستیزی را به درستی معنا کنیم.

یگر این است که پیاده شدن عدالت، متکی به یک عامل جبری از بیرون باشد که طبیعتاً این عدالت جبری و وابسته به عامل زور، فاقد ماندگاری و ارزشمندی است. هیچ‌یک از فرستادگان الهی برای جاری کردن عدالت، متوسل به زور نشده. زیرا خداوند حاکمی نیست که با اتکاء به امکانات و قدرت خود و یا با چنین فرمانی به آنها بخواهد ظلم را سرکوب و عدالت را حاکم کند و اگر چنین بود، عدالتی که اولیای او در جهت برقراری آن کوشیده-

"پیروزی حق بر شمشیر" که از امام حسین () به جا مانده است، درس پیروزی تفکر و اندیشه بر شمشیر است و به ما می آموزد که رشد و کمال با شمشیر حاصل نمی شود و ظلم ستیزی جبری، سودمندی لازم و ماندگاری نخواهد . چرا که هر یک از ما بسته به میزان جهلمان ظالم هستیم و حتی در صورت رفع ظلم ظاهری، تا وقتی جاهل باشیم، ظالم خواهیم بود و هیچ اجباری جهل ما را به آگاهی تبدیل نمی کند. پس حتی اگر مشکلات بشر از طریق جبر حل و فصل شود، ریشه ظلم از روی زمین برداشته نخواهد شد.

از قهرمان طلبی تا قهرمانی

یکی از ترفندهای شیطان در رابطه با دفع ظلم، فریب ذهن بشر با تفکری است که می توانیم به آن "قهرمان جویی" گوئیم. بدین معنی که انسان را بدون آن که در جهت رسیدن به حق خود اقدامی کند، در انتظار قهرمانی می گذارد که حق او را از ظالم بگیرد و این امر همواره بشر را نسبت به احقاق حقش بی تفاوت کرده است. در نتیجه او از اندیشه رسیدن به سطحی از زندگی که در آن، جامعه انسانی چنان برخوردار از آگاهی باشد که حقی پایمال نشود و به دلیل احترام به تجلیات الهی، تمایلی به ظلم وجود نداشته باشد، باز داشته شده است. بنابر این، شمشیر نجات بخش بشر "شمشیر آگاهی" است که گردن "جهل" را می زند نه شمشیر آهنی. زیرا مشکل بشر، مشکل جهالت است.

آگاهی موجب تسلط می شود. تسلط این است که قابلیت انجام عمل خلاف باشد، ولی انسان بر اساس آگاهی آن کار را انجام ندهد و قابلیت ظلم باشد ولی او مرتکب آن نشود. بعضی از گناه نکردن های ما ملاک گناهکار نبودنمان نیست؛ همان طور که بسیاری از ظلم نکردن هایمان نشانه ی ظالم نبودنمان نیست. زیرا امکان آن گناه یا آن ظلم وجود نداشته است. باید امکانی باشد تا ما محک زده شویم. اگر امکان و قابلیت ظلم باشد و ما مرتکب آن نشویم، می توانیم بگوئیم که ظالم نیستیم. زیرا آگاهانه ظلم اجتناب کرده ایم.

فرض کنید بتوانیم با یک عمل جراحی روی مغز یک مجرم جانی امکان تخلف کردن را از او بگیریم. آیا این گناه نکردن ارزشمند است؟ آیا به این ترتیب جانی به یک معصوم تبدیل میشود؟ یا این که ارزشمندی زمانی است که بتواند گناه بکند و نکند؛ یعنی تسلط بر عمل خودش داشته باشد؟ تعدادی از اعمال مذهبی مثل روزه و... برای ایجاد این تسلط . یعنی قابلیت انجام کاری وجود داشته باشد و ما آگاهانه برای انجام ندادنش تصمیم بگیریم.

رفتن به سمت آگاهی هائی چون درک جمال یار، درک حس حضور و...، قابلیت برای بشر ایجاد می کند که از روی اختیار تخلفی را که می تواند مرتکب شود، انجام ندهد، نه به زور و اجبا . بستسلط بشر بر ظلم تنها به این صورت ممکن است که غول ظلم با زنجیر درک "وجه الله" توسط خود بشر به بند کشیده شود. این اتفاق ارزشمند و مبارکی است که اگر در هستی رخ دهد بشر نجات خواهد یافت. بشر به کسی نیاز دارد که بیاید و از جهل نجاتش دهد؛ چرا که اگر از جهل ات یابد قادر خواهد بود عدالت را پیاده کند، عدالت خود به خود در آگاهی متولد می شود و ظلم در آگاهی می میرد؛ چرا که ظلم در جهل می روید و رشد می کند.

مبنای قضاوت

در ابتدا اشاره شد که هرکسی ممکن است در جایگاه خودش در هر لحظه ظلمی بزرگ مرتکب شود، حال با نفی نگاه مطلق گرایانه و جایگزین کردن دیدگاه نسبی به ظلم و ظالم، به این سوال می رسیم که نسبت هر ظلم به ظلم دیگر چیست؟ با این نگاه نسبی کسی که به ظاهر ظلم ناچیزی مرتکب شده است، می تواند به نسبت خودش از هر یک جنایتکاران

معروف تاریخ که به ظلم مشهور شده اند، ظالم تر با . در واقع آن کسی که ظلم شناس است، ظلم را نسبی می‌سنجد. این نکته بسیار ظریف است که از منظر عدالت الهی، سنجش‌ها و قضاوت‌ها کیفی و بر اساس وسع هر فرد است. برای درک بهتر مفهوم کیفی قضاوت، می‌توانیم مقایسه‌ای بین مولانا و فروغ فرخزاد داشته باشیم. در مقایسه ظاهری و کمی بین آن دو، شاید اکثر افراد، جایگاه مولانا را بالاتر بدانند؛ ولی اگر از بعد کیفیت به مسئله نگاه کنیم می‌بینیم که مولانا که یک عالم دینی بوده است، در برخورد با شمس تبدیل به مولانای عارف می‌شود؛ ولی فروغ فرخزاد از زیر خط صفر یعنی از فساد آغاز کرده، به جایی رسیده است که می‌گوید:

عشق چون در سینه ام بیدار شد از طلب پا تا به سر ایثار شد
این دگر من نیستم من نیستم حیف از آن عمری که با من زیستم

پس چه بسا رشد و تعالی او بیشتر قابل توجه بوده و حاکی از منزلت بیشتر باشد. البته، در اصل، قضاوت کیفی مخصوص داوند است و بر مبنای "الله علیم بذات الصدور" صورت می‌گیرد. بنابراین، هر کسی در جایگاه خودش مورد ارزیابی قرار می‌گیرد، در حالی که بشر تا کنون فقط به قضاوت کمی پرداخته است. بنابراین اولاً اگر از ما بپرسند چه کسی ظالم تر است؟ مثلاً شمر و یزید ظالم تر هستند یا شما؟ خواهیم گفت که قطعاً آنها. اما اگر ما را به صحرای کربلا ببرند و در موقعیت آنها قرار دهند، آیا مطمئن خواهیم بود که مانند آنها یا بدتر عمل نمی‌کنیم؟

ثانیاً محاکمه یک مجرم بر اساس مدارک ارتکاب جرم است و در اکثر موارد در حکمی که بر اساس قضاوت کمی صادر می‌شود، توجهی به مسائلی مانند محیط، تربیت، عقده‌ها و... در صورتی که اگر با دید کیفی به مسائل نگاه شود، تک‌تک ما از منظر تأثیر گذاری بر این عوامل شریک جرمیم. مجرم، مانند دملی است که به ظاهر فقط چند سلول را گرفتار مشکل می‌کند. ولی در حقیقت، در اثر تنش و درگیری سلولهای بسیار زیادی ایجاد شده، از ضعیف‌ترین قسمت بدن نمود بیرونی پیدا کرده است. در جرائم اجتماعی نیز همین اصل صادق است. صدها مشکل که همه در ایجاد آن شریک هستیم، دست به دست هم می‌دهند تا کسی خلافی را مرتکب شود و این آسیب اجتماعی معمولاً در ضعیف‌ترین قشر از نظر فرهنگ، اقتصاد و... بروز می‌کند.

اگر از منظری دیگر به مسئله نگاه کنیم، در قضاوت کیفی باید از فردی که با افتخار می‌گوید: من دزدی یا خلاف دیگر نکرده‌ام، پرسید آیا تو گرسنه مانده بودی و دزدی نکردی و یا چون شکمت سیر بود و نیاز نداشتی، از انجام این کار میرا هستی؟ آیا امکان اختلاس نداشته‌ای یا در شرایط مهیا این کار را نکرده‌ای؟...

و آیا در جایی که معیارهای عدالت منطبق بر قضاوت‌ها و برداشت‌هایی مبتنی بر چشم‌ظاهربین ما نیست، کسی می‌تواند از محک عدالت خداوند بگریزد؟

برده داری مدرن

امروز بشر به سمت تجربه نوع دیگری از ظلم تحت عنوان "برده داری مدرن" حرکت می‌کند. در این نوع برده داری انسانها در حد یک ماشین تنزل پیدا خواهند کرد و رسالتی جز این نخواهند داشت که روزی به دنیا بیایند و به اموری روزمره مشغول بوده، رفتار و افکارشان تحت کنترل باشد و بعد از مدتی رده زندگی خارج شوند. به این ترتیب حرمت

و رسالت انسانی و حریمها بیش از پیش نادیده گرفته شده، نقض خواهند شد. این یعنی ردّ پله ی عشق؛ یعنی رد رسالت بر پایه شعور عشق. به این ترتیب ذوق و شوق، ایثار و فداکاری، مهر و محبت و همه آنچه که به عنوان ویژگی یک انسان اهمیت دارد، زیر سلطه تفکر ماشینی می رود. به طوری که دیگر کسی نمی پرسد که از کجا آمده ایم و به کجا می رویم. در این وضعیت، جلوی اضمحلال و ظلم ویرانگری را که بشر به خودش روا می دارد، نمی توان گرفت؛ جز آن که به آگاهی برسد.

بشر با نادیده گرفتن "مبنای ظلم ثانویه"، تفکری انتقام جویانه نسبت به ظالم داشته، متأسفانه، دامنه این تفکر انتقام جویانه را به خداوند و به هستی نیز کشانده است و به تدریج این تفکر اشتباه در بین برخی جوامع ریشه دوانده است که این تشکیلات هستی بر مبنای انتقام جویی طراحی شده، خالق فقط قصد دارد که اشتباهات انسان ها را با تنبیه پاسخ دهد. نتیجه، این تفکر که گناه نکنیم و ظلم نکنیم تا مورد انتقام جوئی خالق قرار نگیریم، جای تفکر عدم ارتکاب ظلم و گناه برای دسترسی به کمال و تعالی را گرفته است. در حالی که اگر ما اشتباه نمی کردیم اصلاً در ظلمت نبودیم که "الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ" معنی پیدا کند. طراح هستی فرموده خودت را از ظلمت به نور برسان و به این مخلوقی که توانسته بر "ظلمت جهالت" غلبه کرده به "نور آگاهی" دست یابد، مباحثات می کند که ببینید این مخلوق ارزشمند چگونه موفق می شود خودش را از ظلمت به نور برساند!

ولی اکنون ما درباره انسانی که در ظلمت است، چه تفکری داریم؟ آیا توجه داریم که مهم، حرکت از تاریکی به روشنایی است و طرح الهی این بوده است که ما را در ظلمت قرار دهد تا ببیند ما در جهت رسیدن به نور چه می کنیم؟ آیا این که حق تعالی درباره آدم به ملائک فرمود "تِي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ"، بیان همین توانمندی انسان نبوده است که البته برای ی ملائک قابل درک نبود؟

اغلب، کلیات طرحوشمندان خالق با مطلق اندیشی انسان و به واسطه ترفندهای شبکه منفی (شیطان) که ذهن را از جهت کمال به سمت انتقام جویی و... می برد، از دید بشر مخفی است.

عدالت آگاهانه

امروز یکی از مهمترین رسالت های انسان، تلاش برای نهادینه کردن این اصل است که برای برقراری عدالت، باید به آگاهی هایی دست یافت. زیرا در غیر این صورت باید به عدالت بر مبنای اجبار تن داد. همان طور که اگر قوانین اجتماعی نهادینه نشده باشند، با وجود نظارتی مستمر و همراه با زور، ارتکاب مخفیانه جرائم و تخلفات ادامه خواهد داشت، تا وقتی که بشر به ادراک حقایقی چون "وجه الله" "جمال یار" " ... نرسد، عدالت در نظام هستینیز دست نیافتنی

روزی که انسان با درک "وجه الله" بودن هر یک از مخلوقات خداوند، به تقدس همه چیز در عالم پی برد و دیگر تمایلی به ظلم کردن به هیچ جزئی از اجزای هستی را نداشته باشد، به "درک مقام معصومیت" خواهد رسید و مفهوم "نفسی" برایش آشکار خواهد شد.

او تنها با رهایی از جهل خواهد توانست از گناه و ظلم فاصله بگیرد و تا به این مرحله نرسد، همواره ظلم جزء لاینفک وجودی اش خواهد بود. با درک "عدالت کیفی" بشر خواهد فهمید که لطف و کرم و فضل خداوند و سمیع و بصیر بودن و رحمانیتش همگی قانونمند هستند. چرا که اگر خارج از چارچوب و قاعده باشند، عدل خداوند نقض می شود. کلیه ذرات

هستی نسبت به جایگاهشان موقعیت حساب شده ای دارند که عدالت خداوند را نشان می دهد. به این ترتیب، در هستی حتی به ذره ای ظلم نشده است. در مورد انسان نیز عدالت به گونه ای برقرار است که اگر به درک آن نائل شویم، نه تنها چون و چرایی باقی نمی ماند، بلکه از ظلم اولیه خارج می شویم.

بشر بر اساس فطرت خود حقیقت جو است. بنابراین، می تواند به باطن هستی دست یابد و در این صورت، از ظلم ظاهری یا ظلم ثانویه نیز به میل خود اجتناب می کند. وقتی انسان به درک رسالتش که پی بردن به فلسفه خلقت است برسد، متوجه می شود که چرا نباید ظلم کند. یعنی تنها از طریق کشف حقیقت و درک ظلم باطنی قادر به دفع ظلم ظاهری خواهد بود. به همین دلیل، اصرار بر تزکیه رفتاری بدون ایجاد تزکیه درونی، یعنی ایجاد تزکیه ظاهری بدون تزکیه باطنی مشکل بشر را حل نخواهد کرد؛ اما اگر ظلم اول برچیده شود، خواه ناخواه ظلم دوم از بین خواهد .

ظلم باطنی با رسیدن به " ، یعنی رفع تضاد با خالق، خود، هستی و مردماز میان می رود و اینزمانی دست یافتنی است که چهره حقیقی ظلم باطنی معلوم شده باشد. در بسیاری از موارد در طول تاریخ، بشر با ملاک های ظلم ظاهری، به نامحق در مقابل حق ایستاده است و بدون در نظر گرفتن ظلم باطنی، شیطان توانسته است به بهانه های مختلف از جمله دفاع از حریم خدا، دست بسیاری را به خون آلوده کند. در حالی که فردی که وارث فقر فرهنگی نسل های پیش از خود است، در ناآگاهی و ظلم قرار دارد و مجازات او نه افتخار است و نه مشکلی را حل می کند. باید توجه داشته باشیم که ما همه در ظلمت و جهل زاده شده ایم و ممکن است در هر لحظه یا از گروه ظالمین باشیم و یا مظلومین؛ در صورتی که رسالت ما حکم می کند نه ظالم باشیم و نه مظلوم.

به نام خدا

محمدعلی طاهری

شناخت موانع، مشکلات و دشمنان هر جریانی، شرط لازم برای تداوم و به نتیجه رسیدن آن جریان است. رویداد ظهور موعود در عهد آخر نیز از این امر مستثنی نبوده، در عهد آخر، لزوم شناخت و آگاهی نسبت به دجال (که مهمترین مانع بیرونی بر سر راه کمال بشر است)، لازم و ضروری به نظر می رسد. به عبارت دیگر، وقتی دشمن یک جریان را درست شناسیم، یعنی اصلاً آن جریان را نشناخته ایم.

در کتب عهد عتیق و منابع دینی مسلمانان، از دجال به عنوان شاخصه ی ممانعت و مخالفت با منجی موعود و فردی که مخالف شکل گیری نهضت اوست، نام برده شده است؛ ولی امروزه وقتی صحبت از ظهور می شود، به ندرت کلامی راجع به « » می شنویم و این به آن معناست که ماجرای ظهور، یک طرفه دیده می- . چنان که گویی مخالفت و مقابله ای درپیش رو ندارد و به هیچ تعلیمی در رابطه با «دجال شناسی» نیاز نیست! از این رو، بشر امروز برای دستیابی به دانش ها و توانمندی هائی که در زمان وقوع چنین واقعه ای می توانند به او کمک کنند، برنامه ریزی مشخصی ندارد.

اما پاک کردن صورت مساله دجال از ذهن ها یک فریب است. چرا که یکی از مهمترین وظایف همه منتظران، رسیدن به «تشخیص» موعود و دجال از یکدیگر است تا دچار اشتباه نشوند.

همچنین، این تصور که موعود می آید تا خود همه اشکالات موجود را برطرف کند و تا آن زمان لازم نیست کسی کاری انجام دهد و آمادگی خاصی داشته باشد، خود فریب دیگری است.

برای ورود به چنین عصری باید تعلیم دید. فرض کنید هم اکنون، منجی موعود و یا دجال ظهور کند. آیا بشر ملاک های تشخیصی برای شناخت آن ها دارد؟ وقتی اغلب مردم هنوز با دید کمّیتی به موضوع ظهور نگاه می کنند، وقتی عقل بیشتر انسان ها به چشمان ظاهر بین است و هر گونه قدرت نمایی و جلوه های ظاهری، آن ها را مبهوت می کند و وقتی در زمینه تشخیص حقیقت وجودی موعود و دجال، تعلیمی ندیده اند و برای فلسفه وجودی آن ها تعریفی ندارند، ممکن است به راحتی دجال را به عنوان امام عصر () شناسایی کنند.

با داشتن یک سری مشخصه ها و نشانه های صرفاً ظاهری، ممکن نیست بتوان برای شناخت موعود تشخیص صحیحی داشت؛ چرا که امکان فریب خوردن از طریق بازسازی همان علایم ظاهری از طرف کذابان (که قصد دارند سد راه کمال)، امکان پذیر است و وقتی توصیف و پیش بینی های وقوع این بزرگترین واقعه تاریخی با تکیه بر علایم ظاهری باشد، خود دامی خواهد شد برای منتظران. داشتن نگاه قدرت گرا، به جای نگاهی کمال گرا به منجی عهد آخر، یکی از مهم ترین این دام هاست.

برای مثال، اگر ما به دنبال نشانه هایی در چهره ی امام عصر ()، شمشیر آن حضرت و ... باشیم، یا حتی صرفاً وقوع نشانه های محیطی و خارجی زمان ظهور را ملاک قرار داده، به درستی هدف از ظهور را ندانیم، با برخورد با نشانه های مشابه و یا باز سازی این علایم از سوی شبکه ی منفی (شیطان)، به راحتی فریب خواهیم خورد.

وقتی آموزش ندیده باشیم که ایشان به منظور کمال انسان ها و افزایش ادراک و آگاهی آن ها می آیند و نگاهمان به جریان ظهور، یک نگاه قدرتی باشد که تصور کنیم منجی بشریت را با قدرت نمایی و انجام کارهای خارق العاده می-شناخت، هر کسی با ارایه آن نشانه های قدرتی و ظاهری، خواهد توانست ما را در تشخیص آن بزرگوار به اشتباه اندازد و از این منظر، شاید یکی از دلایل مظلومیت موعود همین باشد که با نگاه ظاهر بین انسان ها در وهله اول تشخیص داده نمی شود و دشمن ایشان با مردم فریبی و ارایه نشانه های ظاهری، خود را به جای او معرفی کرده، مورد قبول ظاهر بینان واقع می-.

از این رو، شناسایی صحیح موعود با ارزیابی اندیشه و توانمندی های ادراکی او امکان پذیر است نه با قدرت-نمایی یا برخی مشخصات ظاهری و اگر این شناخت وجود نداشته باشد، خیانتی در حق بشریت رخ داده است.

برای رسیدن به چنین قدرت تشخیصی، بشر امروز نیازمند آن است که ملاک های حقیقی و باطنی را جایگزین ملاک های مجازی ظاهری و قدرتی نماید. از آن جا که برای انسان عصر حاضر، مظاهر قدرت توجیه و مقبولیت دارد، حتی در وادی معرفت، کسانی تحت نام عرفان و معنویت قدرت نمایی می-کنند و قدرت نمایی آن ها چشم ها را خیره می کند و به این وسیله، مورد توجه قرار می گیرند. برای مثال، اگر کسی از دیوار بگذرد، چشم بندی کند و شیئی را پدیدار کند، روی آب راه برود، پرواز کند، ذهن مردم را بخواند و اسرار مخفی آن ها را آشکار کند و ...، به سادگی می تواند نظر اغلب مردم را که تصور می-کنند این ها کرامت است، به خود جلب کند. در حالی که اگر کسی بخواهد از سواد کمال بگوید و

درباره این آگاهی دهد که چرا خلق شده ایم، از کجا آمده ایم، به کجا می رویم و اسرار آسمان ها و زمین، یعنی اسرار هستی چیست، کمتر از او استقبال می شود.

از آن جا که طی قرون متمادی و به واسطه ترفندهای شیطان، انسان در مورد کرامات به طور اشتباه آموزش دیده است، ارایه قدرت به نام کرامت، نشانی برای تعالی به حساب آمده، باوری ذهنی شده است. به همین دلیل، در وجود منجی نیز نشانه های ظاهری و قدرتی جستجو می شود و از این رو، هرکس این نشانه های قدرتی را ارایه کند، ممکن است با موعود اشتباه گرفته شود. بنابراین، منتظران موعود با یک دسیسه و نیرنگ جدی رو در رو هستند.

برای مثال، فرض کنید به کسی برخورد کنیم که بتواند فکر ما را بخواند و مشکلات و گرفتاری هایمان را بیان کند یا اشیاء را روی هوا حرکت دهد و یا از دیوار عبور کند. قریب به اتفاق مردم نظرشان این خواهد بود که او فرد بسیار با کرامتی است. همچنین، اگر با یک حرکت دست، چند تکه طلا خلق کند یا چند نمونه از این نوع کارهای خارق

انجام دهد و به دنبال آن ادعای امام زمانی کند، عده زیادی می پذیرند و می گویند بدون شک او خود موعود است. وجود چنین بینش غلطی حتی اگر خود موعود ظهور کند، افراد ظاهر بین به او اعتنائی نکرده، خواهند پرسید که امام ما طلا خلق می کند، شما چه خلق می کنی؟ و به این ترتیب به دعوت منجی موعود که می گوید من آمده ام تا به شما راه کمال را نشان بدهم، آمده ام تا رموز آفرینش را بگشایم، آمده ام تا آخرین درس ها را به بشر ارایه کنم و ... توجهی نمی شود و عده بسیاری خواهند گفت: " () هر روز به ما خبر می دهد که فردا چه می شود و به ما اثبات شده است که حرفهایش درست است. آیا شما هم چنین قدرتی برای عرضه داری؟! " " . آیا شما هم این قدرت را داری؟! ...".

کمتر کسی در میان پیروان دجال به دنبال شیطنت و شرارت است و اغلب آن ها جویای قدرت و تسلطی هستند که بتوانند به خوشبختی دست یابند. در نتیجه، دجال در ابتدا که ادعای امام زمانی می کند، طرفداران بسیار زیادی پیدا خواهد کرد.

تشخیص این که چه کسی امام زمان حقیقی است، تخصص می خواهد. کسانی که چشم ظاهر بین دارند و به دنبال کرامت های دروغین هستند، به طور قطع به دنبال دجال می روند و فقط تعداد معدودی که سواد کمال و چشم باطن بین دارند و به مفهوم کمال پی برده اند، اطراف امام زمان () را می گیرند.

امروزه، عده ای بر این باورند که امام عصر () با ظهورشان آن ها را نجات خواهند داد. اما وقتی از آن ها سوال شود ایشان را چگونه خواهید شناخت؟ در پاسخ می گویند: "وقتی بیایند، خدا خودش کمک می کند تا ایشان را بشناسیم و ...". در صورتی که علاوه بر اتکا به خداوند و امید به هدایت او، شناخت امام عصر ()، مستلزم شناخت و معرفت نسبت به اندیشه و خواست و هدف ایشان است که از قبل باید نسبت به آن آگاهی یفت؛ چرا که دجال نیز ادعا خواهد کرد که منجی عهد آخر است.

به عبارت دیگر، در عصر ظهور، دو مدعی نجات وجود خواهد داشت و همین است که تشخیص را مشکل می کند.

دجال می گفت که من دجال هستم، تشخیص خیلی آسان بود و کسی فریب نمی خورد.

یکی از بزرگترین مشکلات بشر در عصر ظهور این است که در وهله اول، خیلی از افراد دجال را به واسطه ی قدرت نمایی هایش به جای امام عصر اشتباه می گیرند و جذب او می شوند. زیرا در این دوران، انسان است و دو مدعی نجات.

یکی از آن‌ها با گشودن روزنه‌های قدرت به روی انسان، بر سر این ادعا است و دیگری، با گشودن روزنه‌ی کمال، مسیر تعالی بشر را آشکار و زمینه‌ی عدالت و صلح را مهیا می‌کند. اما با این که عملکرد دجال بر مبنای اعمال قدرت است نه سواد کمال و این اعمال قدرت در جهت مخدوش کردن طرح کمال است، این پیشوای گمراهی، ابتدا به گونه‌ای عمل می‌کند که همه فکر می‌کنند او همان منجی و هدایتگر موعود است. یعنی این طور نیست که به صراحت بگوید: " بنابراین، فقط کسانی که از قبل تعلیم دیده‌اند، تشخیص خواهند داد که رفتار و تعالیم او بر مبنای قدرت است و ایجاد کمال نمی‌کند.

امام عصر حقیقی () دکترای کمال و معنویت را برای بشریت ایفا می‌کند و راه نهایی رستگاری را نشان می‌دهد و امام عصر دروغین () آخرین درس قدرت و نحوه‌ی قدرت‌نمایی را به بشر عرضه می‌کند. منجی موعود می‌خواهد اسرار هفت آسمان را برای انسان آشکار کرده، کلیدهای درب گاو صندوق‌های طلاعات هفت گانه‌ی هستی را در اختیار او قرار دهد؛ ولی اکثر مردم تحت تاثیر دجال واقع شده، به راحتی جذب کانون قدرت خواهند شد تا مس را طلا کنند، خلق کنند و

کسانی که در عصر حاضر خود را منجی موعود معرفی می‌کنند، عمدتاً بیمار و مبتلا به بیماری توهم هستند؛ ولی دجال که چنین ادعایی خواهد داشت، خوب می‌داند که امام زمان () نیست و اهداف و ابزاری دارد که از شبکه‌ی منفی تغذیه و پشتیبانی می‌شود. او در حد قابلیت خلق، قدرت دارد و با وجود ترفندهایی که به کار می‌برد، شناسایی علایم ظاهری ظهور منجی حقیقی، چندان کارساز نخواهد بود. در آن برهه زمانی، فقط تصدیق قلبی که شناختی کیفی است و از اتصال و ارتباط با خدا حاصل می‌شود، می‌تواند فراتر از علایم ظاهری برود.

ما نیازمند شناسایی علایم حقیقی و کیفی ظهور هستیم؛ زیرا به این سادگی نیست که بر مبنای ظاهر برای همه معلوم باشد چه کسی ا () و چه کسی دجال است. فریب‌های زیادی در این باره وجود دارد. منجی موعود به بهترین وجه کمال را عرضه می‌کند و دجال نیز به کامل‌ترین شکل، قدرت را به نمایش می‌آورد. همه باید انتخاب کنند و حدّ وسطی وجود ندارد. همه انتخاب می‌کنند و آن جاست که تحقق طرح الهی در خلقت انسان (که درباره آن به ملائک فرمود "انی اعلم ما لا تعلمون") و میزان سرافرازی بشر، به سواد کمال برمی‌گردد. همه انسان‌ها در معرض انتخاب قرار دارند و این انتخاب، در گرو آگاهی آنان است. اگر غیر از این باشد، طرح خلقت عبث است. زیرا خداوند می‌تواند کاری کند که بی درد سر همه امام حقیقی را بشناسند و به او ایمان آورند؛ اما در این صورت، انسان هنری ندارد که افتخار آمیز

پس باید آگاه شد و دجال و ترفندهای او را شناخت. دجال شاخص‌ترین نماینده همه این ملجم‌ها و همه کسانی است که در طول تاریخ به نام حق در مقابل حق ایستاده‌اند و منجی موعود، برجسته‌ترین نماینده همه حق‌طلبان و حقیقت‌جویان تاریخ بشر است. دجال، بزرگترین معلم تاریخ بشریت در باب قدرت - خواهی و منجی موعود، بزرگترین معلم تاریخ بشریت در باب کمال - جویی است.

دجال برای دنبال کردن هدف خود ابزاری دارد. طلاح خر دجال، می‌تواند کنایه‌ای از ابزار و وسایلی باشد که غایت سرگرمی را برای اتلاف وقت مردم و انحراف ذهن آن‌ها از حقیقت ایجاد می‌کنند و جاذبه‌های بسیار زیادی که انسان‌ها را به خود مشغول کرده، از رفتن به راه کمال باز می‌دارد. او که مدعی نجات و خوشبختی بشر است؛ با قدرت‌نمایی و

ابزاری که در اختیار دارد، وقت کثی می کند تا دیگر فرصتی برای توجه به کمال و حقیقت باقی نمانده، پس از مدتی عادت های معیوب، محور زندگی انسان شود. در واقع، خر دجال همیشه در طول تاریخ بوده است؛ ولی در زمان آخر بیشتر و بیشتر در صحنه می آید.

البته، از آن جا که بشر به طور فطری کمال گرا است، حتی زمانی که به دنبال قدرت می رود، انگیزه اولیه او کمال بوده . ولی قدرت دامی است که سر راهش قرار می گیرد. به این ترتیب، او حتی در مسیر کمال نیز ممکن است جذب شیرینی قدرت شده، از ادامه راه باز ماند و یا گمان کند که قدرت، همان کمال است و همین اشتباه، ابزار دست دجال قرار می گیرد. انسان همواره در صحنه انتخاب بین دو برنامه وجودی مثبت و منفی قرار دارد و وجود او همیشه در گیر با این دو برنامه است. به همین دلیل، در نهایت، با دو دستاورد مثبت و منفی در جهان هستی مادی مواجه خواهد شد که ثمره زندگی بشر است. اما رویارویی آخر نشان خواهد داد که چگونه دستاورد مثبت بر دستاورد منفی تفوق می یابد. جلوه بارز این دو محصول حیات انسان در وجود منجی موعود (که در نهایت کمال است) (که در نهایت ضلالت (به ظهور می رسد.

منجی عهد آخر آموزگار است که می آید تا آخرین ناگفته ها را برای بشر مطرح کند و آخرین واحد های دوره درسی بشریت را ارایه نماید. او می آید تا اتمام حجّت کند. او می آید تا راهنمای کمال بشریت باشد و همه پیام هایی را که همه پیشروان راه حق و اولیای الهی در طول تاریخ به بشر ارایه داده اند، به نتیجه برساند. زیرا در زمان ظهور بشر آمادگی دارد تا آخرین پیام های سعادت بخش را دریافت کند و اسرار الهی برای او کشف رمز شوند.

منجی موعود می آید تا رمز «رحمن و رحیم» و مفهوم «بسم الله الرحمن الرحیم» «... را برای بشر باز کند. در این برهه از تاریخ و در رویارویی کمال و قدرت، امام عصر () درجه کمال را بروی چشمان ما خواهد گشود و ما را با من حقیقی خودمان آشنا خواهد کرد تا سرانجام ظلم توسط خود ما و با فرا گرفتن آن چه که آن بزرگترین معلم بشریت به دستمان می دهد، مهار شده، عدالت جاری .

و این چنین است که بالاخره، فریب خوردگان دام دجال نیز منجی الهی را خواهند شناخت و با استقبال باشکوه فوج فوج انسان ها از هدایت آن حضرت ()، حق بر باطل پیروز خواهد شد.

آسیب شناسی خانواده از منظری دیگر

به نام خدا

محمدعلی طاهری:

هر جزء هوشمند در هستی دارای هویتی است که جایگاه و اهدافش بر اساس آن تعریف می . هر مجموعه و تشکیلاتی نیز دارای هویتی است که به آن " هویت سازمانی" می گوئیم. هویت سازمانی، زمانی مفهوم می

یابد که برای آن مجموعه و اهدافش تعریفی وجود داشته باشد. هر تشکیلاتی که فاقد این تعریف و بدون هویت سازمانی باشد، محکوم به فنا است.

هویت هر فرد در دو بخش قابل تعریف است: هویت کمّی و عقلانی که حاصل عقل معاش و مربوط به کسب منافع مادی است، و هویت کیفی و بصیرتی که با درک چرایی ها و اهداف زیستن به دست می آید. امروزه بسیاری از انسانها هویت عقلانی خود را پیدا کرده اند؛ ولی به هویت بصیرتی و معرفتی خود دست نیافته اند. به همین دلیل، روابط آنها با یکدیگر بر اساس منفعت طلبی ناشی از عقل گرایی صرف و نه بر پایه معرفت، شکل گرفته است. امروزه بشر در معرض صدمات ناشی از این اپیدمی فرهنگی قرار دارد و روابط خانوادگی او نیز تحت تاثیر آن واقع شده

هویت یک خانواده به عنوان تشکیلاتی هدفمند تابع عوامل زیر است:

- تعریف افراد تشکیل دهنده آن از خود

- تعریف ارتباط بین افراد تشکیل دهنده

- تعریف اهداف تبیین شده برای کل مجموعه ()

به عبارت دیگر، هویت خانواده وابسته به هویت افراد خانواده و هویت افراد خانواده، وابسته به درک آن ها از خود، هستی و خالق است. بنابراین خانواده سالم و به دنبال آن جامعه سالم وقتی وجود خواهد داشت که در درجه اول انسان به رسالت خود در هستی پی برد.

به عنوان یک اصل، هر گاه خانواده جز در مسیر یک «حرکت حیّ کمال طلبانه» دیده شود، به تاریخ انقضاء خود رسیده . با حاکمیت ملاک های صرفاً عقلی و مجازی، ازدواج به معامله ای تبدیل می شود که در آن هر یک از طرفین تلاش می کند که تا حد امکان از آن سود برد؛ زیرا: "عقل آن جوید کز آن سودی برد".

در این صورت، ادامه زندگی، مشروط به حفظ منافع طرفین است و چون با گذشت زمان تغییر سطح و نوع نیازمندیها اجتناب ناپذیر است و توان پاسخ به آنها حتمی نیست، زندگی مشترک مسالمت آمیز به تاریخ انقضاء خود می رسد و تنها عواملی از قبیل ترس از قانون، بیم از دست دادن منافع مادی، پایبندی به رسوم و سنت ها، نگرانی از قضاوت دیگران و یا دغدغه خاطر برای فرزندان مانع از هم پاشیدن این کانون خواهد شد.

اما این عوامل باز دارنده تنها قادر به حفظ شکل ظاهری خانواده هستند؛ نه باعث تداوم کیفی و حقیقی آن. بنابراین، در روابط خانوادگی، تضاد همراه با وانمود سازی، سرکوب و سازش جایگزین روابط سالم ذهنی عاطفی و باعث ایجاد انواع تنش ها و بیماری ها می شود. علاوه بر این، آمار و گزارشات مربوط به طلاق حاکی از این است که عوامل باز دارنده فوق، در بسیاری از موارد، حتی در حفظ ظاهری نظام خانواده تأثیر کافی ندارند.

روند افزایشی در آمار طلاق نشان می دهد، باورهای مطلوب و مورد تایید درباره خانواده نهادینه نشده اند و به عنوان باورهای صرفاً ذهنی، فاقد ماندگاری و تأثیر گذاری کیفی و در نتیجه فاقد ارزش لازم هستند.

امروزه در جوامع پیشرفته، با عدم رویکرد مثبت به تشکیل خانواده و پذیرش ازدواج های مقطعی و کوتاه مدت مواجه هستیم که با انگیزه گذران زندگی مورد توجه قرار می گیرد و از منظر عقل مصلحت اندیش و منفعت طلب کاملاً توجیه منطقی دارد. به این ترتیب، تشکیلی که می توانسته است بر اساس طرح هوشمندانه الهی، عامل کمال انسان باشد، به عاملی

ضد کمال تبدیل شده است و می رود که به کلی از متن زندگی بشر حذف شود.

طبق دیدگاه "عرفان کیهانی"، هدف غایی از خلقت و حضور انسان در هستی، رسیدن به کمال از طریق «درک وحدت»

. بر اساس این هدف، انسان در مقطعی از این سیر کمالی که زندگی کنونی ما در آن سپری می شود، دوگانگی

درجنسیت (duplication) را تجربه می کند، تا از طریق به هم پیوستن دو فرد به یکدیگر، درک یکتایی (که لازمه

تعالی است) در مقیاس کوچکی تجربه شود.

با این نگرش، اساس تشکیل خانواده، رسیدن به محوری مشترک میان افراد خانواده است که طبق روابطی تعریف شده به

دست می آید و آن ها بر مبنای آن (با درک وحدت در کوچکترین مقیاس ممکن)، می توانند زمینه را برای درک وحدتی

عظیم فراهم کنند.

هرآنچه که ما را به کمال نزدیک کند، عبادت است و از آن جا که تشکیل خانواده و قبول زندگی مشترک (ایجاد کانونی که

شرایط عملی درک وحدت را مهیا کند) فرایندی کمال طلبانه است، عبادت محسوب می شود؛ اما به دلیل این که هم در

نگاه سنتی و هم در نگاه مدرن به ازدواج، تعریفی از این ماهیت کیفی خانواده نشده است، همواره " پوشیده

برای آن که هویت کیفی و معنوی ازدواج و خانواده از نو تعریف شود، تلاش فرهنگی عظیم وریشه داری

« عرفان کیهانی» که نگرشی « است، این هویت در شکل کمال گرایانه ای مد نظر قرار دارد.

در این نگرش، انگیزه ازدواج، "قرب الی الله" و به جا آوردن رسالت بندگی و نه صرفاً رفع نیاز جنسی، مادی و ...

و از این جهت است که ازدواج تقدس می یابد. خانواده ای که پایه و اساس آن «قرب الی الله» «فیض الهی»

می شود و این فیض در مراتب و مراحل مختلف زندگی، از جمله در پرورش فرزندان تاثیرگذار خواهد بود.

از منظر نیل به تعالی، خانواده شبیه جمع کوهنوردان است. در کوهنوردی این یک قانون است که کوهنوردان با طنابی به

هم متصل می شوند. بنابراین، با توجه به این که اگر یک نفر از آن ها سقوط کند، بقیه را نیز با خود پایین خواهد کشید،

هر کدام از کوهنوردان برای پیشگیری از سقوط جمع تلاش می کند؛ نه فقط برای خود. در ازدواج ایده آل نیز، دو فردی

که با یکدیگر پیوند برقرار می کنند و برای فتح قله کمال پیش می روند، جهت جلوگیری از سقوط مجموعه خانواده،

همواره به لحاظ معرفتی مراقب یکدیگر هستند. در این شرایط معرفتی و هویتی، ارتقای کیفی خانواده ها تحقق خواهد

یافت و انسجام الهی آن ها تقویت خواهد شد.

از آفرینش تا ظهور

به

محمد علی طاهری

برای داشتن نگاهی کارشناسانه و واقع بینانه نسبت به "جریان عهد آخر" "منجی موعود" بررسی موضوع ظهور به

صورتی مرتبط با طرح کلی خلقت و نه به صورت یک واقعه مجزا و منفک ضروری به نظر می رسد، زیرا تنها در این صورت است که وقایع مشهور زمان آخر، عینی، قابل لمس، هدفمند و مسئولیت آور خواهد بود.

آنچه ارزش طرح خلقت بشر را (که در حرکتی از ظلمت به سمت نور و از کمال بالقوه به کمال بالفعل تا رسیدن به مقام خلیفه الهی به نتیجه می رسد)، به اثبات میرساند، هدفمند بودن آن و در عین حال، تعیین کننده بودن نقش اختیار، انتخاب و توانمندی خود بشر در به نتیجه رسیدن این طرح عظیم و هدفمند است.

در بدو خلقت آدم، آنگاه که ملائک، در وضعیت فرا مکان و فرا زمان خود، عرصه وجود این مخلوق جدید را مشاهده کردند، در محاوره ای تمثیلی به خداوند اظهار داشتند: "آیا می خواهی کسی را بیافرینی که خون بریزد و فساد کند؟ ما که خود برای تسبیح و تقدیس تو وجود داریم!" : "من چیزی میدانم که شما نمیدانید."

پیمایی که در این بیان رمز گونه وجود دارد، این است که خلقت این موجود جدید، فقط برای تسبیح و تقدیس خالق نیست و خداوند از خلقت او هدف والاتری را در نظر دارد. کل هستی از یک اتم، یک الکترون و حتی کوچک تر از آن تا عظیم ترین کهکشانها برای همیشه به فرمان خداوند در حرکت است و هیچ یک از اجزای آن حتی یک لحظه تخطی نمی کنند و از وظیفه خود سر باز نمی زنند. اما هدف از آفرینش، تنها تقدیس و تسبیح آن ها نیست. همه هستی به نوعی، طفیل وجود انسان است و برای انسان مأموریت دیگری در نظر گرفته شده است.

گویا خداوند به ملائک می گوید من می خواهم موجودی خلق کنم که ظرفیت درک شعور عشق را دارا باشد و محل تجلی تام و تمام رحمانیت من شده، با دارا بودن توان تبدیل کمال بالقوه به کمال بالفعل، تعالی را معنا بخشد و جانشین من در زمین گردد؛ وظیفه ای که سایر خلایق، به دلیل عدم درک شعور عشق از به انجام رساندن آن ناتوانند.

باید به این نکته توجه داشت که لازم است این طرح توسط خود انسان در زمین به نتیجه برسد؛ چرا که اگر غیر از این باشد، یعنی اگر به فرض، خود بشر نتواند این طرح عظیم را به نتیجه برساند، نقشه الهی محکوم به شکست است؛ چرا که

در این صورت گویی برای جمع شدن قائله ایجاد شده، وجود عامل جبران ضرورت دارد و در این صورت ملائک میتوانند مدعی شوند که پیش بینی آن ها درباره بیهوده بودن خلقت آدم صحیح بوده است؛ چرا که این مخلوق جدید نتوانسته است طرح طراح را به نتیجه برساند و این به آن معنا است که خداوند در خلقت انسان مرتکب کاری عبث و بیهوده شده . در حالی که محال است خالق کار عبثی انجام دهد. پس بشر باید بتواند با تکیه بر توانمندی هائی که او در وج

گذاشته است، برای به نتیجه رساندن طرح الهی قدم بردارد و از همین رهگذر، به درک و آگاهی رسیدن جمعی بشر و رهبریت "انسان کامل" موضوعیت می یابد.

امروز بشر با پشت سر گذاشتن دوران نطفگی، جنینی ، طفولیت و جوانی، در حال گذراندن دوران میانسالی است.

ود بشر به دوره کهنسالی، در عرصه هستی مسائل جدیدی قابل طرح می شود. بشر مانند کسی که با نزدیک شدن به اواخر عمر، خودش را مهیای استفاده از آخرین فرصت هایش می کند، در فرصت باقی مانده، هر روز بیشتر به لزوم جمع آوری مناسب داشته هایش پی می برد و چون می خواهد آخرین دستاوردهایش را از روی زمین برداشت کند، به معلم ویژه ای نیاز می یابد. جامعه بشری در هر مقطعی از زندگی خود به سطح خاصی از دانستگی و تعلیم و تعلم مرتبط با آن نیاز پیدا می کند و در واقع، هدایت بشر در هر مرحله ای، به نحوه خاصی از مدیریت نیازمند است که باید با موقعیت خاص همان بازه زمانی باشد.

از این نظر، عصر کنونی بارزترین، شاخص ترین و سرنوشت سازترین اعصار است. زیرا وقت آن است که بشر پایان نامه نهایی خود را به هستی تحویل دهد. پس نیازمند یک معلم زبده و یک استاد اعظم است و اینچنین است که موضوع "عهد آخر بشر" "منجی موعود" در این عهد سرنوشت ساز مطرح می شود.

لزوم آمادگی برای ظهور "موعود عهد آخر" عام است و همه باید به سطحی از آگاهی برسند که بتوانند به درک این منجی که معلم بالاترین مقطع درسی بشر است، نائل شوند و او را بفهمند؛ زیرا بدون آن که مخاطبین آن استاد در سطح مناسبی از آگاهی مقدماتی لازم برای درک مطالب باشند، تعلیم پس از ظهور او کارساز نیست و در این صورت، نه تنها وجود استاد مشکلی راحل نمی کند؛ بلکه بدتر از آن باعث اتلاف وقت استاد و سردرگمی دیگران می شود. بنابراین ایجاد زمینه و م یکدیگر هستند.

معلم عهد آخر در این عصر، معرفتی به بشر عرضه می کند که تا به آن زمان به وضوح عرضه نشده است و یا به عبارت بهتر، کشف رمز نشده است. او می آید و قرآن و سایر کتب آسمانی را کشف رمز می کند. او می آید و رموز و اسرار آسمانها و زمین را به عنوان امانت الهی برای بشر به ارمغان می آورد و آنرا فقط در شرایطی به بشر تحویل می دهد که استحقاقش را داشته، و خواستارش باشد.

زیرا همان طور که برای تدریس یک استاد دانشگاه در مقاطع عالی تحصیلی، زمینه ای لازم است و باید دانشجویی باشد که بتواند مطالب او را فرا گیرد، برای برخورداری از علم و معرفت منجی موعود نیز اشتیاق و آمادگی معرفتی ضرورت دارد. رمز گشایی بخشهایی از رموز هستی مستلزم وجود یک استاد اعظم است و از عهده هر کسی بر نمی آید. نکات کوری برای بشر وجود دارد که فقط او می تواند ابهام آنها را برطرف کند. امام عصر، به عنوان والاترین معلم تاریخ بشریت، در دوره کهنسالی بشر می آید تا نکات اساسی هستی شناسی را در اختیار گذارد و بشر را به نتایج تعیین کننده ای ا ما در عصری به ظهور می رسد که عده قابل توجهی تشنه دانستن باشند.

بشر در طول تاریخ به دنبال بصیرت بوده، به آگاهی هایی دست یافته است که در عصر ظهور جنبه عملی و کاربردی پیدا کرده، از حرف و سخن خارج می شود. تا کنون نه تنها این آگاهی ها در سطح کلان به کار نرفته است، بلکه بسیاری از آن ها وارونه برداشت شده است. با آنکه بشر امروز در آستانه ی ورود به مرحله ی کهنسالی است، در ابتدای درک شعور الهی بوده، ارتباط ملموس با روح القدس که همیشه برای افراد خاص وجود داشته است، هنوز به تمامی در سطح عام نیامده است.

کارکرد چنین ارتباطی، عرضه عملی دانش های باطنی در سطح عام است که به بهترین وجهی انسان را به سوی کمال سوق می دهد. همه در صحنه انتخاب قرار دارند و انتخاب جمعی بشر است که موجب به نتیجه رسیدن طرح الهی می . یعنی اکثر افراد آن را انتخاب کرده، به آن تمایل نشان می دهند.

اگر قرار بود که کسی فقط با زور شمشیر به مشکلات بشر خاتمه دهد، برای خدا کاری نداشت که بسیار زودتر از این زمین را تکانی دهد تا همه از ترس ایمان آورند و قائله خاتمه یابد. چنین نقشه ای نشأت گرفته از یک هوشمندی عظیم نیست. به طور حتمی باید نقشه عظیمتری در کار باشد که بتواند هنر انسان را به نمایش گذارد. معرفی نادرست رویداد بزرگ عهد آخر، ترفندی است که با ایجاد این تلقی که خداوند با زور شمشیر یک برگزیده، صلح جهانی را برقرار خواهد کرد، باعث تضاد انسان با پروردگار شده، به دلیل عدم فهم طرح الهی، رواج یافته است.

با به نتیجه رسیدن طرح کمال بشر در عهد آخر که در گرو درک عشق و کاربرد عملی آن است، بخش های دیگری از طرح عظیم الهی که فلسفه خلقت انسان را پوشش می دهد و یکی از مهمترین آنها معرفی عوامل مثبت و منفی در طرح جهان دو قطبی است، آشکار خواهد شد. بشر همواره بین دو شبکه مثبت و منفی (هوشمندی الهی و شیطانی) قرار داشته و دارد و در عهد آخر بزرگترین رویارویی آشکار کاربران آن دو روی خواهد داد. در این زمان، قدرت و کمال که به ترتیب، دستاورد پرورداری از شبکه منفی و شبکه مثبت است، دو همورد هم طراز محسوب می شوند که غلبه هر یک بر دیگری با انتخاب بشر اتفاق می افتد و سرانجام با یک انتخاب درست، حق بر باطل پیروزی یافته، کشف رموز دیگر به رهبریت منجی عهد آخر امکان پذیر می شود.

در حقیقت، با تفکیک دو گروهی که کاربران هوشمندی مثبت و منفی هستند، داشتن رهبر برای هر یک ضرورت می یابد و به این ترتیب، مدیریت جریان مثبت را منجی موعود و مدیریت جریان منفی را دجال به عهده می گیرند؛ اما در نهایت، انسان نشان خواهد داد که بخش مثبت بر بخش منفی برتری دارد و به این ترتیب، حرکت در مسیر کمال به بهترین وجه ادامه خواهد یافت.

ظهور یک امر زمینی است. به این معنا که امام عصر و دجال هر دو انسان هستند. بنابراین واقعه آخر یک پدیده زمینی و متعلق به همه بشریت بوده، افتخار آفرینی آن از ناحیه امام عصر () و سرافکنندگی آن از جانب دجال است. اما هیچ گاه غلبه خیر بر شر منجر به نابودی یا تسلیم ابلیس، به عنوان عامل شر نخواهد شد.

ابلیس که نقش ایجاد تضاد در جهان دو قطبی را به عهده دارد، در کل مسیر "انا لله و انا الیه راجعون" در مقابل هیچ عاملی سر تعظیم فرود نخواهد آورد و تضاد تا پایان چرخه جهان دو قطبی هرگز برچیده نخواهد شد. آنچه در عصر ظهور رخ می دهد، تسلط بر شیطان در اثر دست یافتن به آگاهی است و صلح جهانی ناشی از معرفتی است که با هدایت امام عصر افزایش می یابد.

محمد علی طاهری

خلق و خو و نحوه برخورد با خود، جهان بیرونی و افراد جامعه بشری که دارای تاثیر متقابلی با

یکدیگر هستند.

انسان ابتدا رفتاری مبتنی بر غریزه (رفتار طبیعی) و نزدیک به جوامع حیوانی داشته است. سپس در مرحله ای خود را پیدا کرده، این سؤال برای او ایجاد شده است که « کیستم؟ ». از این مرحله او به رفتاری آگاهانه و مبتنی بر فطرت رسیده است. فطرت، برنامه ای نرم افزاری است که خیر و شر را برای او مشخص می کند. بنابراین، قبل از آن که

ادیان یا دانش‌های مختلف بخواهند اصولی برای چگونگی رفتار او ارائه دهند، نسبت به زشتی دزدی، دروغ ...

رفتار هابیل و قابیل این را نشان می‌دهد که آنها خوبی و بدی را درک می‌کرده‌اند. پس برای مثال، این که کسی به مال خود قانع نیست و به مال دیگری چشم می‌دوزد، به دلیل این نیست که از بدی این کار بی‌خبر است. حیوانات که رفتاری غریزی دارند، پس از رفع نیاز طبیعی خود به حقوق یکدیگر تجاوز نمی‌کنند؛ اما انسان می‌تواند، طلبی، زیاده‌خواهی کرده، بر اساس اختیار خود، این بدی را به جای خوبی انتخاب کند.

این که در قرآن کریم در مورد انسان گفته شده است «فألهمها فجورها و تقویها» نشان می‌دهد که انسان از خوبی و بدی . بنابراین، او با رعایت و عدم رعایت اصول حرکت خود به سوی کمال (اصول فطری) مواجه است.

با بزرگتر شدن جوامع بشری، انسان به رفتار رده سوم می‌رسد که بر اساس اخلاق اجتماعی (اخلاق مدنی) شکل می‌گیرد. جزئیات این اخلاق در فطرت وجود ندارد. فطرت برنامه اصلی را ارائه می‌دهد.

پس رفتار ثانویه انسان که رفتاری آگاهانه است، بر اساس اخلاقی است که با آگاهی نسبت به فطرت (اصول کمال جویی) شکل می‌گیرد و رفتار رده سوم بر اساس اخلاقی است که اصول آن با در نظر گرفتن مسائل اجتماعی بنا گذاشته می‌شود. از این جا به بعد، عادات و سنن اجتماعی هر جامعه، تنوع اصول اخلاقی در جوامع مختلف را ایجاد می‌کنند. به طور کلی رفتار رده سوم بر مبنای ترکیبی است از اخلاق فطری و اخلاق اجتماعی. اخلاق فطری، ثابت و درونی بوده، مبتنی بر هیچ تعلیمی نیست و اخلاق اجتماعی اکتسابی است.

برای رسیدن به رفتار فردی و اجتماعی مقبول باید اصولی اخلاقی را رعایت کرد که اولاً انسان را به سمت کمال پیش برد و ثانیاً انسان شمول باشد؛ یعنی همه انسان‌ها بتوانند از آن استفاده کنند؛ نه این که برای مثال، قومی و نژادی باشد. در جهان هستی، هر ذره‌ای رفتاری دارد؛ اما رفتار انسان آگاهانه و اختیاری بوده، زمانی رفتار متعالی محسوب می‌شود که فلسفه خلقت برای او معلوم شود. خالق هستی از این که «هوشمندی کل» را خلق کرده، به آن برنامه داده است تا اکوسیستم را ایجاد کند و به آن برنامه دهد، هدفی داشته است که انسان با درک جزئیات آن، به نقش و وظیفه خود در هستی پی‌ببرد و به رفتار منتهی به کمال می‌رسد.

از زمانی که رفتار اولیه انسان به رفتار ثانویه بدل می‌شود، برای او اخلاق خوب و بد معنا پیدا می‌کنند. اما هم‌اکنون هر جا صحبت از اخلاق می‌کنیم، منظور نظامی از اندیشه‌ها و رفتارهایی است که کمال‌گرایانه است.

بنابراین، در طراحی اصول اخلاقی ثانویه باید به اصل «تعمیم به عام» «کمال‌گرایی» توجه داشت و برای انتخاب یک رفتار شایسته باید دید که آیا لطمه‌ای به کمال‌گرایی آحاد بشری وارد می‌کند یا خیر. به طور مسلم، رفتاری که زمینه کمال را از خود و دیگران سلب نکند، می‌تواند.

حال برای مثال، اگر به قاعده اخلاقی «تعمیم به عام» باور داشته باشیم، از جمله هر چه برای خود می‌پسندیم، برای دیگران هم بپسندیم و آنچه برای خود نمی‌پسندیم، برای دیگران نیز نپسندیم، نمی‌توانیم بپذیریم خودکشی فردی که به پوچی رسیده است و تمایل به خودکشی دارد و این را برای دیگران نیز می‌پسندد، شایسته است. زیرا خودکشی حق حیات و امکان رشد و تعالی را سلب می‌کند و کاملاً بر خلاف کمال است. (به طور کلی هر اصل اخلاقی تنها در صورت بقای جامعه بشری می‌تواند).

البته، ادیان با عرضه اصول اولیه اخلاقی، نقش هدایتی خود را ایفا کرده‌اند و بر اساس آنها طراحی نظام اخلاقی آسان می‌شود؛ اما اولاً گاهی برداشت‌های مختلفی از دین صورت می‌گیرد و راهکارهای انسان‌شمول به دست نمی‌آید و ثانیاً به طور مسلم، دین در مورد بسیاری از جزئیات دستورالعملی صادر نکرده است. برای مثال، قوانینی که با پیشرفت تمدن و تکنولوژی و پیچیده‌تر شدن روابط شهروندان لازم است وضع و رعایت شود، در متون دینی ذکر نشده است. این موارد باید به همان اصول کلی «کمال‌جویی» «تعمیم به عام» که مورد توصیه ادیان توحیدی است، توجه داشت. حال، نکته مهمی که رابطه اخلاق و عرفان را نشان می‌دهد این است که اصول اخلاقی (گذاری ها و باید ها و نباید ها) ، بخش کمی اخلاق است و چرایی رعایت آن اصول، بخش کیفی آن محسوب می‌شود. در رسیدن به بخش کیفی اخلاق، عرفان ایفای نقش می‌کند. زیرا عرفان، درک حقایق هستی است که مؤثرتر از شناخت عقلی بوده، خواه نا خواه، آثار آن در وجود انسان نهادینه می‌شود.

دلیل این که بشر در زندگی کنونی خود توفیقی حاصل نکرده است، این است که بسیاری از توصیه های اخلاقی به دلیل عدم این ادراک نادیده گرفته شده است. برای مثال، وقتی درک « واحد هستی» صورت نپذیرفته باشد، نباید از لطمه زدن به محیط زیست تعجب کرد.

علاوه بر این، با درک عرفانی می‌توان به اخلاقی که رعایت می‌شود، کیفیت بخشید. کسی که بدون این پشتوانه موظف یا مجبور به رعایت اصول اخلاقی باشد، دچار تضاد اندیشه و عمل است و این آثار مخربی برای او خواهد داشت؛ اما با کشف حقایق، انگیزه رعایت اصول اخلاقی ارتقا می‌یابد و آثار مثبتی به جا خواهد گذاشت.

بنابراین، تا انسان به درک جایگاه خود در هستی و اکوسیستم نائل نشود و رسالت خود را در ارتباط با خود، خانواده، جامعه و بلکه کل جامعه بشری نشناسد، نمی‌توان از او انتظار خلق و خوئی متناسب با مقام انسان () داشت و از سوی دیگر، رعایت خلق و خوی پسندیده و هنجارهای اجتماعی در حالی که نسبت به آن، اعتقادی وجود نداشته باشد، رفتاری دوگانه است. یعنی بدون اینکه فرد از نظر بینشی به درک چرایی آن رفتار نا برای کسب وجهه اجتماعی مقبول، خود را به آن وادار می‌کند و در اثر فشار درونی ناشی از آن، هم در معرض بیماری رفتاری (ناشی از رفتارهای دوگانه) واقع می‌شود و هم احتمال دوام آن رفتار در او کاهش می‌یابد.

شراعی طی چندین هزار سال پیدایش تمدن بشری، به انسان آموخته اند که برای هدف مهمی آفریده شده است و با تبیین اهداف ارزشمند زندگی و معرفی رسالتش از او خواسته‌اند تا به این رسالت عمل کند و برای این منظور، دستورالعملهایی نیز ارائه کرده اند. عرفان از طریق آشکار کردن حقایق هستی () و گشودن رموز ای رسیدن به اهداف مذاهب و شرایع الهی را تضمین می‌کند. برای مثال، وقتی انسان به این درک می‌رسد که هر موجود و پدیده‌ای در هستی تجلی الهی (وجه -) است، به هر یک از مخلوقات الهی به دیده احترام نگریسته، حرمت آن را حفظ می‌کند و به این ترتیب، به هیچ یک ظلمی روا نمی‌شود. چنین اخلاقی دوام دارد و به دلیل این که در وجود فرد نهادینه شده است، دوام آن متکی به کنترل دائم نیست. این در حالی است که بدون معرفت بنیادی نسبت به خود و هستی و فقط با تبعیت ظاهری از بایدها و نبایدها (قواعد اخلاقی)، تنها به کمک تذکر و کنترل می‌توان به نتیجه نسبی رسید.

به نمودار زیر توجه کنید:

بنابراین، اخلاق در عرفان مستتر است و با درک عرفانی، خود به خود حقوق دیگران رعایت می‌شود؛ ظلمی اتفاق نمی‌افتد، دروغی گفته نمی‌شود و نه تنها به نحو پایدار اخلاق فردی و اجتماعی تعالی می‌یابد، به طبیعت نیز صدمه‌ای وارد نخواهد شد. به همین دلیل، با بررسی میزان تخلفات و جرائم در هر جامعه، تا حدودی می‌توان پی برد که افراد آن جامعه تا چه اندازه نسبت به فلسفه وجودی خود آگاه هستند. به عبارت دیگر، رعایت اصول اخلاقی و افزایش کیفیت آن، ارتباط مستقیمی با درک ما از فلسفه خلقت دارد.

از منظر عرفان، رعایت ظاهری اخلاق، رسیدن به رتبه سایر موجودات در جهان هستی است. برای مثال، اگر کسی آزارش به دیگران نرسید و در ظاهر نسبت به آنها رأفت نشان داد، انسان خوبی است اما به یک درخت شباهت دارد که سایه و میوه‌اش در اختیار دیگران قرار می‌گیرد و آزاری هم به کسی نمی‌رساند. این، نقطه صفر کار است. یعنی شرط لازم انسانیت و اخلاق است ولی کافی نیست. رسالت انسانی با تحولاتی درونی به سمت کمال (که با فیض و رحمت الهی امکان پذیر است) انجام می‌گردد.

در این صورت، صلح و همزیستی جهانی نیز به طور زیربنایی حاصل خواهد شد. زیرا به میزان درک تن واحده هستی، درک خواهیم کرد که پاره تن یکدیگر هستیم و نه تنها هرگز برای کسی بدخواهی نخواهیم داشت، درک می‌کنیم که سقوط هر یک از ما سقوط دیگری بوده، صعود هر کدام از ما بر صعود دیگران تأثیرگذار خواهد بود.

در هر تخلف و جرمی همه جامعه شریک جرم هستند. زیرا جامعه‌ای که سطح معرفت و فرهنگ آن بالا باشد، جرائم کمتری دارد و این، تنها با الزام رعایت اصول کمی اخلاق به دست نمی‌آید؛ بلکه مستلزم کیفیت بخشیدن به اخلاق است که با یقین قلبی و درک وجودی یعنی با برخورداری از عرفان عملی حاصل می‌گردد.

چنان که اشاره شد، معضل دیگری که در مورد اخلاق وجود دارد، فقدان یا ناکارآمدی انگیزه است. ضامن اجرائی اخلاقی که با پند و نصیحت و تذکر پیاده می‌شود، ترس از مجازات و عقوبت و یا چشمداشت به پاداش است. به طور معمول ناباوری قلبی به یک عمل و وادار کردن خود به انجام آن، موجب فشارهای درونی خواهد بود که با پردازش در بخش ناخودآگاهی سلامت فرد را سلب کرده، اگرچه او را از انجام اعمال غیر اخلاقی مانند دزدی، رشوه و ... باز می‌گذرد.

مشکلات دیگری به بار می‌آید. از جمله، پس از مدتی، دچار افسردگی شده، نشاط معنوی و حضور اجتماعی خود را از دست خواهد داد. در حالی که عرفان، می‌تواند با افزایش درک و معرفت نسبت به خود و روابط خود با هستی و دیگران که باعث ایمان به امور اخلاقی می‌شود، از این معضل جلوگیری کند.

تفاوت زاهد و عابد نیز در همین جا است. مشکل زاهد آن است که می‌خواهد با کنترل و ضبط نفس از الگوهای خوبی پیروی کند و به همین دلیل، با این که به انجام آن اعتقاد دارد، رفتار او نوعی تظاهر است. در حالی که عارف، با آگاهی عرفانی خود پذیرای خوبیها بوده، بدون هیچ اجباری از بیرون یا درون، اخلاقی زندگی می‌کند. حال با این که هدف هر (زاهد و عارف) نزدیک شدن به خداوند است، معلوم است که کدام یک بهتر به این نتیجه می‌رسد.

نکته آخر این است که در قرآن کریم به «حکمت» اشاره شده، تبیین می‌شود که اولاً حکمت را خدا به انسان می‌دهد و ثانیاً حکمت خیری کثیر است. حکمت، مواجه شدن با همان حقایق هستی است که پشت پرده ظاهر آن قرار دارد و در واقع همان چیزی است که تا اینجا به آن درک عرفانی گفته شد. به عبارت دیگر، حکیم در هر چیزی واقعیت و حقیقت آن را می‌بیند و بنابراین، عمل او اخلاقی است. پس، حکمت در اخلاق، انجام عملی است که با توجه به دو وجه واقعیت

حقیقت انجام شود و اخلاق حکیمانه یا اخلاق مبتنی بر حکمت عبارت است از خلق و خوئی که با فلسفه خلقت و فطرت انسان و با رسالت بشری-اش در عالم هستی همخوانی و همفازی داشته باشد.

حکمت چیزی نیست که انسان بتواند با سعی و تلاش به آن برسد. بلکه فیضی الهی است که بر مبنای توجه و اشتیاق انسان جاری می-گردد. در قرآن کریم کتاب و حکمت در کنار هم آمده است (و يعلمهم الكتاب و الحکمه). این نیز می-گردد ای به این نکته باشد که تا انسان کتاب هستی را نشناسد و به فهم و درک صحیح قوانین و فلسفه آن دست نیابد، نگاه درستی به هستی نخواهد داشت و رفتار او حکیمانه نخواهد بود. چنین چیزی بدون فیض و رحمت الهی امکان پذیر نیست و تنها با اشراق و شرح صدر که ارمغان ارتباط با خداوند و تسلیم شدن به اوست، می-توان بخش کیفی اخلاق را تحقق بخشید و ارتقا داد.

به بیان دیگر، رعایت اخلاق کمی، متکی به سعی و تلاش است و رسیدن به اخلاق مبتنی بر کیفیت، مستلزم فیض الهی بوده، انسان را به تعالی می-گردد.

تأملی پیرامون عرفان حقیقی

الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَانِ (48)

آن کسانی که به سخن گوش می‌دهند و از بهترین آن پیروی می‌کنند، ایشانند کسانی که خدا هدایتشان کرده و اینان «.

سخن گفتن از عرفان کاری آسان و دشوار است. آسان است؛ زیرا بسیاری از مردم به راحتی درباره آن اظهار نظر می‌کنند و وقتی از آن‌ها سوال شود که عرفان چیست، بعضی از موسیقی‌ها، نقاشی‌ها، اشعار، طرز لباس پوشیدن‌ها، آداب و مراسم خاص و حتی برخی تکنیک‌ها و همچنین، انواع و اقسام نظریه‌های جدید و قدیم و اغلب متضاد عرفانی در ذهن آن‌ها نقش می‌بندد و گاهی دامنه عرفانی که از آن صحبت می‌کنند، به انواع خرافه‌ها، دعانویسی‌ها و انواعی از کرامات ظاهری و باطنی که نوعی قدرت نمایی است نیز کشیده می‌شود و البته گاهی از لطیف‌ترین و زیباترین مکشوفات و معرفت‌های تاریخ بشری نیز سخن به میان می‌آید.

اما صحبت از عرفان وقتی دشوار است که این افراد بخواهند اصالت ادعا‌های موجود را محک بزنند و به اطمینان قلبی. زیرا آن‌ها معمولاً از روش دفاع از اندیشه خود و نفی دیگران استفاده می‌کنند و سخنانشان حاکی از انواع و اقسام

ادعا‌ها و استدلال‌هایی است که اغلب در همان حوزه‌ای قابلیت پذیرش دارد که از نظر خودشان پذیرفته شده است (ل اعتقادی و منطق استدلالی اختصاصی) و کمتر از معیارهائی استفاده می‌کنند که برای همه مخاطبین قابل ارزیابی، پذیرش و کاربرد باشد (اصول اعتقادی و منطق استدلالی عام). در بازار مکاره عرفان، همه خود را بر حق می‌دانند و دیگران را ناحق می‌پندارند. «جَلُّ حَزِيمٍ لِّدَيْهِمْ قَرْحُونَ» (53) ... هر گروهی به آنچه دارند (به روشی که برگزیده‌اند)، خشنود هستند.»

به این ترتیب، پس از هزاران سال تمدن بشری، این سوال هنوز مطرح است که به راستی عرفان حقیقی چیست و در آسمان پر ستاره سیر تاریخی تکامل معرفتی انسان، چه جایگاهی دارد؟ آیا ملاک و میزان و محک محکمی برای سنجشی عام، پایدار و قابل اتکاء عمومی و انتخاب راه از بیراهه وجود دارد و چگونه می توان با اتکا به آن، به درستی ادعاها و انتخاب راه صحیح از بین راه های متضاد دست زد؟ شاید عده ای گمان کنند که داشتن این نوع ملاک های عام دلیل بر این است که در توجه به عرفان باید آموزه های دینی را کنار گذاشت؛ زیرا اختلاف ادیان مانع از این است که صاحبان همه ادیان بتوانند عرفان دینی مشترکی داشته باشند.

اشتباه این افراد در این است که فراموش کرده اند ادیان الهی یکدیگر را تایید می کنند و هر کدام از آن ها نسبت به دین قبلی دستور العمل های کامل تری دارد و به رعایت اصول بیشتری در زندگی دعوت می کند. اما ارزش رعایت همه این (که کمیت دین هستند) به این است که کیفیت آن ها حفظ شود و ارتقا یابد و نکته مهم این است که عرفان حقیقی کیفیت مشترک همه ادیان و راه دل است.

عرفان حقیقی چنگ زدن به حلقه های رحمانیت الهی است که برای صعود انسان در مسیر کمال به صورت بی دریغ در اختیار انسان قرار داده شده است. لطف خدا حد و اندازه ای ندارد؛ ولی انسان به دلیل این که اسیر ترفندهای شیطان است، همواره میل به خودخواهی و کثرت طلبی دارد.

توحید، راه وحدت است و موحد رهروی است که نه تنها به درک وحدت رسیده است؛ بلکه میل به وحدت دارد و در مقابل موحد، منافق قرار دارد که میل به کثرت دارد. به همین دلیل، یکی از معیارهای کیفیت سنجی، میزان برقراری صلح و حرکت به سوی وحدت است. حرکت از وحدت به کثرت و ایجاد شکاف در جامعه بشری () از هر منظری که در نظر گرفته شود، حرکتی در خلاف جهت کمال انسان محسوب می شود و اولین محک برای شناخت عرفان غیر اصیل از عرفان اصیل است. بنابراین، هر طریق و روش انحصار طلبانه ای که استفاده از لطف و رحمت خداوند و ارتقا توحید را مختص خود بداند، عرفانی و دینی نیست و در جهت تفرقه در راه خدا و فرقه فرقه کردن عرفان گام بر می

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ أَلَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ ۗ وَ لَا تُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا تَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ ۗ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ (64) { ای اهل کتاب، بیایید از آن کلمه ای که پذیرفته ما و

شماست پیروی کنیم: آنکه جز خدای را نپرستیم و هیچ چیز را شریک او نسازیم و بعضی از ما بعضی دیگر را سواى خدا به پرستش نگیرد. اگر آنان رویگردان شدند بگو: شاهد باشید که ما مسلمان هستیم.»

عرفان و شریعت (مذهب) که دو بال دین هستند، با هدف رسیدن به کمال و تعالی، ارتباط با خدا و حرکتی از کثرت به وحدت را دنبال می کنند. حقیقی انسان خود را با همه اجزای جهان هستی در پیوندی می بیند که تن واحد هستی را شکل می دهد و همه اجزاء عالم را با همه کثرت آن (عدم تشابه هیچ یک از اجزای هستی با یکدیگر) تجلی یکتائی و بی همتائی او می بیند و کل هستی را در وحدت و یکتائی مشاهده میکند.

حلقه های رحمانیت الهی، انسان را به این درک می رسانند که به وسعت جهان هستی است و سطح اندیشه های او را از سطح خود و قوم و نژاد و ملت خود به سطحی گسترده و کیهانی (اینترنیورسال) که شامل کل جهان های موازی و مجاور و عوالم دیگر می گردد، ارتقاء می دهند تا از این رهگذر به درکی متعالی و صلح با خدا، خود، جهان هستی و

نمی دانند. « ، ادراک به دست آمده در این مسیر عرفانی است. با توجه به این که برخورداری از عرفان در دو شکل متضاد عرفان کمال و عرفان قدرت امکان پذیر است، می توان گفت که در مسیر عرفان، امکان مواجه شدن با هریک از تجارب کمالی و قدرتی وجود دارد. « در معنایی که به آن اشاره شد، از دستاوردهای وادی کمال است.

رنج غربت و تنهایی و سرگردانی خواهد بود؛ اما با بهره مندی از آن، آسمان زندگی خود را با نور الهی روشن خواهد یافت؛ هر لحظه زندگی را در آغوش پر مهر خداوند رحمان و رحیم سپری خواهد کرد و با حرکت به سوی کمال، نقش خود را در هستی به خوبی ایفا خواهد نمود.

این « چشیدنی است؛ نه شنیدنی. بنابراین، باید برخاست و به دیار عرفان سفر کرد تا بتوان آن را چشید. پشت دریاها شهریست

که در آن پنجره ها رو به تجلی باز است.

بام ها جای کبوترهاییست که به فواره هوش بشری می نگرند.

دست هر کودک ده ساله شهر شاخه معرفتی ست.

مردم شهر به یک چینه چنان می نگرند

که به یک شعله به یک خواب لطیف.

خاک، موسیقی احساس تو را می شنود

و صدای پر مرغان اساطیر می آید در باد.

پشت دریا شهری است

که در آن، وسعت خورشید به اندازه چشمان سحرخیزان است.

"سهراب سپهری"

اهمیت عرفان

یافته های انسان از طریق تجربه، تفکر و تعقل، الهام و اشراق (شدگی) حاصل می شود. او درباره پدیده های مختلف هستی تفکر می ها به نتایجی می رسد که می تواند درست یا نادرست باشد. برای مثال، بخشی از یافته های انسان در این خصوص، فلسفه و نظرات فلسفی است که حداقل، تضاد برخی از آن ها نشان می دهد که همگی نمی تواند صحیح باشد.

از طرفی می توان گفت که پایه همه علوم، الهامات است. "الهام" همان جرقه ذهن انسان است که با تفکر یا تخیل به دست نمی آید و ناشی از اطلاعات قبلی او نیز نیست؛ اما وی را با دانسته ای جدید مواجه می . یعنی خصوصیت مشترک همه جرقه های ذهنی (دریافت آگاهی) که می تواند در کسری از ثانیه رخ دهد و انواع مختلفی دارد، این است که فرد در اثر رویارویی با هر کدام، به مطلبی پی می برد که قبل از آن، راجع به آن بی اطلاع و بی خبر بوده است.

یکی از مهم ترین زمینه های برخورداری از الهام، عرفا . با توجه به این که عرفان مبتنی بر ارتباط با خداوند بوده، به طور قابل توجهی امکان دریافت آگاهی (الهام) را فراهم می کند و به بشر عشق و معرفت می بخشد، نه تنها با همه علوم رابطه ای عمیق دارد، بلکه نیاز انسان به برقراری ارتباط با پروردگار را پاسخ می دهد و به نحو اطمینان

رشد و تعالی او را به ارمغان می .

عرفان نقش خود را در دو بخش عملی و نظری ایفا می کند. به طور خلاصه می توان گفت که عرفان عملی انسان را در معرض الهام و تحولات ناشی از ارتباط با خدا قرار می دهد و عرفان نظری محتوای الهام را تبیین می .
اهمیت عرفان ناشی از این است که بشر، همواره به الهامات مثبتی که با سیر و سلوک عرفانی به آید، محتاج است (آگاهی هایی که عرفان نظری را شکل می دهد) زندگی سالم و سرشار از عشق و معنویت را تجربه کند و در مسیر کمال .

البته لازم است که هر آگاهی الهام شده، از نظر الهی و یا شیطانی بودن مورد بررسی قرار بگیرد.

گوش بر الهام خدایی کنید / وز ره ابلیس جدایی کنید

"ملك الشعراي بهار"

برای این منظور، علاوه بر ملاک های اولیه ای که عدم نقض ستاریت، عدم نقض عدالت، عدم نقض اختیار و عدم نقض کمال در آگاهی الهی است، ضرورت دارد که آگاهی های دریافت شده، از نظر عدم تناقض با یکدیگر، با عقل و با تعالیم کتب آسمانی مورد بررسی قرار گیرد و همچنین حجت قلبی (اطمینان درونی) ها وجود داشته باشد. علاوه بر این، در عصر رویارویی اندیشه، هر کسی دریافت خود را در معرض ارزیابی و تحلیل دیگران نیز قرار می دهد تا از این طریق، زمینه رشد بشر مساعدتر و با جهل و ناآگاهی مقابله شود.

به غیر از الهاماتی که محتوای آن ها به شوند، دسته دیگری از دستاوردهای عرفانی

نیز هستند که در عمل مورد تحقیق و تایید قرار می گیرند. برای مثال، آثار کیفی عبادات قابل تجربه است و بر همین اساس امکان بررسی تحولات عرفانی مربوط به آن ها وجود دارد. بنابراین، صحت بخشی از گزارشات عرفانی در عمل به اثبات می .

مهمترین آگاهی و ادراکی که شامل ح شود، در پاسخ به این سؤال است که خداوند در قالب اصول و قواعد دینی

چه پیامی برای او داشته است. یکی از ثمرات این ادراک آن است که انگیزه عبادت و پیروی از فرامین دینی تصحیح و تقویت می . زیرا کسی که از این تعالیم پیروی کند، به این درک می رسد که هدف از عبادت در همه ادیان الهی، آشتی . همه ادیان توحیدی به طور مستقیم و غیر مستقیم، انسان را به ارتباط با خدا (غایت کمال)

تشویق کرده . هدف از این ارتباط، « » .

در مسیر قرب و نزدیکی به « » هر کسی می تواند از دیگری سبقت بگیرد. این مسیر پایانی ندارد (حدی نمی پذیرد) تعداد افرادی که می توانند در آن گام بگذارند، نامحدود است.

ظاهر دستورات دینی زبانی ساده دارد که انسان باید اعماق آن را کشف کند. یکی از رموز توصیه ادیان به عبادت این است که اگر انسان در ارتباط با " " قرار بگیرد، به عنوان جزئی از کل (عالم تک قطبی) که با آن کل در آشتی قرار می گیرد، در معرض آگاهی خواهد بود:

چه داند جزء راه کل خود را مگر هم کل فرستد رهنمونم
بکش ای عشق کلي جزء خود را که این جا در کشاکش ها زبونم

" "

بنابراین، اولاً عبادت و عرفان رابطه تنگاتنگی با یکدیگر دارند و ثانیاً سرمنشأ همه آگاهی‌های کمال‌آفرین، همان کل هوشمند است. یعنی راه برخورداری از این آگاهی‌ها، ارتباط جزء با کل است. این ارتباط، انسان را از کشاکش‌ها (تضادها) به وحدت و معرفت می‌رساند و نجات می‌دهد. به همین دلیل، می‌وان عرفان را حرکت از کثرت (کثرت طلبی و کثرت بینی) به سوی وحدت (وحدت خواهی و وحدت بینی) تعریف کرد. کسی که در مسیر عرفان حرکت می‌کند، به دنبال تحول ناشی از ادراکات و آگاهی‌های عرفانی، هم به وحدت درونی دست می‌یابد و هم وحدت بین می‌یابد. به این ترتیب، در تعامل با دیگران نیز به سوی وحدت با آن‌ها سوق می‌یابد.

برای آشنایی بیشتر با نقش آگاهی‌های مورد نظر در حیات انسان، دانستن این مقدمه نیز لازم است که آگاهی‌های عرفانی مثبت و کمال بخش، چهار ویژگی کلی دارند که اولی و دومی خصوصیت مشترک همه آگاهی‌ها (آگاهی‌های) است و مشخصات سوم و چهارم فقط به آگاهی‌های مثبت اختصاص دارد:

1 توصیف‌ناپذیری

2 قابلیت انتقال به زندگی بعدی

3 هماهنگی با یکدیگر (آگاهی‌های مثبت یکدیگر را نقض نمی‌کنند).

4 مفید بودن در زندگی بعدی

ویژگی چهارم که در اینجا ذکر شده است، اهمیت آگاهی‌های کمال‌آفرین را مطرح می‌کند. تنها توشه‌ای که بعد از این جهان مادی، در جهت کمال‌کاری دارد، « » . دانش کمال، اثر ماندگار آگاهی‌های مثبت بر وجود انسان است که پایه اطلاعات در زندگی بعد بوده، چیزی جز معرفت (گنجینه) نیست.

به عبارت دیگر، هیچ‌یک از علومی که انسان فرا می‌گیرد و توانمندی‌ها و مهارت‌هایی که کسب می‌کند او کارایی نخواهد داشت. تفکرات و اندیشه بشری محدود به همین زندگی فعلی است و فقط چند صباحی مفید بوده، پس از آن به دست فراموشی سپرده می‌شود؛ در حالی که الهامات و اثرات و نتایج درونی آن‌ها تاریخ انقضاء ندارند و همواره در پیمودن مراحل کمال، مفید هستند.

بر همین اساس، لازم است که هر انسانی ضمن آشنایی با مشخصات الهامات مثبت (الهی) (شیطانی)

برای ورود به دنیای عرفان پیدا کند و از الهامات و تجارب مثبت (که مربوط به کمال است) بهره

عرفان و شریعت

سیر انسان در مسیر کمال دو بعد دارد که از یکدیگر جدا شمرده نمی‌شوند. این دو بُعد عبارتند از:

4 شریعت: اصول رهروی

2 : کیفیت رهروی (ارتقای کیفی با پیروی از اصول رهروی)

به عبارت دیگر، شریعت و عرفان برای انسان، به‌منزله دو بال برای یک پرنده هستند. هیچ پرنده‌ای با یک بال قادر به پرواز نیست. انسان نیز بدون هر یک از شریعت و عرفان، دچار سرگردانی می‌گردد. یکی از علل ناکامی از دین همین است که به شناخت کیفی آن توجهی و یا کم توجهی شده است. در واقع دلیل این ناکامی، انتظار ای با یک بال است که قابل تحقق نیست.

به زبان ساده می‌توان گفت که ارزش اعمال و افکار را کیفیت آن‌ها تأمین می‌کند. به همین دلیل امکان جدا کردن عرفان

از شریعت وجود ندارد. عرفان و شریعت در کنار هم دین نامیده می‌شوند؛ در حالی که به تصور عامه، دین فقط شریعت (حفظ و رعایت ظاهری احکام و دستورات دینی) است.

تا به امروز، عده‌ای در اثر کمیت طلبی، ارتقای کیفی () را نادیده گرفته‌اند و یا حتی با آن مخالفت کرده‌اند؛ اما هنر آن است که در عمل بتوان بین عرفان و شریعت آشتی داشت. با داشتن چنین بینشی، لازم است که ببینیم آیا در زندگی ما رشد و تعالی کیفی وجود دارد یا خیر. اگر امروز و دیروز ما از نظر کیفی یکسان باشیم، به معرفت و انگیزه ما اشکالی وجود دارد.

بسیاری از مردم تصور می‌کنند که هدف دین، وادار کردن انسان به پرستش خداوند است. ها از این حقیقت غافلند که هدف ادیان، نشان دادن مسیر و جهت حرکت بشر به منظور نزدیکی به « » در واقع، خداوند نیازی به پرستش ندارد و پرستش، نیاز درونی انسان و سبب کمال و رشد کیفی او است و نقش ادیان، ترغیب انسان به ارتباط با مبدأ از این طریق، همواره بتواند سطح فهم و کیفیت حیات خود را بالا برد و به « » نزدیک شود. ادیان آسمانی، راه‌های عملی اتصال به آن مبدأ را نیز معرفی می‌کنند. اگر به این نکته توجه شود، لزوم عرفان در کنار شریعت معلوم می‌شود. اما همواره در طول تاریخ عده‌ای سعی کرده‌اند که عرفان را جدای از شریعت و شریعت را بی‌نیاز از آن معرفی کنند که دلایل آن به اختصار عبارتند از:

4 برخورداری از عرفان، منوط به الهام و اشراق و ادراک قلبی و وجودی (نهاده‌شده شدن معرفت و آگاهی) است و به عبارتی، افزودن کیفیت عمل، مستلزم درک اسرار است. برای چنین ارتقایی نیاز به اتصال و ارتباط با خداوند است.

کسانی که از چنین تجربه‌ای برخوردار نیستند، خواسته یا ناخواسته صورت مسئله را پاک می‌کنند. ها رسیدن به ادراکات عرفانی را دشوار و دیرپای معرفی می‌کنند و گاهی لزوم آن را منکر می‌کنند.

2 گاهی افراد و یا گروه‌هایی که در طول تاریخ، به اهل عرفان مشهور شده‌اند، مقید به آداب و مراسم ظاهری و ویژه‌ای بوده‌اند که باعث شده است تلقی اغلب مردم از عرفان فقط همان رفتارهای خاص باشد. در واقع، همان‌گونه که در خاکی مذاهب گوناگونی وجود دارد، عرفان نیز در نقاط مختلف (با توجه به روش‌های گوناگون باطن‌گرایی) به صورت طریقه‌های متنوعی قابل شناسایی است.

در اغلب موارد، سلیقه‌های مختلف در انجام آداب و رسوم طریقتی باعث می‌شود که سیر و سلوک عرفانی و تحولات باطنی در پوشش این آداب پنهان بماند و تلقی نادرستی از عرفان به جا بگذارد. در نتیجه، عده‌ای توجه و تمایل به عرفان را غیر ضروری و یا حتی کج روی محسوب می‌کنند.

3 توجه به معرفت و کیفیت، عده‌ای را که خواهان عقب ماندگی جوامع بشری هستند، دچار نگرانی می‌کند. سلطه جویی این عده موجب می‌شود که در صدد حذف عرفان از دین بر آیند تا با جدا کردن روح دین از آن، به استعمار فرهنگی بپردازند و به دنبال آن، به مقاصد خود دست یابند.

کسانی که قصد جدا کردن عرفان از شریعت را دارند، از روش‌های مختلفی استفاده می‌کنند که یکی از آن‌ها معرفی است. به این ترتیب، گاهی دیدگاه‌های عرفانی در اثر تفسیر غلط اشتباه جلوه داده می‌شود.

برای مثال، برخی می‌گویند که عارف همه اشیاء را خدا می‌پندارد؛ در حالی که او آن‌ها را عکس و سایه‌ای از حقیقت

:

عکس روی تو چو در آینه / می در طمع
حسن روی تو به یک جلوه که در آینه کرد / این همه نقش در آینه او هام افتاد
این همه عکس می و نقش نگارین که نمود / یک فروغ رخ ساقی ست که در جام افتاد
" "

او فقط حقیقت یگانه خداوند را حقیقت مطلق معرفی می کند و هر چیز دیگر غیر از « »
و غیر حقیقی به حساب می آورد؛ اما گمراهی و برداشت نادرست از این حقیقت و حقایق دیگری که وی درک کرده است،
موجب برخوردهای جاهلانه و ناشایست شده، در طول تاریخ، ضربه های مهلکی به گسترش عرفان حقیقی و ناب و
برخورداری شایسته از شریعت .
از سوی دیگر، با این که برخوردهای جاهلانه (عامدانه یا غیر عامدانه) با عرفان و گسترش آن، قدمت دیرینه
شود که میل درونی بسیاری از مردم دنیا نسبت به عرفان رو به افزایش است
و اگر به این گرایش پاسخ مناسبی داده نشود، بیش از پیش، زمینه القانات فرهنگی غلط فراهم می .
رمز تعالی در حفظ ظاهر و باطن دین است و تنها در این صورت است که حق دین شود و دیگر شاهد
قضای نادرست و سردرگمی کسانی نخواهیم بود که به همه ابعاد دین نیاز دارند؛ اما معرفی نا
(شریعت) ها را دچار روزمرگی یا وازدگی و تقویت روحیه دین گریزی کرده است

آزمایش آخر

به نام خدا

محمدعلی طاهری

: من همه جا با شما بوده ام، هستم و خواهم بود و حتی در جهنم نیز تنهایتان نخواهم گذاشت. شما همراه با من
وارد آن جا می شوید و من هستم که از آن عبورتان می دهم؛ جایی که نه زمان در آن وجود دارد و نه مکانی محسوب می
شود؛ هر چند که شما آن را مکان می پندارید؛ همان گونه که به علت عدم وجود زمان، آن را جاویدان نیز می انگارید.
تنها چیزی که در جهنم وجود دارد، آتشی از جنس آگاهی است که برای شما تلخ و برای من شیرین است. زیرا به کمک
این آتش است که حایل بین من و شما که همان حجاب ناشی از گناهان شما است، سوزانیده شده، پس از آن ما به یکدیگر
رسیده، بعد از پیمان نخست، بار دیگر شما را باز می یابم تا برای «آزمایش آخر»، این بار همه ی قدرت خود را در
ختیار شما بگذارم.

اینک ما به هم رسیده ایم؛ چیزی که ظاهراً منتظرش بودید و وصالی که طلبش را داشتید؛ اما نه به اندازه ای که من مشتاق

. شما مرا بخشنده می دانید؛ ولی اصلاً حد آن را نمی دانید و از آن صرفاً تصویری مبهم دارید. میزان بخشندگی من را پس از وصال خواهید فهمید؛ وقتی که همه ی قدرت خود را به شما ببخشم. فقط در آن جاست که مفهوم بخشنده ی مهربان را خواهید فهمید. حال من هستم و شما. آیا با داشتن همه ی قدرت من و احساس بی نیازی، باز هم طالب من خواهید بود؟ من برای رسیدن به شما، مرگ و جهنم را خلق کردم تا نشانی بر «رحیم» بودن من باشد و نشانی بر قدرت خلاقیتی که ناشی از شوق رسیدن به شما است و شما ناآگاه و بی خبر از آن، هر لحظه در آه و ناله و فریاد و طغیان نسبت به من قرار دارید.

مرگ و جهنم، همچون داروهای تلخی هستند که مادری با دلسوزی تمام به زور به طفل خود می خوراند تا کند ولی خود بیش از طفلش تلخی دارو را درک می کند و طفل بی خبر از همه جا و بدون اطلاع از عشق مادر، گریان و نالان است از این که چرا چنین خشونت نسبت به او اعمال می شود. بدون مرگ و جهنم، ما هرگز به یکدیگر نمی رسیدیم و حداقل، من عاشقی مهجور می ماندم و شما نیز در نیازمندی ابدی باقی می ماندید. اما شما بعد از این وصال، همین که مطمئن شدید که عاشق سینه چاک، در اختیار شماست و شما سوار بر اریکه قدرت او می توانید یک تازی کنید، با او چه می کنید؟

» « بودم تا بتوانم بازیگوشی ها و بی اعتنایی های معشوقم را نظاره کنم و باز هم به دنبال او باشم و سایه ی رحمانیت خود را بر سر او بگسترانم. در عوض شما نمی دانید که با من چه کرده اید! ای کاش من نیز می توانستم مانند شما شکایت های خود را به جایی ببرم! اما از این بابت نیز ناراضی نیستم؛ زیرا که من هم اگرچه سرانجام آگاه می شوید و شما را دارم و می دانم که بالاخره از یکدیگر راضی خواهیم شد.

آری من به شما می رسم و همه چیز خود را به پای معشوق خود تقدیم می کنم و در آن صورت آن جا بهشت شما خواهد . نه آن بهشت روز نخست که بهشت ناآگاهی بود؛ بلکه بهشت آگاهی. بهشت هایی که شما آن را بر اساس آگاهی ها،

دانسته ها و میل و سلیقه های خود بنا خواهید کرد. پس از کسب این تجربه خواهید فهمید که همه چیز عاشق شما، در اختیار شماست و شما می توانید با قدرتی که در اختیار دارید، جهان ها خلق کرده، بر ابعادی سایه بگسترانید که هرگز تصورش را نداشتید و به زودی یقین حاصل می کنید که دارای قدرتی خدایی هستید. آن زمان که شما اینگونه خدا شدید، می خواهید بدانید که با من چه خواهید کرد؟

شاید اگر همه داستان را بدانید، برای من عاشق گریه کنید. برخی از شما پس از کسب اطمینان از قدرت خدایی خود و

احساس بی نیازی نسبت به من، خواهیدگفت: "حالا که خدا هستیم بی نیاز به او، چرا برای خود خدایی نکنیم؟"

ی اندکی خواهند بود که خدایی در وحدت را انتخاب کرده، به سوی من آمده، با من به وحدت می رسند. بلی! خدای در وحدت و خدای در کثرت، آخرین آزمایش است و شما کدام را انتخاب خواهید کرد؟

اید بگویند که برای اتخاذ چنین تصمیمی وقت بسیاری باقی است! بلی هست. اما شما امروز همان کاری را انجام می دهید که دیروز مقدمه اش را چیده اید و امروز نیز مقدمه ی کارهای فردا را تدارک می بینید و احتمال دارد فردا همان کاری را بکنید که امروز انجام می دهید. وز مرا دریابید تا حرکت شما کسب آگاهی و تمرینی برای فرداها باشد، جایی در لامکان و لازمان؛ تا شما به طور حتم مرا انتخاب کنید؛ خدای در وحدت را و خدایی که عاشق شما است! دریابید.

به نام خدا

خدای عشق و عشق

محمد علی طاهری

به نام خدای رحمن و رحیم، خدای عشق و عشق؛ خدایی که رحمانیتش عشق را در هستی جاری کرد و از فیض رحمانی خود به هستی جان بخشید و از این بخشش و حُب بود که عوالم مختلفی در قالب عقل به وجود آمد. و به این ترتیب خداوند، عکس روی خود را در آینه آفاق انداخت. یعنی با تبلور عشق، عقل را آفرید تا نظاره گر و آینه ای برای انعکاس عشق و زبانی برای خبر دادن از آن باشد. قلم عقل با همه ناتوانی اش نام عشق را بر صفحه عالم نوشته است و عظمتش را انعکاس می‌دهد هر چند که عشق قابل توصیف نیست.

چون قلم اندر نوشتن می شتافت چون به عشق آمد قلم در خود شکافت

(مولوی)

از آن جا که انگیزه ایجاد عقل، لطف رحمانی () است، باید گفت که عقل از دل عشق بیرون آمده است. همه هستی از دل عشقی بنیادی پدیدار شد که می توان آن را « و عالم به وجود آمده از دل این عشق را نامید. »

اما در این پیدایش، هر عالمی نسبت به عالم ماقبل خود، از خالق فاصله بیشتری گرفت و دورتر شد و با این دوری نازل تر و پست تر گردید و هر جزیی حرکت به سوی قهقرا را آغاز کرد. ادامه این روند، خلقت را نه به سوی کمال بلکه به سوی پستی جلوه می داد و چنین طرحی از او بعید و محال بو. از این رو عشق الهی در جلوه‌ای دیگر نیز جاری بود تا با بازگشت هستی به سوی او، خلقت برای همیشه در منهای بینهایت اسیر نباشد. او رحیمیت خود را نثار هستی کرد تا ارکان آن را در آغوش کشیده، نگذارد که قهقرا همه تجلیات را ببلعد.

پس او از یک سو وجود را به هستی هدیه کرده است و از سویی دیگر همه چیز را به آغوش خود می کشد تا مخلوقش . زیرا او رحمان است و رحیم؛ او عاشق است و عشق او در برگزیده هستی. این عشق

از مبدای جریان دارد که نه در بند مکانی است، نه زمانی و نه تضادی، پس همان هنگام که عشق می ورزد و هدیه می کند، چون در قید زمان نیست، باز پس می گیرد و در آغوش می کشد و از منظری که فوق زمان است، هیچ یک از این دهش و باز دهش بر دیگری مقدم نیست. همه چیز و همه کس دور از او و در آغوش اویند. بنابراین، از اویم و روانیم به سوی او و از هر طرف مشمول عشق .

این است اساس هستی: رحمانیت و رحیمیت و یا به عبارتی دیگر، عشق و عشق؛ عشقی که علت همه علت ها است. زیرا اگر انگیزه خلقت بر پایه عقل بود (به دُب و بخشش الهی)، لازم بود تا خلقت، منفعتی برای خالق ایجاد کند؛ در حالی که خالق بی نیاز است. این عشق و دُب است که نیاز به علت نداشته، منفعتی را دنبال نمی کند و عاشق است که می بخشد نه عاقل.

لاابالی عشق باشد، نی خرد عقل آن جوید کزان سودی برد

(مولوی)

خداوند رحمن و رحیم، قرآن را نیز کلامی برای بیان و ابلاغ این عشق قرار داد تا رحمن و رحیم بودن و دُب و دُ به بشر بشارت دهد و بگوید که رحمن است و رحیم؛ یعنی عشق است و عشق. به نام او که رحمان بودنش عشق است و رحیم بودنش نیز عشق. به نام او که چنین عاشقی است؛ خدایی که عفو کننده است و عفو او نیز از تبعات عشق است؛ نه عقل. چرا که عفو و بخشش مورد پسند عقل نیست؛ مگر آن که برای بخشنده، منفعتی حاصل کند و این در حالی است که خدا غنی است و بی نیاز.

او فؤاد و صدر و قلب را سه مرتبه متفاوت برای تجربه عشق قرار داد تا جایگاهی برای دریافت لطف و رحمتش

؛ آن طور که از طریق فؤاد دریافت نموده، شهود داشته باشیم؛ با قلب منقلب شده، به تغییرات و تحولات درونی برسیم و با شرح صدر به گشادگی و گسترده‌گی به وسعت عالم هستی نایل شویم؛ کاری که هرگز از عقل بر نمی آید:

عقل گوید شش جهت حد است و بیرون راه نیست عشق گوید راه هست و رفته ام من بارها

(مولوی)

کسانی که خداوند را صرفاً خدای عقل می دانند و نه خدای عشق و کلام او () را نیز فقط کلام عقل می دانند و نه پیام عشق. در حالی که پیش از آن که قرآن از عقل بگوید، از عشق گفته است و پیامبر گرامی () رو در کلام خدا رحمتی برای عالمیان نامیده شد که با عرضه قرآن، معرفی برای این عشق بوده است و به درستی که حامل چنین پیامی، فخر عالم و رحمتی است برای آن. تاسف بر کسانی که اسلام را دین قساوت و سنگدلی و خدای آن را خدایی انتقام جو معرفی می کنند؛ غافل از این که خود آن ها بیش از همه به لطف و رحمت و بخشش خداوند نیاز دار اگر این لطف و رحمت نباشد چه کسی می تواند از این ورطه به عاقبت بگذرد؟

دام سخت است مگر یار شود لطف خدا ورنه آدم نبرد صرفه ز شیطان رحیم

()

چه کسی بدون لطف و رحمت او می تواند به جایی برسد؛ اگر او تعلیم ندهد، تزکیه نکند، حکمت ندهد، سینه را نگشاید، بارهای گران را از دوش بر ندارد، هنگام وسوسه شیطان که می رود پا بلغزد، او درنیابد و ... !

به جایی نرسد کس به توانایی خویش الاّ تو چراغ رحمتش داری پیش

(سعدی)

امروزه معرفی نادرست اسلام و عرضه آن در قالب دینی خشک، جدا از عشق و خالی از پیام لطف الهی و طرح مباحث و نظرات آن در چنین حیطه ای، باعث سوء برداشت فراوانی برای جوانان این نسل شده، آن ها را از این دین، گریزان و به دامان آیین ها و مکاتب وارداتی سوق داده است. از طرف دیگر، در جوامع غربی نیز مسلمانان را وحشی، اهل خشونت می خوانند و در جوامع و محافل بین المللی، اسلام را دین گشت و گشتار و تجاوز معرفی می کنند. در حالی که می دانیم اسلام دین آزادی اندیشه (الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین هدهم الله ...) آزادی انتخاب (قل یا ایها الکافرون * ... لکم دینکم و لی دین- لا اکراه فی الدین...) و آزادی رهروی (نا هدیناه السبیل إمّا شاکراً و إمّا کفوراً) .

علاوه بر این، دین اسلام، مرام مطلوب نزد خداوند را مرام اسلام (تسلیم شدن) در برابر اراده الهی معرفی می کند که همانا نیل به سوی غایت ک . یعنی، از میان دو مرام تسلیم در برابر حق و یا طغیان در برابر آن، مرام الهی و پسندیده تسلیم و مسلمانی را تایید و پیشنهاد می کند. در چنین راهی است که شهادت، گواهی انسان است بر حق که در راه آن، جان نیز فدا می . شهادت (گواهی به حق با گذشتن از جان) یز امری است که عقل را با آن کاری نیست و به طور مطلق بر مبنای عشق محقق می . شهید، از روی عشق با خون خود شهادتنامه حق را امضاء می کند؛ در حالی که عقل در این راه، به جز پای بند شدن و ممانعت نقش دیگری را ایفا نمی کند.

عاقلان از غرقه گشتن در گریز و بر حذر عاشقان را کار و پیشه غرقه دریا شدن

(مولوی)

به این ترتیب، اگرچه عقل در جایگاه خود معتبر است، عاشق در راه رسیدن به معبود خود، آن را کنار می زند:

گرفتم گوش عقل و گفتم ای عقل برون رو کز تو وارستم من امروز

بشوی ای عقل دست خویش از من که در مجنون بیبوستم من امروز

(مولوی)

به هر حال، خداوند رحمن و رحیم، مرام منتهی به کمال را معرفی کرده، انتخاب را با مهربانی به ما وا گذاشته است. او آنچنان که خود را نعم المولی، نعم النصیر، نعم الوکیل و ... معرفی می کند، بهترین دوست، یاور، وکی ... برای همگان است و پیام لطف "ادعونی استجب لکم" را خطاب به همه انسان ها عرضه کرده است. او با پیام "إلیه راجعون" بزرگترین مژده مبنی بر بازگشت همه به سوی آغوش پر مهر خود را به همه انسان ها بشارت داده است. چه نویدی می تواند از این زیباتر و چه رحمت و عشقی می تواند از این بالاتر باشد؟! **خدای را دریابیم و او را از خدای عشق به خدای عقل تنزل ندهیم که کفری (پوشش حقی) از این ناحق تر نیست.**

خداوند یگانه است و به درستی که او خدای عشق است.

"بسم الله الرحمن الرحيم" گواهی بر عشق اوست؛ اسم اعظمی که از ازل تا ابد بر لوح هستی حک شده است.

اسم اعظم پیش ما باشد قدیم یعنی بسم الله الرحمن الرحيم

(... ولی)

به نام خدا

قدر غدیر

محمدعلی طاهری

بارها در آستانه عید سعید غدیر قرار گرفتیم و به شادی نشستیم! این بار بیندیشیم و آنگاه که به آستان ولایت رسیدیم، به برخاستن خوشدل باشیم!

انوار هدایت الهی همواره در حال تابش است و تنها دلهای مشتاق و مستعد، پذیرای آن هستند. در این میان کسانی که مستعدتر از دیگران به روی آن آغوش گشوده، با آمادگی و طلبی زایدالوصف، رنگ الهی به خود می گیرند، «اولیای الهی» نام می یابند. اولیای الهی، گل سرسبد وجودند. خالق بشر که خواهان رشد و کمال هر انسان است، برای به ظهور رسیدن چنین افرادی هستی را آفرید؛ برای متجلی شدن زیباترین تجلیات.

ها مانند انسانهای دیگر روزی به دنیا می‌آیند و روز دیگر می‌روند؛ اما احوال و رفتار و گفتارشان همواره راهنمای رشد و تعالی خواهد بود. بنابراین، اولیای الهی «الطریق» هستند؛ علائمی برای رهسپاری در مسیر کمال. آنها بزرگترین معلمان معرفت هستند؛ معلمانی که خود به درک حقیقت رسیده‌اند و می‌توانند به سوی خدا هدایت کنند.

و به عبارت دیگر، آنها فاتحان قله کمال هستند؛ فاتحان و «...» به همین دلیل، همه انسانهای کمال‌طلب، کوهنوردانی بر شمرده می‌شوند که برای صعود، به یاری و کمک این فاتحان راه‌شناس نیازمندند. شاید برای پیمودن مسیر هر کوهی نیازی به بلد راه نباشد؛ اما رفتن به فراز کوهی عظیم که گردنه‌ها و پرتگاه‌های آن ناشناخته است، بلدی می‌خواهد که به سلامت به مقصد برساند. باید به این بلد متوسل شد تا بتوان به مقصود رسید. باید چشم دل را به قله دوخت و به اشارات او توجه داشت. اولیای الهی بی‌مزد و منت این نقش الهی را ایفا می‌کنند و نه به سوی خود؛ بلکه به سوی خدا هدایت می‌کنند.

با این همه، تأثیر وجود اولیای الهی بر حیات انسانهای حقیقت‌جو و کمال‌طلب به همین‌جا ختم نمی‌شود. راز وجود پر خیر آنها را باید در دنیای پر رمز و راز عشق جستجو کرد. هیچ‌یک از ما انسانها نمی‌توانیم خداوند را چنان که هست بشناسیم و درک کنیم و درست به همین دلیل، نمی‌توانیم به خودی خود، عاشق او شویم. اما در صورتی که با عطف به تجلیات الهی، از عطف به خود رهایی یابیم، به درک عشق او به خود دست خواهیم یافت و به نسبتی که این عشق را درک کنیم، عاشق او خواهیم شد.

انسان از بدو تولد عاشق خویش است و تا زمانی که دچار این خودشیفتگی است، عشق او به دیگری، جلوه‌ای از عشق به خودش خواهد بود. زیرا در این حالت، او دچار عشقی عقلانی است و بر اساس سودجویی عقل، برای منفعت خویش معشوق را می‌... اما به محض این که عشق حقیقی به هر یک از تجلیات الهی در دل او خانه کند، این خانه از وجود خودش خالی خواهد شد و از آنجا که رمز ورود به حریم عشق الهی، گذشتن از خویش است، در این مرحله، به درک این حقیقت می‌رسد که خداوند عاشق اوست و به این ترتیب، به نسبتی که این عشق را بچشد، عاشق او خواهد شد.

از میان تجلیات حق که در سطحی عام و به عنوان آفریدگان آفریدگار مهربان همگی در خور عشق هستند، بعضی بیش از سایرین و به بهترین وجه جلوه‌گری می‌کنند و شاخص می‌... بهترین جلوه‌گری، جلوه‌گری به کمال است و از آنجا که گلهای وجود اولیای الهی جلوه العاده معرفت و کمال است، سیر در گلزار هستی، دل را به سوی آنها می‌کشاند و از این رهگذر، تجربه عشق الهی به بهترین وجه میسر می‌...

دل سپاری به ولی خدا دل را به سوی او سوق می‌دهد و رهسپاری در راه او را تضمین می‌کند. اما صد دریغ از آن که کسی دچار نا آگاهی باشد و خود را آگاه بداند؛ عشق حقیقی را نچشیده باشد و خود را عاشق بداند و بدون رهرویی راهنمایی خیره، راهی در پیش بگیرد و آن راه خدا بداند! در این صورت است که گل وجود ولی پشت غبار جهل پنهان می‌شود و داس به دستان بر صحنه می‌...

امروز ماییم که در ادعای خداپرستی، عشق به اولیایی چون علی () را گواه می‌آوریم و عزم کوهنوردی می‌کنیم. باید مراقب باشیم که دچار جهل ابن ملجم نشویم. نادان بودن یک خطر است و تأثیر جمعی آن هزاران . گمراهی و رهروی شیطان یک مشکل است و گمراهی و توهم در راه خدا بودن، هزاران مشکل!

مگر نه این که ابن ملجم‌ها خداپرستان نادانی هستند که به نام حق در مقابل حق ایستاده، به نام خدا، راه خدا را می‌احساس رستگاری می‌کنند؟ مگر نه این که حاضرند حتی جان خود را در این راه فدا کنند؟ مگر آنها مدعیان حقیقت و قربانی حماقت نیستند؟ چگونه می‌توان از این حماقت رهایی داشت؟ شاید باید ابن ملجم بودن را شناخت!

ها به نام حق و با چشمانی بسته در برابر شکل‌گیری هر جریان حق‌طلبانه‌ای می‌ایستند و آن را متوقف می‌کنند. ها به نام دفاع از حق، در برابر هر نهضت شکل گرفته بر حقی نیز قد علم می‌کنند و با به انحراف کشیدن، آن را از معرفت تهی کرده، تنها جسدی برجای می‌گذارند. زیرا آنها درسی از اولیا نیاموخته‌اند و خبری از علی‌ها ندارند.

ها از مولا علی () گنجینه معرفت او، تنها جنگ‌آوری آن ولی خدا را در افق نگاه باقی می‌گذارند و بی آن که مرام او را بشناسند و زنده نگاه دارند، تنها از این می‌گویند که توانست در قلعه خیبر را بشکند. آنها از کفر ستیزی او فقط برق شمشیرش را به خاطر می‌سپارند و بی آنکه تفکر و معرفتی که پشت ذوالفقار بود، بشناسند، چرخش ذوالفقار در دستان او را به رخ عالم می‌کشند و رمز موحد بودن او را به دست فراموشی می‌.

انسان امروز به دلیل فقدان معرفت و دوری از کمال الهی، در رنج و عذاب است و چنان که باید، طعمی از شیرینی و حلاوت حضور خدا و درک حقیقت نمی‌. او نیازمند هدایت است و گاهی راهی می‌جوید و نمی‌یابد. زیرا ابن ملجم‌های تاریخ، پیام اولیای خدا را به شهادت رسانده . زیرا رمز کمال علی () پنهان است.

باید از ابن ملجم بودن پرهیز کرد؛ باید با مولا علی () آشنا شد؛ باید به حریم عشق راه یافت و باید حرمت خون مبارک آن حضرت را که در پایداری بر حق و حقیقت به زمین ریخته شد، نگاه داشت و چنان که او و همه اولیای الهی دعوت کرده‌اند، تنها خدا را دید؛ تنها خدا را خواند و تنها از او یاری خواست! باید از غیر خدا رهایی جست و آزادی کرد!

باید انتخاب راه ابر های معرفت طلب تاریخ کمال بشری را جشن گرفت؛ جشنی که اجر نهادن به مرشدان راه تعالی است! عید غدیر، بهانه‌ای برای چنین جشنی است؛ جشن معرفت‌جویی؛ جشن بیعت با اولیای خدا و جشن عزیمت به سوی مقصدی که این قاصدان الهی طلبیدند!

به نام خدا و با سلام؛ از این که فرصت مجددی در اختیار ما گذاشتید تا سؤالاتی را مطرح کنیم و کمی بیشتر، از نظرات شما مطلع شویم، بسیار متشکریم. اجازه می‌خواهم به عنوان اولین سؤال، دیدگاه شما درباره اهمیت درمان را جویا شوم. لطفا نسبت میان عرفان و درمان را تبیین کنید و بفرمایید چرا مقوله درمان را در عرفان مطرح کرده‌اید؟

- بسم الله الرحمن الرحيم. من هم از شما سپاسگزارم.

گاهی مداخله در درمان، کمی است که صحبت از پزشک و دارو و معاینه و .. می . یک مداخله کیفی هم داریم که اصول آن، مبتنی بر خودشناسی است و در آن هیچ گونه معاینه و دارو وجود ندارد. مثلا وقتی برای یکی دعا می کنیم که خدا شفایش بدهد؛ داریم صحبت از درمان می کنیم. اگر این دعا مستجاب بشود، یک نوع درمان است؛ اما مبتنی بر مداخله کمی نیست. یعنی، دعا یک درمان بر مبنای مداخله کیفی محسوب می . حالا اگر به یکی بگوییم که با خودشناسی و به کمک ارتباط با خدا درمان می‌شوی، این هم از همان مقوله است. این مداخله کمی نیست و مداخله کیفی است. آنجا که مقوله خودشناسی یک مقوله مهم در عرفان است و فرادرمانی هم مبتنی بر آن است، اگر چیزی در فرادرمانی تحقق یابد، حتما کیفی است. لذا فرادرمانی مقوله‌ای است که در چارچوب عرفان مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ یعنی، درمان مکمل عرفانی است و متکی بر مداخله کیفی است و نه کمی. در واقع، فرادرمانی مبتنی بر اصول کیفیت شناسی است که در عرفان مطرح می .

- از توضیحات شما متشکریم؛ اما منظورم این است که آیا از نظر جنابعالی سلامت انسان، در عرفان (یعنی در پیمودن راه کمال) نقش مهمی دارد؟

- انسان رسالتش کمال‌جویی است. یکی از موانع کمال‌جویی هم بیماری است. بیمار نمی‌داند به بیماری فکر کند یا به خدا. خیلی وقت‌ها خدا خدا گفتن او در آن لحظه که بیمار است، چندان ارزش ندارد. چون فقط برای نجات از بیماری‌اش به یاد خدا می . اما وقتی سلامت باشد، شرایط برای فکر کردن به خدا و خودشناسی به . بنابراین، در عرفان که موضوع، کمال و خودشناسی است، بیماری مانع به حساب می‌آید. البته، اصلا منظور این نیست که افراد بیمار نمی به راه کمال بروند؛ اما از بیمار اسکیزوفرنی یا کسی که افسردگی پیشرفته دارد، نمی توانیم انتظار کمال داشته باشیم. به ترتیب، سلامت ذهن، بعد روان و بعد جسم اهمیت دارد. لذا در ارتقای کیفی وجود باید اول موانع را کنار زد . کی شعر

تر انگیزد خاطر که حزين باشد. وقتی خاطر حزين است، نمی‌شود به کمال توجه کرد. **وقتی موانع را کنار زدیم، می‌گوییم من کیستم؛ از کجا آمده‌ام و به کجا می‌واهم بروم؟** فرادرمانی، تسهیل حرکت به سوی کمال است. یک مطلب دیگر هم این است که بیماری ناشی از اشتباهات انسان است و فرادرمانی می‌گوید تو اشتباه کردی که بیمار شدی. در عرفان ثابت می‌شود بیماری پدیده‌ای زمینی است نه این که خدا آن را بدهد. «و ما اصابک من سیئه فمن نفسک...». **خدا هیچ سینه و سختی‌ای را تقبل نکرده که از اوست؛ همه را از خودمان دانسته.** این مانع و ترمز که بیماری است را فرادرمانی کنار می‌زند تا مسأله کمال بهتر پیگیری بشود.

- منظور شما از این که «بیماری پدیده‌ای زمینی است» چیست؟

این قانون زمینی است که ما نا آگاهانه یک چیز آلوده‌ای می‌خوریم و مریض می‌شویم. نمی‌دانیم در معرض چه میکروبی هستیم. در اکوسیستم و بیروسها هستند؛ گرما زدگی و سرما زدگی هست و ... اینک می‌گوییم بیماری زمینی است و ناشی اشتباهات ماست، منظور این نیست که هرکس بیمار شد، گناهکار است ... یکی خودش درست رانندگی می‌کند؛ یک راننده مست می‌آید و با او تصادف می‌کند و او را مصدوم می‌کند. پس، این که گفته می‌شود مشکلات از خودتان است، یعنی خودتان برای خودتان و برای همدیگر مشکل ایجاد می‌کنید؛ تو برای او؛ او برای تو و ... بعضی دیگر از بیماری‌ها هم که باز از قصور خودمان است، ناشی از اشکالات بینشی ماست که قوانین هستی را نمی‌شناسیم. پس، ما نباید برای توجیه یک سری مسائل، خدا را زیر سؤال ببریم.

- شما به رابطه تنگاتنگ سلامتی و عرفان اشاره کردید. اما بعضی فرادرمانی‌ها لزوماً به دنبال عرفان نیستند.

برای آن‌ها چه ضرورتی دارد؟

- موضوع مهم این است که چه افراد تعریف عرفان را بدانند و چه ندانند، مهم، ارجاع انسانها به اصل و فطرت خودشان. با فرادرمانی، افراد در حلقه و سیکلی قرار می‌گیرند که آن‌ها را با کل خودشان متصل می‌کند و آنها از تاثیرات مثبت این جمع شدن نصیب می‌برند. حالا باید خودشان کنجاو بشوند که این چیست. اگر هم نخواهند، هیچ الزامی نیست. از طرف دیگر، با انجام این درمان، خود فرادرمانگر متوجه حقایقی می‌شود و برایش تحولات عرفانی‌ای رخ می‌دهد که در کتاب «انسان از منظری دیگر» به عنوان اهداف فرادرمانی ذکر شده است.

- سابقه استفاده از درمان برای سوق دادن انسان به مسیر شناخت، به پیش از اسلام باز می‌گردد و حضرت مسیح () شفای بیماران و زنده کردن مردگان همین هدف را دنبال کرده است. با ظهور اسلام، دیگر پیامبر خدا، محمد مصطفی () با شفا وارد عرصه راهنمایی به سوی خدا نشد؛ بلکه معجزه ایشان کتاب است. به این ترتیب، آیا جهت دادن به سمت خدا از طریق درمان، نوعی بازگشت به عقب نیست؟

- اولیاء الله، هر کدام از منظرهای مختلفی ما را با رحمانیت الهی و کمال آشنا کرده. یعنی، آمدن هر پیامبر به معنی نقض کارهایی که پیامبر قبلی انجام داده، نیست. ما ارجاع داده می‌شویم به گذشتگان تا درس بگیریم. **هرکدام از انبیا از**

یک منظر، ابعاد وجودی انسان را به تصویر کشیده اند و یک وجه از وجوه الهی را نشان داده اند.

است و درمان تقابل با راه خدا و راه کمال نیست.

پیام بزرگ پیامبر اسلام () هم که برای همه بشر به ارمغان آورد، تفکر و تعقل و ارجاع به محور اصلی یعنی «
» . عیسی مسیح برای هدف الهی‌اش به ابزار درمان توجه کرد و پیامبر اسلام () به محوریت «
» . مجموع تجارب انبیا و اولیا باید به کار گرفته شود. پیام پیامبر اسلام () باید برای ما محور
باشد و با تکیه بر این محور تجارب مختلف داشته باشیم. شفا یکی از نیازهای انسان است که جوامع دینی در همه دنیا به
آن توجه دارند. در عرفان کیهانی گفته می‌شود که این شفا باید حول محور الهی باشد. در هر چیزی که خدا محور باشد،
اجزا و عناصر کنار می‌روند و محو هستند. هر جا محوریت الله نباشد، شرک هست.
مسئولیت سنگین پیامبر اسلام () این بوده است که آخرین درسها را به جا بگذارند. او باید چیزی را عرضه کند که قبلاً ارائه نشده باشد.
درسها را به جا بگذارد آیا باید از درمان بگوئید؟ قطعاً نه. او باید چیزی را عرضه کند که قبلاً ارائه نشده باشد.
پیامبر () باید مفهوم «بسم الله الرحمن الرحيم» را باز می‌کردند. استراتژی حرکت انسان در
» رحمن الرحيم» است و محوریت حرکت او را هم به بهترین وجه نشان می‌دهد.

- آیا اعتقاد دارید فرادرمانی همان روش حضرت مسیح ()

- اولاً با این که عامل فرادرمانی رحمت الهی است، نمی‌توانیم اظهار نظر دقیقی داشته باشیم و هرگز هم نگفته ایم که این
شباهت به کدام درمان آسمانی دارد. شاید در طول تاریخ هزاران مورد درمان مشابه در تمام دنیا بوده است که قابل دسته
بندی و تشخیص نیست. به هر حال، ما در فرادرمانی از فیض الهی بهره‌مند می‌شویم و این کار به طور قانونمند و با
دخالت کارگزار او یعنی «هوشمندی الهی» انجام می‌باعت نمی‌شود که ادعایی داشته باشیم.
این کار متکی به فرد خاصی نیست و همه می‌توانند انجام بدهند. هیچ امتیاز خاصی برای کسی که آن را انجام می‌دهد، در
نظر گرفته نشده است. برای همه، یک تجربه قابل تکرار و آزمایش است. در خصوص اینکه تئوری فرادرمانی چیست و
چگونه اتفاق می‌افتد، هرچه درباره آن می‌دانیم، می‌گوئیم؛ اما اصراری نداریم که کسی قبول کند. همین کافی است که هر
کسی بتواند تجربه کند و به این اعتراف کند که "فرادرمانی" . شاید آیندگان در تبیین و تدوین تئوری‌های
فرادرمانی و شاخه‌های دیگر عرفان کیهانی تحقیقات علمی وسیع‌تری انجام بدهند و در ارائه‌ی آن موفق
حد توان و وظیفه خودم آن را معرفی کرده .

**- صرف نظر از تئوری‌های مربوط به فرادرمانی، تا اینجا معلوم شد که شما درمان را ابزاری مفید و بسترساز برای
حرکت به سوی کمال می‌دانید. اما فکر می‌کنم بهتر باشد کمی بیشتر توضیح دهید که چرا اولین گام در عرفان کیهانی**

اولین قدم در عرفان کیهانی درمان است تا اول مشکلات جسم و روان و ذهن برطرف بشود یا کاهش پیدا کند. از این
رهگذر، فرد با هوشمندی الهی هم آشنا می‌شود و خود این، نقطه‌ی عطفی است که او را به سوی صاحب این هوشمندی
معطوف می‌کند. ... لذا، با این نتایج، درمان آغاز خوبی برای عرفان است.

- گاهی شاگردان، در احترام و ارادت به اساتید خود، دچار افراط می . از این جهت، علاقمند هستم تعریف شما را از نوع ارتباطی که به عنوان استاد با شاگردان خود دارید، جویا شوم. لطفاً به طور مشخص بفرمایید آیا در «عرفان کیهانی» رابطه‌ی مرید و مرادی جایگاهی دارد؟

- در خصوص اطاعت بی چون و چرا از مراد و بحث مرید و مرادی، از اول گفته‌ایم که «پرواز را به خاطر بسیار؛ **پرنده مردنی است**» «**اندیشه مهم است؛ نه صاحب اندیشه**». نمی‌گوییم چه کسی می‌گوید؛ می‌گوییم چه چیزی می‌گوید. یکی از آموزه‌های ما «» . پرنده‌ها می‌آیند و می‌روند و می‌میرند؛ اما داستان پرواز همیشه بوده و هست. یکی از مباحث مهم در کلاس‌ها که برای همه عجیب بوده، همین پرواز مستقل، یعنی بحث «کلاس بی کلاسی» ؛ یعنی همه باید بتوانند بعد از یک سری تعلیمات، مستقل پرواز کنند. مثل آموزش خلبانی که تا یک جایی مربی کنار دست فراگیر نشسته است و بعد از آن هرکس خودش باید مستقل پرواز کند و وابسته نباشد. ما مریبان تا یک جایی یکی را همراهی می‌کنیم که اصولی را به او یاد بدهیم. کسی قرار نیست وابسته به جریانی باشد. از همان ابتدا و عده اینکه باید بروند، داده شده و قرار نبوده به کسی وابسته باشند.

- بله. بارها این را توضیح داده‌اید؛ اما بسیاری از جریان‌های عرفانی در قالب فرقه هستند و در بعضی از آن‌ها سرسپردگی به فرد راهنما وجود دارد. یعنی؛ الزاماً از او اطاعت بی‌چون و چرا می . ی چنین رویکردی چیست؟

- در خیلی جریانات این هست. اما ما این موضوع را نداشته‌ایم. دلیلش همان است که در پاسخ سؤالات قبل عرض کردم. در ضمن، هیچ وقت، آزادی و اختیار شاگردان سلب نمی . وجود مخالفانی که در کلاس‌ها شرکت می‌کردند و به راحتی مقابل همه‌ی ما ایستادند، نشان می‌دهد که آزادی بوده.

- شنیده‌ایم شما به این معتقد هستید که استاد باید نقش ارشادی داشته باشد؛ نه نقش مرادی. آیا همین - بله؛ عرض کردم. در عرفان کیهانی، استاد مانند یک مربی آموزش خلبانی است. افتخار او این است که به شاگردش پرواز کردن یاد بدهد و از دور ببیند که پرواز می‌کند. نه اینکه نخواهد شاگردش دور شود و مستقل شود. ایمنی پرواز را باید یاد بگیرد و نقشه راه و دورنما را داشته باشد. وابستگی مورد قبول نیست.

- اما می‌گویند راه عرفان پر خطر است و رهرو هیچ جا بی نیاز از استاد نیست. - اینکه فرد برود پرواز کند و بیاید و اشکالش را بپرسد درست است؛ اما دست خودش است که برود و بیاید سوالاتش را از پیش کسوت بپرسد. این وابستگی نیست.

- یکی از تبعات تلقی‌های ناصحیح از گناه و صواب، اباحه‌گری دینی و آسیب‌های اجتماعی ناشی از آن است. به همین دلیل، عنایت به این مقوله، در شناسایی هر تفکری لازم است. با توجه به این ضرورت، لطفاً بفرمایید در عرفان کیهانی گناه چه تعریفی دارد؟

- « آن چیزی است که ما را به کمال نزدیک می‌کند و » « آن چیزی است که ما را از کمال دور می‌کند. عرفان، بحث ظاهر و باطن مطرح است. باطن صواب و گناه، به تشعشعات وجودی و در نهایت، محور وجودی مربوط تشعشعات وجودی ما، ناشی از اندیشه‌ها و اعمال ماست. بررسی کیفی وجود انسان، بررسی باطن است و به زودی بشر به صورت عینی با تاثیرات اندیشه‌های مخرب خودش روبرو می‌گردد. حاضر، انسان، با عکس برداری از بلورهای آب که تحت تاثیر افکار و گفتار مختلف، تغییر شکل می‌دهند، با گوشه‌ای از این واقعیت که همه آثار او قابل ثبت قرار می‌گیرد و معلوم می‌شود که دامنه گناه خیلی وسیع است و اثر آن بر انسان هم خیلی جدی است. در مصاحبه قبل عرض کردم که دین دو بال دارد که شریعت و عرفان است. برای مثال، شریعت می‌گوید با این ترتیب و ... نماز را برپا دار و عرفان می‌گوید آن را با کیفیت برپا کن. کسی که فقط دنبال شریعت است، تکلیفش را انجام داده؛ اما هدف دین این نیست که اعمال، بدون کیفیت انجام شوند. چون با رعایت کیفیت، انسان رشد می‌کند و هدف دین همین است. خدا می‌خواهد مسیر کمال و تعالی را برای بشر باز کند. اصول رهروی بدون کیفیت رهروی به نتیجه لازم نمی‌رسد؛ اما نمی‌توانیم فقط به عرفان اهمیت بدهیم و شریعت را رها کنیم یا بگوییم چون اعمال و عبادات ما کیفیت ندارد آن را انجام نمی‌دهیم. بدون عمل، کیفیت معنا ندارد و همه چیز می‌زیر سوال. بگذارید یک مثال بزنم. ممکن است در ابتدا تولید کننده‌ای محصولی را تولید کند که استاندارد نیست. کم کم می‌تواند کیفیت آن را بالا ببرد و برای آن مهر استاندارد بگیرد. بدون تولید، ارتقای کیفی معنی ندارد. همه اینها را گفتم که به این مطلب برسیم که گناه و صواب هم یک تعریفی دارد که شریعت آن را ارائه می‌دهد و باید به آن توجه کنیم و یک آثار باطنی هم دارد که بر کیفیت رهروی اثر می‌گذارد و همان طور که اشاره کردم در عرفان قابل بررسی است. خلاصه این که عرفان کیهانی ایدئولوژی و شریعت جدید نیاورده است. شریعت سر جای خودش است. ما داریم درباره ارتقای کیفی صحبت می‌کنیم.

- لطفاً بفرمایید گناه چه تاثیری در زندگی انسان دارد.

- ما تعریف خاصی از گناه داریم. همان‌طور که در کتاب «انسان از منظری دیگر» اشاره شده، کالبد روان دو فاز (مثبت و منفی دارد که با باز شدن درجه هر کدام، جذب و دفع تشعشعات آن یکی متوقف می‌گردد. تشعشعات منفی و گناه درجه منفی را باز می‌کند و به دنبال آن، تشعشعات منفی دیگر و ویروس‌های غیر ارگانیک هم جذب می‌گردد. موضوع، باز شدن درجه منفی است که بر اساس تشعشعات منفی عمل می‌کند؛ یعنی هم تشعشعات منفی می‌دهد و هم می‌گیرد و به این صورت، فرد آسیب می‌بیند. بزرگترین مشکلات بشر از آنجاست که درجه منفی روان او باز می‌گردد تشعشعات منفی و ویروس‌های غیر ارگانیک، خلع سلاح می‌گردد. تغییر فرمان مغز و تغییرات شیمیایی ترشحات داخلی بدن هم یکی دیگر از عوارض گناه است که می‌توان آن را بررسی کرد و لذا اولین اثر قطعی گناه، گرفتن سلامتی ماست؛

حالا دیگر بحث آخرت هم که جای خود را دارد. «این جهان کوه است و فعل ما ندا سوی ما آید نداها را
». یعنی، بر اساس قانون عمل و عکس العمل، گناه ما بازتاب منفی دارد و اثر آن حتی در ژن ما ثبت و ضبط میشود
و نسل بعد را تحت تاثیر قرار می‌دهد.

- آیا قانون عمل و عکس‌العمل مربوط به این دنیا است؟

قانون عمل و عکس‌العمل، هم مربوط به این دنیا است و هم آخرت. حالا ممکن است عده‌ای فکر کنند که این قانون محدود
به همین جهان است؛ در صورتی که نمی‌تواند محدودیت داشته باشد و زمان‌مند نیست.

- در دیدگاه عرفان کیهانی، توبه چه جایگاهی دارد؟

- صواب و گناه، دو مسیر هستند. اگر بعد از رفتن به مسیر ضدکمال بخواهیم مسیر کمال را برویم، باید چه کار کنیم؟
مسئله باید برگردیم. اگر بخواهیم یک مثال زمینی را در نظر بگیریم، فرض کنید که من دارم می‌روم به سمت میدان
. بین راه متوجه می‌شوم که باید به سمت میدان تجریش می‌. پس، تصمیم می‌گیرم که مسیرم را تغییر بدهم و به
همین دلیل، دنبال راهی می‌گردم که برگردم.
برگشت از مسیر ضدکمال هم وقتی انجام می‌شود که ما پشیمان می‌شویم. توبه همین پشیمانی حقیقی است. چطور ممکن
است یکی برگردد ولی بگوید آن راه که می‌ اشتباه کرده‌ایم و بخواهیم برگردیم، باید یک تصمیم جدی برای اصلاح محور وجودیمان هم داشته باشیم. رم این است
که باید اصلاح مسیر، مشغولیت اصلی ذهن ما بشود. این هم بخشی از توبه است.
توبه شرایط زمانی و مکانی ندارد و هرکس در هر لحظه می‌ . اما حالا آمده و در این مسیر قرار گرفته؛ باید
حواسش را جمع کند که به راه قبلی برنگردد. اما ممکن است باز هم اشتباه کند. در این صورت، باز هم امکان توبه وجود
. ما مختاریم و هر لحظه، هم در معرض اشتباه هستیم و هم در معرض بیداری. توبه‌ای با ارزش است که قاطعانه
نخواهیم به مسیر ضدکمال برگردیم.

این درگه ما درگه نومیدی نیست صد بار اگر توبه شکستی باز آی

درها تا آخرین لحظه باز است. کسی که می‌گوید «حیف از آن عمری که با من زیستم» پشیمان است. اصل پشیمانی،
کیفی است و اعلام آن، کمی. ابراز پشیمانی، بدون خود پشیمانی مشکلی را حل نمی‌کند.

- با اینکه زیربنای عرفان کیهانی اتصال و ارتباط با خداوند است، این ارتباط متکی بر تسلیم در برابر اوست و معمولاً
قالب راز و نیاز ندارد. آیا به نظر شما شاهد و تسلیم بودن در ارتباط و اتصال با خدا، می‌تواند جایگزین مناجات با او

- مسلمان نه. هرکدام جایگاه خودشان را دارند. مناجات یک ظاهری دارد که بخش کمیت آن است و باید کیفیت هم داشته
باشد که منجر به تسلیم شدن می‌ .

این موضوع مهم است که انسان در هنگام راز و نیاز با پروردگارش، با او عشق بازی می‌کند. **هیچ وقت نیاز گفتگوی بشر با خالق از بین نمی**. از ابتدای خلقت انسان، این میل درونی در او بود. اگر یک روزی با سنگ و گل و ماه و خورشید صحبت می‌کرد، نیت او ارتباط با خالق بود. امروز هم که با خدای یکتا صحبت می‌کند، انگیزه این راز و نیاز، میل به ارتباط با خالق است. این گفتگو اگر به درجه تسلیم برسد، قطعاً تحول آفرین است. تسلیم این نیست که فرد چیزی نگوید. تسلیم یعنی خود را سپردن و نهایت تسلیم، از اوصاف بشری محو شدن است؛ ربطی به استفاده از الفاظ ندارد.

- اگر برای عرفان کیهانی، ظرفیت انسان شمولی قائل هستید، لطفاً بفرمایید با وجود روش‌های مختلفی که انسان‌ها برای ارتباط با خدا دارند، در این خصوص، چه نقشی می‌تواند داشته باشد؟
- وقتی می‌گوییم انسان شمول است، منظور این است که اصول کیفی این قضیه می‌تواند مورد استفاده و تجربه قرار گیرد و همه گروه‌ها از هر گوشه دنیا با هر عقیده‌ای می‌توانند بیابند آن را تجربه کنند و ببینند چه نتیجه‌ای حاصل می‌شود؛ نه این که بیابند مثل من فکر کنند. انسان شمول بودن به این معنی است که محدودیتی برای استفاده از آن وجود ندارد.
- در بعضی تفکرها انسان جایگاه محوری دارد و حتی گاهی بخشی از خدا محسوب می‌شود. در این باور، او رهسپار مسیری دانسته می‌شود که نهایت آن، تبدیل به خدا شدن است. نظر شما درباره چنین دیدگاهی چیست؟
- انسان خدا نیست ولی مانند همه تجلیات دیگر خدا، وجه الله است. آنچه که در جهان هستی وجود دارد، پرتوی از آن پرتو کل است؛ نه جدا از آن است و نه خود آن. چون نور که از شمس جدا هست و جدا نیست عالم همه آیات خدا هست و خدا نیست هر جا نگری جلوه‌گاه شاهد غیبی ست او را نتوان گفت کجا هست و کجا نیست ما جدا از او نیستیم. در عین حال، ملاقات کننده با ربمان هستیم؛ پس در حال بازگشت به سوی ربمان هستیم. زیباترین وعده الهی این است که با ربمان ملاقات کننده هستید. وعده بازگشت به سوی او، بزرگترین نویدی است که به آدم و آدمیزاد داده شده است. **«الیه راجعون» نبود، خلقت انسان بی**. «الیه راجعون» غایت کمال ماست و ما به سمت غایت کمال می‌رویم. ما داریم به حس یکتایی نزدیک و نزدیکتر می‌شویم؛ حدی هم ندارد. می‌گوییم او از رگ گردن به ما نزدیکتر است. تا وقتی دید ما محدود است، نمی‌توانیم این را درک کنیم. حرکت ادراکی تحولی است که با آن، دیدمان این نزدیکی را حس می‌کند. «الیه راجعون» با حرکت ادراکی ارتباط دارد. منظور از حرکت، جا به جایی نیست. در واقع دیدمان باز و باز تر می‌شود و می‌بینیم همه وجود ما در او شناور است و به تعبیری هم، او در ما شناور است و ما هیچ وقت جدا نبوده ایم؛ در عین حال که یکی هم نیستیم. همه وجود ما از او. وقتی همه وجود ما از او اشباع است، چطور می‌توانیم از هم جدا باشیم؟ نور، نور است و خورشید، خورشید؛ اما در عین حال نور و خورشید از هم جدا نیستند. بستگی دارد چه چیزی را می‌خواهیم بررسی کنیم. ظرف زمان و مکان برای فهم ما محدودیت ایجاد می‌کند. در حالی که اصلاً دوگانگی نیست.

- آیا معنویت و عرفان باید در همه شئون زندگی گسترده شود و یا محدود به تحولات فردی در راستای رسیدن به آرامش و حالات عاطفی و رحمانی است؟

- عرفان در همه شئون زندگی جاری است. هیچ بخشی از زندگی نیست که از ارتقای کیفی بی‌نیاز باشد و هیچ بخشی از آن نیست که از کمال‌جویی جدا باشد. همه عرصه‌ها مطرح است و صرفاً برای رسیدن به آرامش و حالات روحی-روانی و عاطفی به‌کار برده نمی‌شود. آرامش باید بیاید تا به سوالات عمده پاسخ داده شود؛ اما اگر انسان هر چیزی غیر از کمال را هدف خود قرار بدهد، دچار زیان می‌شود. در دوره سوم کلاس‌ها، درباره هدف و وسیله به طور مفصل

در ضمن، در عرفان صرفاً تحولات فردی مهم نیست؛ بلکه موضوع نجات جمعی مطرح است (و کسی که عقب مانده، بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرد تا کسی که جلو رفته). ما اصلاً در عرفان، نجات فردی نداریم. تحولات فردی به عنوان مقدمه لازم است؛ اما در ادامه مسیر، کافی نیست.

فکر می‌کنم این موضوع نیاز به توضیح بیشتری دارد؛ اما برای آنکه همین مقدار از مطالب مطرح شده هم تأمل جدی می‌طلبید، بهتر است ادامه گفتگو را به جلسه بعد موکول کنیم. بار دیگر از شما تشکر می‌کنیم و برای جنابعالی آرزوی توفیق داریم.

- من هم از شما سپاسگزارم.

محمد علی طاهری مراسم و مناسک عبادی و آثار و ثمرات آنها دارای وجوه اشتراک و افتراقی هستند که وجود هر یک از آنها در زندگی مومن را معنادار می‌کند. ارکان مشترکی که این عبادات را در یک مجموعه قرار می‌دهد، عزیمت و عبودیت بوده، شاخص‌ترین تجلی‌گاه آن مناسک حج است. « به معنای «قصد کردن»، عزیمتی را به تصویر می‌کشد که به عروج می‌انجامد؛ عروجی که به بهترین نحو، حقیقت عبودیت را آشکار می‌کند و آن را تحقق می‌بخشد. هر ساله تعداد قابل توجهی از مسلمانان در مناسک حج شرکت می‌کنند؛ اما از میان آن‌ها تنها کسانی از این فرصت کم‌نظیر بهره‌مند می‌شوند که با درک هر مرحله از آن، به حقیقتی از حقایق زندگی و بندگی دست یابند. حج، سکوی پرتاب انسان به سوی بینهایت، تجربه‌ی معراج و تولدی دوباره است که تنها و تنها پس از پایبندی به پیمان «ایاک نعبد و ایاک نستعین» با صرف‌نظر از این پیمان، مناسک حج به نتیجه نمی‌رسد و بدون اثری معرفتی، به نحوی زودگذر، احساسات فرد برانگیخته شده، اندکی پس از اتمام مراسم فرو می‌نشیند. حج، عروجی به هفت آسمان، یعنی هفت گنجینه‌ی آگاهی‌های هستی، آن هم در میان جمعی. در این حرکت، با گم شدن در سیل خروشان و یکپارچه‌ی حج‌گزاران، محو شدن هم تجربه می‌شود؛ اما هدف، بالاتر از این یکپارچگی و بالاتر از این محو شدن است و کسی به آن می‌رسد که با آمادگی عازم این مسیر شده باشد.

آمادگی، تنها استطاعت مالی نیست

آمدگی در این است که حق معلوم مسکینان و مستمندان، از طریق خمس، زکات، صدقه و...

بر این، معرفتی حاصل باشد که بتوان آن را سرمایه‌ی حج قرار داد. در این صورت، حج آثار مثبت فردی و اجتماعی خواهد داشت. کسی که با رعایت این مقدمات عازم حج می‌شود، از دارایی خود گذشته است؛ با همنوعان خود همدردی و همدلی دارد و از آنجا که به پیمان «ایاک نعبد و ایاک نستعین» متعهد است؛ «لیبیک»

چنان که باید، به آگاهی خواهد رسید و سوغاتی که از این سیر معنوی به ارمغان خواهد آورد، پیشرو بودن در انجام امور خیر است. این حاجی رفع مشکلات مردم را سر لوحه‌ی امور زندگی قرار خواهد داد و امین مراجعین خواهد بود. حاجی حقیقی یک ابر انسان است؛ ابر انسانی که با تحولات فردی خود، جامعه‌اش را نیز متحول می‌کند. اولین منزلگاه

اولین منزلگاه حج، میقات است و اولین کاری که فرد را برای ورود به این مناسک عظیم مهیا می‌کند، غسل کردن است. این شستشو در میقات به منزله‌ی دست شستن انسان از آنچه که هست و اعلام آمدگی برای یک تحول است؛ تحولی که مردن از وضعیت فکری و شخصیتی موجود و تولد در وضعیتی بهتر. هنگام این مرگ

باید چیزی شبیه کفن به تن کرد. لباس احرام پوششی است که همه‌ی حج گزاران را یکدست می‌کند تا کسی شاخص نباشد و در عین حال، نماد کفنی برای مرگ است؛ مرگی که انسان را در هفت آسمان متولد می‌کند. در این مرحله می‌توان پیمان حج بست و «لیبیک». اما پیش از آن، یک بار مرور دروس ()

الرحیم «الحمد لله رب العالمین» (...). مرور این دروس، یادآوری نکات کلیدی آن‌ها و اعلام پایبندی به تعهدات قبلی، با برپایی دو رکعت نماز انجام می‌شود. با اقامه‌ی این نماز، لحظه‌ی تصمیم‌گیری فرا می‌رسد.

ق پا به پای هم

تصمیم‌گیری و نیت برای عروج، بر پله‌ی عقل انجام می‌شود و با عشق حفظ می‌شود.

عشق پا به پای هم نقش‌آفرینی می‌کنند. به محض نیت بر پله‌ی عقل، ذکر «لیبیک، اللهم لیبیک...» تسلیم بر پله‌ی عشق را اعلام می‌کند و به این ترتیب، مناسک با بیعتی محکم آغاز می‌شود. از این لحظه فرد محرم شده است و احکام خاصی را رعایت می‌کند. او هم‌فازی (هماهنگی و همسویی) با طبیعت و با عوالم بالا را تجربه می‌کند و نه تنها دست به شکار حیوانات صحرائی و کندن گیاهان از زمین نمی‌زند، حتی حشره‌ای را که بر بدنش - نشیند و او را نیش می‌زند، نمی‌کشد. زیرا برای همه‌ی موجودات احترام قائل است و از این که جان موجود زنده‌ای هرچند خرد را بگیرد، احساس لذت و رضایت ندارد. مردان محرم از آفتاب به زیر هیچ دستار و کلاه و سق‌ی پناه نمی‌برند و روی پاهای خود. زنان محرم نیز چهره به چهره‌ی آفتاب روز و بادهای سوزان این منطقه‌ی گرمسیری صلح با

طبیعت را به نمایش می‌گذارند و صورت خود را نمی‌پوشانند. البته، در این چهره‌گشایی نکته‌های دیگری هم نهفته است. در شرایطی که ارتباط و اتصال با خدا و محو شدن انسان توجه او را از تمایلات زمینی باز می‌دارد و حتی

روابط زناشویی را به کناری می‌گذارد تا برای مدتی بدون دخالت هر عامل بازدارنده، عظمت حق درک شود و بالاترین آگاهی‌ها به دست آید، نگاه هیچ مرد حج‌گزار به سیمای هیچ زنی گره نخواهد خورد و بانوی حج‌گزار با قبول این که و شاند، امکان آزمونی در این زمینه را فراهم می‌کند. احرام مقررات دیگری هم دارد.

هر نوع ایجاد رنجش برای خود حرام است. بنابراین، فرد محرم به خود اجازه ی انجام کارهایی مثل کشیدن دندان یا هر اقدام دیگری که باعث خروج خون از بدن شود را نمی دهد؛ ری رفتار می کند که موجب هیچگونه تأثیر منفی و احساس ناخوشایند برای خود یا دیگران نشود. (از ایجاد هرگونه تشعشع منفی اجتناب می کند.) همچنین، برای محرم شایسته نیست که با قسم خوردن به خدا در صدد اثبات مطلبی باشد؛ زیرا در دانشگاه حج، حتی به منظور هدایت نیز قسم ردن کاربردی ندارد. در آن شرایط ویژه هر کسی باید با حقایقی که در دل عیان می شوند، آشنا شود. در آن شرایط ویژه باید عاشقانه به هدف چشم دوخت و تسلیم بود. عزم فرد برای انجام مناسک عظیم حج و بر خورداری از آگاهی های ناشی از این عروج، با هدف تقرب به خداوند است و با عطف به خود منافات دارد. پس علاوه بر آنچه ذکر شد، محرم به عنوان زائر خدا تصویر خود را در هیچ آینه ای نمی بیند؛ به زدودن مو از بدن یا استعمال روغنی برای پوست بدن مبادرت نمی کند و در حالی که همه ی زینت آلات خود را کنار گذاشته، از هر نوع آرایشی می پرهیزد و با عطر توجه خود و دیگران را به رایحه های زمینی جلب نمی کند، همه ی مشغولیت ها را کنار می گذارد تا در فضایی ساده و بی تکلف شاهد مقصود را در آغوش گشود.

حرکتی درونی به سوی سادگی

سادگی، یکی دیگر از رموز احرام است. در عالم هستی، هر موجودی که به مبدا وجود نزدیک تر باشد، ساده تر و هر موجودی از آن دورتر باشد، پیچیده تر است. فرد محرم با پذیرش سادگی در ظاهر و پوشش خود، حرکتی درونی به سوی سادگی را آغاز می کند و می رود تا از این رهگذر به بیشترین حس حضور حق و درک پنهان ترین حقایق عالم دست یابد. مناسک حج در ماه حرام بر پا داشته می شود. در ماه حرام، جنگ و خونریزی حرام است. پس او امنیت دارد و نیازی به حمل اسلحه برای حفظ جان نیز نخواهد داشت. در این مراسم الهی نه تنها دل نگرانی های زمینی جایگاهی؛ دل مشغولی های زمینی نیز ناشایست است و حتی گرفتن ناخن هم باید بماند برای . در انجام این مراسم باید در کمین فرصت های آسمانی بود. بنابراین، نه تنها لازم است از فسق و فجور که انسان را از هدف دور می کند، پرهیز کرد؛ بلکه باید با کنترل ذهن آماده ی دریافت روزی های معنوی شد. اگر کسی ناخواسته به خارش بدن مبادرت کرد یا به طور غیر عمدی یکی از این احکام را رعایت نکرد، معلوم می شود که مدیریت ذهن خود را از دست داده است. ذهنی می خواهد که در لحظه ی حال حضور داشته باشد. زیرا باید برای شکار آگاهی مهیا بود.

تسلیم رمز طواف

پس از احرام و ورود به مسجدالحرام، مناسک حج با طواف از مقابل حجرالاسود . آغاز از این مبدا نشانه ای از این است که همراه با این حرکت بیرونی، یک حرکت درونی به وقوع می پیوندد و انسان از صلب و سخت بودن یعنی از سنگ بودن به سوی نرم شدن، جان گرفتن و روان شدن یعنی انعطاف پذیری و آمادگی پذیرش حقایق حرکت می کند. حرکتی با رمز طلب و تسلیم که سیاهی و ظلمت درون را با نور آگاهی و معرفت می زداید. هفت دور طواف، نشانی از دست یافتن به آگاهی هفت آسمان و در عین حال در هر دور، سمبلی از خلقت انسان است؛ خلقتی که او را از مبدا خود دور کرد و به آن باز می گرداند. گشایش رمز « » نیز در ادراک نقطه ی آغاز و پایان همین گردش؛ گردش که انسان را با خود آشنا می کند؛ گردش که در آن انسان خود را پیدا می کند. با درک عظمت این حقیقت،

نبايد از «تسليم» . پس بعد از طواف، درست پشت مقام ابراهيم دو ركعت نماز بر پا مي شود. مقام ابراهيم، آن يست كه جاي پاي ابراهيم را نشان مي دهد؛ مقام ابراهيم، مقام تسليم است. زائر براي تماشايش جاي پاي ابراهيم در پشت اين بنا قرار نمي گيرد؛ او با اقامه نماز پشت اين نماد، در دل خود، رد پاي ابراهيم را دنبال مي كند. بنابراین، باز هم درسي ديگر و بيعتي مجدد در كار است و چه نکته ي ظريفي در اين است كه گفته اند بهتر است اين تجديد پيمان با سوره ي توحيد در ركعت اول و سوره ي كافرون در ركعت دوم انجام شود! در سوره ي توحيد به وحدانيت خدا اقرار مي شود و در سوره ي كافرون به قبول آزادي عقیده. هيچ كس را نمي توان به اجبار تسليم حق ك . تسليم، مستلزم حج گزار عاشق و آگاه، بر فراز توحيد قرار دارد؛ مخالفت خود با كفر را اعلام و به توحيد اقرار مي كند؛ اما در عين حال، به ديگران آزادي انديشه مي دهد. اين نيز جلوه ي ديگري از تسليم است.

و دستاورد تسليم

اما نتيجه ي عالي تسليم را بايد در درسي يافت كه سعي ميانه صفا و مروه به جا مي گذارد. باز هم هفت مرحله حرکت به نمايش گذاشته مي شود؛ باز هم حكايت هايي از هفت آسمان در وجود حج گزار حقيقي نقش مي بندد. !

براي دريافتن اين كه «به سعي خود نتوان برد پي به گوهر مقصود.» مگر نه اين كه بين دو كوه صفا و مروه هاجر بالغ تلاش كرد و اسماعيل كودك يافت؟ مگر نه اين كه آب، سمبل آگاهي، كودك، سمبل سادگي و بالغ، سمبل پيچيدگي است؟ مگر نه اين كه چشمه زير پاي كودك بود؟ اين بخش ساده ي وجود (كودك) است كه به آگاهي آسماني (الهام الهي) مي يابد؛ ب و اين بخش پيچيده و پر تكاپوي وجود است كه اجازه ي اين تجربه را مي دهد؛ با تسليم. تنها با وحدت و هماهنگي اين دو بخش متضاد وجود، مي توان به اشراق رسيد. هاجر در لحظه ي درماندگي خود از تلاش در جستجوي آب، به خداوند معطوف شد و به مقصود رسيد و حج گزار با قدم گذاشتن در مسيري كه او پيمود، به خود يادآور مي شود كه زندگي تلفيقي از تلاش و تسليم است؛ اما تلاش، كارگشاي واقعيت زندگي و تسليم، راهگشاي يافتن حقيقت است و هريك را بايد در جاي خود به كار برد.

عرفات، وقوف عشق و آگاهي

به اين ترتيب، با درك اين درس هاي كليدي و سرمستي از حس حضور خدا، طواف و نمازي ديگر بر پا مي شود و سپس حج به مرحله ي ديگري مي رسد:

« و قوفي همراه با تامل كه انگيزه ي آن عشق و

. در عرفات شناخت انسان نسبت به خود تكميل مي شود. از اين رو، در اين بخش از مناسك

ن فرصت ها و تهديدهاي راه كمال را شناسايي كرد و با دريافتن ترفندهاي شيطان، در اقدام بعدي براي

هرگونه رويارويي با او آمادگي يافت. محل اين آمادگي در « » . هر يك از سنگ ريزه هايي كه در مشعر

جمع آوري مي شود تا روزهاي بعد به دست حج گزار به نماد شيطان اصابت كند، بهانه اي براي انديشه به زواياي

حملات شيطان است. « » نشان مي دهد كه بدون شعور و آگاهي نمي توان براي چنين مقابله اي راهكاري موثر

يافت. پس بايد از آگاهي هرچه بيشتتر تداركديد؛ تداركي براي حضور در « » . «مي گويند مني به معنای نهایت آرزو

. نهايت آرزوي حج گزار واقعي، رسيدن به غايت كمال است. براي رسيدن به اين زيباترين آرزو بايد عوامل

ضدكمال را مهار كرد. به همين دليل است كه در ايام وقوف در مني، هر صبح مخالفت خود با شيطان و استقامت در

. شاید به نظر برسد که سنگ زدن به نماد شیطان نمایشی است که حج گزار به اجرا می گذارد;

در حالی که پس از مدتی پیام آن را به فراموشی می سپارد. اما در باطن هر بخشی از مناسک که واقعیت آن را به نمایش می گذارد و بر پله ی عقل انجام می شود، حقیقتی وجود دارد که بر پله ی عشق درک می شود. علاوه بر این، ضمیر ناخودآگاه انسان با قرار گرفتن در صحنه ای هر چند نمادین، نسبت به درس آن صحنه بهتر برنامه ریزی می . تکرار این حرکت نیز به تثبیت آن در خودآگاه و ناخودآگاه کمک می کند. البته باید به خاطر داشت که اگر اقدام به

این مراسم با آگاهی همراه نباشد، این نتیجه را در بر نخواهد . سه نماد شیطان در منی، یادآور سه مرتبه تردید ابراهیم در اجرای حکم خداوند است. شک و تردید آتشی است که گل وجود انسان را به پختگی می رساند و به او یقین ; اما باقی ماندن در معرض آن، همان گل پخته را به سنگی بدل می کند که صلب و تغییرناپذیر است.

جود این آتش، ایمان و عقیده ثبات نمی یابد؛ در عین حال که رها نشدن از آن، ایمان و عقیده ای باقی نمی گذارد. سرزمین اشراق است. هیچ گاه نمی توان از شیطان و تردیدهای شیطانی امنیت داشت؛ اما در سرزمین اشراق این هجمه سنگین تر است. باید مراقب بود و مقابله کرد؛ یرا شکست یعنی از دست دادن فضایل و پذیرفتن رذایل؛ یعنی سنگ دلی ... و در یک کلمه یعنی دوری از حق. روز اول سومین نماد شیطان هفت بار «

(و در هر یک از روزهای دوم و سوم هر یک از سه نماد، مورد اصابت هفت سنگ قرار می گیرد. اما این اولین درس حج درباره ی شیطان نیست. حرکت رو به جلو در طواف، در حالی که جهت سر یا بدن به سمت دیگری تغییر نمی کند، تنها برای متانت در حرکت الزامی نشده است. این، به منزله ی تنظیم جهت نگاه و حرکت انسان به سوی هدف اعلا (تنظیم جهت به سوی عالم) و تضمین امنیت از حملات شیطان است. مگر نه این که شیطان از همه سو به غیر از جهت مستقیم امکان حمله دارد؟ مگر نه این که اگر دل در گرو عشق الهی نباشد و رو به سوی دیگر داشته باشد، در خطر شرک است؟ مگر نه این که تنها در پناه خدا یعنی در انحصار نگاه و توجه به او می توان از آسیب شیطان در امان بود؟ طواف، انسان را از شر شیطان به آغوش خدا می سپارد و رمی جمرات آخرین ترفندهای نفوذ او را خنثی می کند. بعد از رمی نماد سوم در اولین روز و قوف در منی، نوبت به ذبح قربانی می رسد. در باطن این مراسم نیز حقیقتی نهفته است؛ حقیقتی مربوط به عزم ابراهیم در ذبح اسماعیل که در مسلخ توحید، با ذبح وابستگی به این فرزند محبوب، به نتیجه رسید. بنابراین، ذبح، اعلام قطع تعلق و وابستگی است و این تحول ابراهیمی را در ضمیر خودآگاه و ناخودآگاه حمل خواهد کرد.

از زیبایی تا زیبایی

با رسیدن به این مرحله، دیگر می توان از احرام خارج شد و برای ابراهیمی شدن جشنی بر پا کرد. احرام با تراشیدن همه ی موهای سر و خروج بانوان از آن با کوتاه کردن بخشی از موها انجام می شود تا نشانه ای باشد از این که با این حج ابراهیمی از همه ی اضافات موجود در زندگی بای . ضمن این که تراشیدن سر نوعی خودشکنی و پذیرفتن حضور در جمع بدون اتکا به زیبایی ظاهر است. این نگویش زینت و زیبایی نیست؛ دانستن زیبایی های کاذب در برابر زیبایی حقیقی و اعلام این است که پایبندی به هیچ زیبایی ظاهری نمی تواند جایگزین زیبایی باطنی باشد و همچنین، خشنود بودن به زیبایی باطن است که ناشی از رابطه ی پنهان بنده و پروردگار است و

امکان تظاهر به آن وجود ندارد.

آخرین گام ها برای آغاز

خروج از احرام، به معنای پایان مناسک حج نیست. با خروج از احرام، منی دو روز دیگر نیز میزبان حج گزاران است. هر صبح، رزمایش ایستادگی در برابر شیطان تکرار می شود و سپس همچنان سرزمین منی شاهد به بلوغ رسیدن میهمانانی است که با درک بیشتر قصد بازگشت به مسجدالحرام را دارند. در این بازگشت، باز هم طواف و نماز طواف؛ باز هم سعی میان صفا و مروه و باز هم طوافی دیگر و نمازی دیگر ا ; در حالی که وجود عاشق و دل مشتاق حج گزاران حقیقی، صیاد بهترین روزی های آسمانی خواهد بود و لحظه لحظه تحول را تجربه خواهد کرد. سرانجام مناسک به پایان می رسد؛ اما برای کسانی که حرکت با گام های ابراهیمی را آموخته اند، پایان این مراسم، شروعی دیگر است . این افراد به میان اجتماعات کوچک و بزرگی که زندگی شان در میان آن ها جریان دارد، باز می ; در حالی که هر یک در حد وسع خود، نقش یک الگوی الهی را ایفا می کنند. این افراد، ابر انسان هایی هستند که در حج متولد شده اند و به بلوغ رسیده اند. این ابر انسان ها به درک حج رسیده اند؛ حجی که معراج به هفت آسمان آگاهی است.

روزنامه ابتکار

نگاهی به « »

به نام خدا

محمدعلی طاهری

یکی از انواع تفکرات بشری درباره سرنوشت پس از مرگ، « » است که به نقل مورخین، ریشه در آیین های مختلف هندی از جمله آیین های بودا، هندو، جین و سیک دارد؛ اما امروزه طرفداران بسیاری را به خود اختصاص داده

بر اساس این عقیده، مرگ انسان منجر به تولد مجدد او در همین جهان خواهد شد و بر اساس دیدگاه های مختلفی که در این زمینه وجود دارد، این تولد می تواند در قالب انسان دیگر و یا یکی از انواع حیوانات، گیاهان و جمادات باشد. پیروان تناسخ اعتقاد دارند که برخی از افرادی که در گذشته اند نیز می توانند به جای رفت و برگشت های مکرر به این دنیا، به رهایی و آرامش ابدی دست یابند.

یکی از قوانینی که تناسخ بر مبنای آن شکل می‌گیرد یا توجیه می‌شود «قانون ک» . این قانون حاکی از آن است که نتیجه‌ی اعمال انسان گم نخواهد شد و هرکسی در دو مرحله با اثر کارمای خود مواجه می‌شود: یکی در زندگی فعلی و دیگری در زندگی مجدد در این جهان.

به این ترتیب، پیروان تناسخ معتقدند که هر کسی باید نتیجه‌ی اعمال خود را در بازگشت به این دنیا بیابد و راه رسیدن به این نتیجه آن است که اگر خوبی پیشه کرده است، در پیکر و وضعیت بهتری (برای مثال، در خانواده‌ای مرفه) شود و اگر کارمای منفی دارد، در پیکری پست‌تر (مثل پیکر حیوان) و یا در وضعیت نامطلوب (برای مثال، در ای فقیر و) تولد یابد تا در اثر رنج، به اصطلاح، موفق به سوزاندن آن کارما (از بین بردن اثر منفی) شود.

به همین دلیل، ایمان به تناسخ از سویی موجب قضاوت نادرست درباره‌ی افراد تهیدست و بد اقبال شده، آن‌ها را به عنوان گناهکاران زندگی قبل، لایق خواری و ذلت بر می‌شمارد و از سوی دیگر، با پذیرش فقر در جامعه و بزرگداشت افراد صاحب ثروت و مکنت، عامل دفاع از نظام طبقاتی می‌شود.

اشکالات دیگری نیز بر این نوع تفکر وارد است. از جمله این که با توجه به این باور، انتظار می‌رود در این رفت و های مکرر و با سوزاندن کارما، روز به روز وضعیت عمومی بشر در عالم بهتر شده، خطاهای او نیز کاهش یابد؛ در حالی که تا کنون با گذر زمان و افزایش فکر و هوش بشر، پیشرفت‌های علمی او در زندگی بیشتر شده، به همین نسبت، تبعات منفی آن نیز افزایش یافته است. به طوری که برای مثال، یک انسان عصر حاضر می‌تواند به ی همه‌ی انسان‌های نخستین به طبیعت آسیب برساند. پس در عمل، نشانه‌ای از کم شدن آثار منفی هر نسل نسبت به نسل قبلی در عین حال، شکایت از رنج‌های زندگی رو به افزایش بوده، با این روند نمی‌توان کاهش کارمای

منفی را پذیرفت و به رهایی از آن حتی در بازگشتی مجدد امید داشت.

از طرف دیگر، با اعتقاد به خدا و رحمت او، نمی‌توان انسان را محکومی ابدی دانست که برای برطرف کردن بار منفی گناهان و خطاهای خود مجبور به رفتن از این دنیا و بازگشتن به آن است. زیرا اولاً هر فردی در همین زندگی امکان تحول (توبه) رسیدن به کمال دارد و لطف خدا بسیار بیشتر از آن است که چنین امکان و فرصتی را از او دریغ کند و ثانیاً اگر راه جبران اشتباهات و گناهان و یا رسیدن به نتیجه‌ی خوب و مطلوب یک زندگی انسانی و اخلاقی، تولد مجدد در همین دنیا بوده، هدف متعالی‌تری برای ادامه‌ی زندگی (آن هم نه در این دنیا) وجود نداشته باشد، طرح عظیم الهی برای خلقت انسان پوچ و بی‌معنا خواهد بود.

از این گذشته، در صورتی که بپذیریم زاد و ولد، عامل بازگشت انسان‌ها به این جهان است و باور کنیم که پس از مرگ، تعدادی از انسان‌ها تبدیل به جمادات، نباتات و حیوانات می‌شوند و تعدادی (هرچند اندک) به رهایی و آرامش ابدی رسیده، از گردونه‌ی تناسخ نجات می‌یابند، باید با کاهش جمعیت بشر در جهان مواجه باشیم؛ در حالی که در عمل این‌طور نیست.

ی امکان انتقال انسان به قالب جمادات نیز باید پرسید چه واحدی از جمادات می‌تواند تبدیل یک انسان به

! برای مثال، مرگ انسانی که قرار است تبدیل به سنگ شود، باعث تشکیل چه مقدار سنگ می‌شود؟ آیا او

تبدیل به صخره یا کوه و یا رشته کوه خواهد شد؟ آیا در کل می‌توان واحدی برای سنگ در نظر گرفت؟ بر اساس این های بی‌پاسخ، نمی‌یهد بازگشت انسان (به دنیا) به صورت جمادات را پذیرفت.

نکته‌ی مهم‌تر که باید به آن توجه کنیم این است که وجه تمایز انسان از موجودات دیگر عالم، سرمایه‌ای است که حقیقت وجود او را شکل داده، در اثر هیچ مرگ و تولدی از وجود او قابل حذف نیست و او با داشتن این سرمایه‌ی الهی که جنس وجود او را از سایر مخلوقات متفاوت کرده است، امکان تولد به صورت موجودی غیر از انسان را نخواهد داشت؛ زیرا اگر موجودات دیگر این قابلیت را در خود داشتند، حتماً از آن برخوردار بودند.

اگر چه که هر یک از این مطالب، شرح و تفصیل بیشتری می‌مجموع و به طور خلاصه می‌توان گفت عقیده به تناسخ که با باور به سلسله مراحل معاد مغایرت دارد و نمی‌تواند در یک بینش الهی جایگاهی داشته باشد، سرنوشتی را برای انسان ترسیم می‌کند که چیزی جز یک رنج جاویدان نیست؛ رنجی که حتی اگر بتوان از آن نجات یافت، اثبات می‌کند که طرح آفرینش انسان پوچ و بیهوده و طراح هستی به دلیل طراحی عاقبتی بی‌معنا برای انسان، در طرح شکوهمند خلقت دچار اشتباه شده است.

بنابراین، برای بررسی نظری تناسخ، معرفت بیشتر به خود، خداوند و هستی ضروری است و باید گفت که ادراک پیچیدگی وجود انسان و غایتمندی هستی او، به هیچ وجه نمی‌تواند در برابر این نظریه سر فرود آورد.

عرفان از منظری دیگر ()

به نام بی نام او

: اضافه کاری در مسیر کمال

اگر نمودار زیر نظر بگیریم و محور صفر آن را محور انجام رسالت و به جا آوردن شرح وظیفه‌ی یک موجود

(گیاه، حیوان یا انسان و...) در نظر گرفته و ناحیه مثبت را محدوده‌ی اضافه کاری و ناحیه‌ی منفی را محدوده

کم کاری برای آن موجود در نظر بگیریم، با این بررسی می‌توان به نتایجی دست یافت که چرا انسان

می‌تواند :

حال شرح وظیفه ی نباتات را بررسی و بر روی این نمودار ترسیم می کنیم. هر گیاه با برنامه ی نرم افزاری خاصی مجهز است که بر طبق آن برنامه ، عناصر مشخص و معینی را از دل خاک انتخاب و جذب می کند و از آن تغذیه نموده و ثمری را به بار می آورد. اگر محلی که گیاه در آن رشد می کند ، عناصر موجود و شرایط رشد را برای گیاه تامین نکند ، گیاه قادر به رشد و جبران کمبودهای مورد نیاز خود نخواهد بود یعنی در این خصوص هیچگونه اضافه کاری نمی تواند داشته باشد. لذا به این دلیل است که در هر شرایط جغرافیایی ، امکان رشد فقط برای گیاه یا گیاهان خاصی . به عبارت دیگر ، هر گیاهی قابلیت رشد در هر مکانی را ندارد زیرا گیاه قابلیت اضافه کاری و جبران کمبودهای خود را ندارد. اما یک گیاه کم کاری نیز ندارد برای مثال گیاهی بگوید خسته شده ام و بخواهد مدتی استراحت کرده و یا بخواهد تنوعی در محصول خود ایجاد نماید.

برای مثال یک درخت سیب بخواهد برای تنوع و یا به دلیل خستگی از تکرار محصول ، یک سال محصول خود را از سیب به انار تغییر دهد و یا بخواهد از زیر کار در رفته تنبلی کرده و اصلا محصولی عرضه نکند. در نتیجه نمودار فعالیت و به جا آوردن شرح وظیفه ی گیاه و نباتات دقیقا بر روی محور صفر قرار داشته و فاقد اضافه کاری و کم کاری . لذا بر روی خط صفر ، امتیاز صفر است زیرا بر روی این خط ، یک موجود صرفا شرح وظیفه و ر وجودی خود را به جا می آورد و انجام وظیفه مطابق نمودار زیر ، صفر امتیاز دارد. از مطالب فوق می توان چنین نتیجه گرفت که گیاهان و نباتات دارای عملکرد و کاراکتر ثابتی هستند که بر اساس آن می توان تعریف دقیقی از عملکرد و کاراکتر آن ها را از قبل داشت.

وضیحات فوق در مورد حیوانات نیز صدق می کند. یک حیوان دارای محدوده ی عملکردی مشخص بوده و به طور دقیق مطابق شرح وظیفه ی خود عمل می کند ، برای مثال رفتار هر نژادی از سگ ها تعریف شده و خصیصه ی همه ی آن ها یکسان و مشخص می باشد و این که با وفا هستند ، چه موقع به غریبه حمله می کنند و... در همه ی سگ ها یکسان بوده و تمام سگ ها از این الگو پیروی کرده و سگی که با وفا نباشد ، پیدا نمی شود. در واقع محبت به صاحب خود ، جزیی از شرح وظیفه ی سگ است همانطور که نیش عقرب نیز در زمره ی شرح وظیفه ی عقرب می باشد.

نیش عقرب نه از ره کین است

اقتضای طبیعتش این است

در نتیجه همانطور که وفای سگ شرح وظیفه ی سگ بوده و صفر امتیاز دارد ، نیش عقرب هم شرح وظیفه بوده و صفر امتیاز دارد و نه حسن و نه عیبی برای عقرب به حساب نمی آید.

اما اگر نمودار فوق را برای انسان این عصر ترسیم کنیم ، در حله ی اول به

نتیجه ی جالبی می رسیم. بررسی آماری روی انسان نشان می دهد که او به خط صفر نرسیده و شرح وظیفه ی خود را بر روی زمین و در اکولوژی به جا نیاورده است و در محدوده ی منفی نمودار قرار دارد.

کوتاهی به طور کامل مطابق شرح وظیفه ی خود عمل نموده و نمودار عملکرد او منطبق بر خط صفر است اما به تدریج

که به عقل نزدیک شده و عاقل تر می شود ، میزان تخلفات او نسبت به شرح وظیفه اش بیشتر شده است جایی که به طور کامل از خط صفر عدول کرده و به مقامی پایین تر از گیاه و حیوان تنزل می کند و این بدان معنی است که انسان در عصر حاضر حتی به مقام گیاه و حیوان نیز نرسیده است. یک طفل به محض این که کمی به عقل نزدیک شد دروغ گویی را آغاز می کند و هر جا که به ضرر او باشد به راحتی و به دروغ می گوید که من نبودم و یا چیزهایی از این قبیل.

در بین عوام اگر شخصی دزدی نکند ، رشوه نگیرد ، آدم نکشد ، به حق دیگران تجاوز نکند و اهل ریا نباشد ، او را انسانی استثنایی و فرهیخته و متعالی به حساب می آورند. اما به راستی چنین شخصی ، چه امتیازی را بر روی نمودار فوق کسب می کند؟
برای مثال آدم نکشتن چند امتیاز دارد؟ یا دزدی نکردن؟ یا...

مسئله جواب صفر امتیاز است ، زیرا مگر انسان خلق شده است تا دزدی کند. بنابراین اگر دزدی نکند تازه مقام انسانی خود را حفظ نموده است ، اما هنوز تا مقام انسان متعالی فاصله ی زیادی دارد. رعایت موارد انسانی ، جزیی از شرح وظیفه ی انسان است و انجام وظیفه نیز صفر امتیاز دارد ، ولی اگر کسی مرتکب این تخلفات شود ، به طور مسلم امتیاز منفی کسب نموده و در صورت انجام مواردی مافوق شرح وظیفه ی انسانی که در مورد آن ها بحث خواهد شد نیز امتیاز مثبت کسب شده و جزیی از تعالی به حساب می آید.

عده ای بر این باورند که با دزدی نکردن ، غیبت نکردن ، آدم نکشتن ، رشوه نگرفتن و... رسالت آن ها در روی زمین به انجام رسیده و فلسفه ی خلقت آن ها تکمیل گردیده است. اما در دنیای عرفان این حد را کافی ندانسته و چیزی مافوق شرح وظیفه ی انسان را طلب می کند و به دنبال اضافه کاری ا .

بخور باده و به دامنم پاک کن آن دهان و لب
تا نکنیم بعد از این دعوی پاک دامنی

در این سروده ، عارف اشاره ای دارد به این که پاک دامنی شرح وظیفه ی انسان است و دعوی آن پاسخی کافی برای رسالت انسان نیست یعنی در واقع لازم است ولی کافی نیست و هدف از خلقت انسان این نبوده که موجودی آفریده شود که دزدی نکند ، رشوه نگیرد و... زیرا در این صورت گیاهان و حیوانات این منظور را به طور کامل تامین می کردند. یعنی در واقع هدف از آفرینش انسان بسیار هوشمندانه تر از این حد است که عده ای تصور می کنند.
غیر از آنکه لازمه وجود و شان انسانی است مانند راست گویی و اجتناب از دروغ ؛ اهداف دیگری نیز دنبال می شود که باعث ایجاد تعالی و کمال می شود. چیزهایی که در ماورای شرح وظیفه ی انسانی قرار دارند تا تعالی را برای انسان به ارمغان بیاورد. اگر درست کاری و خصوصیات مثبت انسانی را از انسان بگیرند که دیگر انسانی باقی نخواهد ماند که نام اشرف مخلوقات را بخواهد به خود اختصاص دهد. انسان لازم است چیزهایی را به هستی عرضه نماید که زینده ی اشرف مخلوقات بودن اوست و او را از سایر مخلوقات جدا نماید وگرنه گیاهان و حیوانات هم دروغ نمی گویند و اهل ریا

نیستند؛ حیوانات هم با همه ی وجود از فرزندان خود مراقبت و محافظت کرده و برای آن ها تا سر حد مرگ فداکاری می کنند. هیچ حیوانی به حیوان دیگر خیانت نمی کند و برای زندگی حرص نزده و نگران فردای خود نیست. پس هدف از خلقت انسان، چیزی ماورای دروغ نگفتن، دزدی نکردن و... .

یکی از ترفندهای شیطان این است که خیال انسان را راحت نموده و به او بگوید که تو رسالت خود را انجام داده و به اتمام رسانده ای، تو انسان خوبی هستی، راستگو و درست کاری، امانت دار و با نزاکتی و... برای مثال در این تی مانند "مادری دلسوز و مهربان" "پدری فداکار" زیاد شنیده می شود. این عبارت الّتیامی است برای راحت شدن خیال انسان. اما مهربانی مادر و فداکار بودن پدر چند امتیاز دارد؟ مگر غیر از این است که جزیی از انجام وظیفه ی هر پدر و مادری است که باید از فرزندان خود دریغ نکنند؟

یکی از تعریف های انسان متعالی

یکی از تعریف های انسان متعالی، داشتن اضافه کاری در جهت کمال و حرکت بر فراز شرح وظیفه ی انسانی خود می . اضافه کاری یعنی انجام کارهایی در جهت تعالی که برتر از شرح وظیفه ی انسانی باشد. این به منزله ی انجام کارهای متعالی است که توصیه نشده و لازم است که انسان خود به لزوم تجهیز به آن ها پی برده و پی گیری نماید. بدیهی است اگر انسان بخواهد به سوی کمال و تعالی حرکت کند، لازم است با انجام اضافه کاری به بخش مثبت این نمودار راه پیدا کرده و صرفاً به انجام شرح وظیفه اکتفا نکند. اضافه کاری که در این جا به عنوان جزیی از مسیر کمال مورد بررسی قرار می گیرد، دارای چند مشخصه ی مهم به شرح زیر می باشد:

. اضافه کاری انجام وظیفه نیست

. اضافه کاری قابل نشان دادن و عرضه کردن و همچنین قابل به رخ کشیدن نیست و وسیله ی خود نمایی نیست

. برای انجام و یا عدم انجام اضافه کاری وعده ی پاداش و یا بیم عذاب در ادیان مختلف به انسان داده نشده است

نمونه هایی از اضافه کاری

- رهایی از اسارت ذهن (کنترل ذهن)
- کنترل دشارژ
- هم فازی کیهانی
- هم فازی کالبدی
- هم فازی با زمان
- ترکیه تشعشعی
-

در این جا به شرح چند نمونه از اضافه کاری در مسیر کمال می پردازیم: برای مثال، انسان در اسارت به سر می برد و مانند برده ای می ماند که در دام ارباب اسیر است. این ارباب بخشی از ذهن اوست که او را در اسارت دارد و هر لحظه تصمیمی گرفته و انسان برده را به دنبال خود می کشاند و به این ترتیب بخش اعظم عمر او را در بیراهه ها تلف می کند. یکی از اضافه کاری هایی که انسان می تواند داشته باشد، رهایی از اسارت ذهن است که بدون تحقق آن، همه

ی اعمال او اعم از امور روزمره و یا اعمال عبادی ، فاقد کیفیت شده و کارایی خود را از دست می دهند. در حیطه ی اعمال عبادی در نظر بگیرد فردی پس از به جا آوردن فریضه ی مهم دینی ، چندین معامله انجام داده و چند جا مسافرت نموده و چیزهایی را که قبلاً گم کرده بود ، پیدا نموده و... در نتیجه بدون داشتن کنترل ذهن ، روی کیفیت خیلی از اعمال انسان خط بطلان کشیده می شود. اما با این همه اهمیتی که دارد ، در هیچ کجا ذکر نشده که اگر کنترل ذهن برای فرد ایجاد نشود ، مجازات خواهد شد و اگر به آن برسد ، نمی تواند آن را به رخ دیگران بکشد و بگوید ای مردم ببینید که من کنترل ذهن دارم. در این صورت بی گمان مورد تمسخر دیگران قرار خواهد گرفت. به هر حال یکی از قدم های مهم در مسیر تعالی بی شک رسیدن به کنترل ذهن است که در زمره ی اضافه کاری انسان قرار دارد

یارب از عرفان ، مرا پیمانہ ای سرشار ده
چشم بینا ، جان آگاه و دل بیدار ده
هر سر موی حواس من به راهی می رود
این پریشان سیر را ، در بزم وحدت راه ده

« »

اسب تراوا ماجرای اسبی چوبین است که با استفاده از آن، قلعه‌ی شکست‌ناپذیری که با محاصره و جنگ سقوط نمی‌کرد، به تسخیر دشمن در آمد. داستان از این قرار است که سربازان دشمن، قلعه‌ای را مدت‌ها در محاصره قرار داده بودند، پس از مدت‌ها جنگیدن ناامید شده و برای تسخیر آن نیرنگی را طراحی کردند. آنها اسبی چوبین ساختند و آنرا در بیرون قلعه گذاشتند و خود عقب نشینی نموده و وانمود کردند که از ادامه‌ی حمله منصرف شده و به احترام مقاومت مدافعین قلعه، اسبی چوبین را به آنها هدیه کرده . مدافعین قلعه مفتون زیبایی و عظمت اسب چوبین شدند و آنرا به داخل قلعه برده و مشغول جشن و سرور و پایکوبی گردیدند. اما نیمه شب که آنها مست و سرخوش در خواب بودند، سربازانی که از قبل در دل اسب چوبین پنهان شده بودند از درون آن بیرون آمده و دروازه‌ی قلعه را گشودند و دشمن که در این فاصله با استفاده از تاریکی شب خود را به قلعه رسانیده بود، وارد شده و با غافلگیر کردن مدافعین و قتل عام آنها، قلعه را به تسخیر خود درآوردند.

آن چه که در جهان هستی وجود دارد و انسان به نحوی با آن سرو کار دارد، شعوری بر آن حاکم

است و در پشت آن، شعور دیگری نهفته است که در بعضی مواقع ممکن است همان اسب تراوا باشد. به عبارت دیگر همانطور که **انرژی ضد انرژی** نیز جزئی از اجزای جهان هستی می . لذا همواره ما در معرض شعور و ضد شعور قرار داریم که بسیار هوشمندانه عمل می .

ذهن انسان پیچیدگی‌های بسیار زیادی دارد و از فیلترهای محافظ بسیار قوی برخوردار می .
فیلتر عقلی راه ورود هر گونه اطلاعاتی را که با منطق و باورهای ما مغایرت داشته باشد، می .
ذهن قادر است اطلاعاتی را که به آن می‌رسد، مورد پردازش دقیقی قرار بدهد حتی اگر وارونه باشد.
ستاد مرکزی ذهن، محدودیتی برای فهم زبانهای مختلف نیست و هر مطلبی به هر زبانی برای این ستاد قابل فهم بوده و به کار گرفته می . این سطح از ذهن جزئی از ناخودآگاهی بوده، که ما به آن واقف نیستیم ولی اثرات آن بر روی عملکردهای انسان ظاهر می .

با استفاده از همین اصل، شبکه منفی، کلیه اطلاعات غلط خود را به ستاد مرکزی ذهن انسان می‌رساند و رفتار او را تحت تاثیر قرار داده و تمایلات او را به سمت دلخواه هدایت می .
موسیقی نیز می‌توانند به عنوان اسبهای چوبین مورد سوء استفاده‌ی شبکه منفی قرار گرفته و در حد بسیار گسترده‌ای در این رابطه به کار گرفته شود. زیرا در حالت عادی ذهن انسان اجازه‌ی عبور به بسیاری از اطلاعات را نمی‌دهد. برای مثال اگر ما بشنویم که "به شیء"، شدیداً مقاومت منفی نشان خواهیم داد و از آن اجتناب می‌کنیم. اما اگر همین دستور در معکوس شعر آهنگی قرار داشته باشد، از آنجا که ما با کمال میل آن ترانه را گوش می‌دهیم، اطلاعات نابجای پشت آن مانند اسب تراوا وارد قلعه‌ی وجودی ما شده و در فرصت مناسب اثر خود را به جای خواهد گذاشت.
اینجاست که معکوس شعری که شنیده می‌شود هیچ ارتباطی به خود شعر ندارد که اگر شعر را معکوس بنویسیم به آن دسترسی پیدا کنیم. نکته‌ی دیگر این که انجام این کار به کمک تکنیک امکان‌پذیر نیست و این کار در حد يك اعجاز می .

از آنجا که توضیح این مساله بسیار مفصل می‌باشد، متعاقباً ارایه خواهد شد، لذا در این مرحله فقط بررسی عملی جهت نتیجه‌گیری و اثبات این مباحث مورد نظر است که برای این منظور ترانه‌هایی به عنوان نمونه انتخاب شده‌اند که در ابتدا اصل ترانه را می‌شنویم و به دنبال آن ترانه را مورد توجه قرار می‌دهیم. نتیجه باور نکردنی است، به خصوص اگر مطالبی که شنیده می کشف رمز هم شده و منظور آن آشکار گردد. هر چند که مفهوم بسیاری از این مطالب برای شنوندگان

کاملاً روشن می .

در خاتمه از جناب دکتر سروش عازمی‌خواه و دکتر سوشیانت عازمی‌خواه و سرکار خانم میترا عازمی‌خواه و سایر دوستانی که در تهیه و آماده‌سازی مجموعه‌ی حاضر تلاش مداوم و پیگیری را مبذول داشته‌اند، کمال قدردانی را دارم.

با آرزوی توفیق الهی
محمدعلی طاهری

« »

آشنایی با شعور کیهانی و مشاهده عملی نحوه کار این هوشمندی و تحولات خارق العاده پیش آمده ناشی از اتصال و ارتباط با آن و انجام فعالیت‌های مثبت و انسانی در این رابطه، ما را هر روز بیشتر از پیش با این پدیده عجیب و شگفت انگیز الهی، آشنا ساخته و به درک وحدت حاکم بر جهان هستی، نزدیکتر ساخته است. همان وحدتی که همه اجزای جهان هستی را به یکدیگر پیوند داده و ندای تن واحد بودن آن را، به گوش جان‌های بیدار و آگاه، در هر لحظه فریاد می :

این همه عکس می و نقش مخالف که نمود یک فروغ رخ ساقی است، که در جام افتاد ()

پیامی که ما به فراتر از مرزهای تفکرات و اندیشه‌های انسانی هدایت نموده و در بالاترین مرتبه فکری و بینشی قرار داده و به این فراز و مرتبه از آگاهی رسانیده است که نه تنها بنی آدم اعضای یک پیکرند بلکه:

جهان هستي همه، يك پيكر است كه در آفرينش، ز يك گوهر است

و با اين نگرش، ما وسعت ديد و اندیشه خود را نه تنها از مرزهاي قومي، قبيله (ناسيونال) نژادي و حتي جهاني (اينترناسيونال) گسترش داده بلکه دامنه تفكرات، درك و بينش خود را معطوف به همه جهان هستي (اينترنيورسال) نموده و اعتقاد داريم كه بدون درك جهان هستي و هوشمندي حاكم بر آن، انسان همواره در كثرت و سرگشتگي به سر برده و همه راههاي مقابل او، بسته خواهد بود.

اين درك عميق، به دنبال آشنايي عملي با شعور الهي يا همان هوشمندي حاكم بر جهان هستي، پيش آمده است و اين هوشمندي و شعور (وسيله) را به وحدت جهان هستي (هدف) و از طريق وحدت راه (مسير) هدايت نموده است. شرط اساسي رسيدن به وحدت ايجاب مي كند كه همه عوامل در برگرينده و تعريف كننده آن، خود نيز در وحدت باشند و از اينجا مي توان پي برد كه نمي شود در كثرت راه بود و به وحدت رسيد. يعني فرد نمي اند با در هم آميختن چندين راه مختلف به وحدت برسد. زيرا ممكن است هاي انتخاب شده از نظر چهار چوبهاي اجرائي و تجزيه و تحليلهاي لازمه، با يكدیگر در تضاد باشند وليكن همگي آنها، هدف مشتركی را دنبال كنند.

هر چند كه راههاي رسيدن به اين وحدت، متعدد است و به تعداد نفوس انسانها مي هاي مختلف وجود داشته باشد وليكن هر راه به تنهائي، بایستی در وحدت كامل باشد.

كثرت آفريده و به دنبال آن اغتشاش و سرگرداني بوجود مي .

هايي از ذكر و مانترا استفاده شود در حالي كه براي همان منظور در مكتب ديگري (وحدت كيهاني) نه تنها ذكر و مانترا مورد استفاده قرار نگیرد، بلکه در صورت استفاده در اتصال به شبکه شعور كيهاني، ايجاد اختلال نيز بنمايد و همچنين مثلا در مكتبهايي، رياضت و سختي دادن به گوشهگيري و تارك دنيا شدن، مورد استفاده قرار بگيرد در حالي كه در مكتب ديگري اين كار خطايي بزرگ محسوب شود كه البته در مكتب ما نيز چنين مي .

وحدت كيهاني، همان وحدت الهي است و روزي كه انسان به درك اين وحدت نائل شود و خود را با عالم هستي در يكتايي و همسويي ببيند، به مرز خدائي شدن و خدائي ديدن رسیده است زماني كه هر كجا روي نمايد فروغ رخ او را دريابد و به جز او را نبيند "رسد آمي به جايي، كه بجز خدا نبيند" آنصورت به معنای: "قبله ام يك گل سرخ، جانمازم چشمه، مهرم نور،..." رسیده و چيزي جز تجلي الهي را در پيش رو نخواهيم ديد، و همچنين به عينيت "اينما تولوا فثم وجه الله" پي برده و به دنبال آن، ...

کعبه‌ام بر لب آب، کعبه ام زیر آقایی‌هاست. کعبه‌ام مثل نسیم می‌رود باغ به باغ، می‌رود شهر به شهر. حجرالاسود من، روشنی باغچه است. (سهراب سپهری)

و در آن زمان متوجه خواهیم شد که به هر سو نظاره کنیم، تجلی او را دیده و با دیدن تجلیات او در واقع از دیدن اثر، پی به وجود صاحب اثر برده‌ایم.

روشن بنگر که آفتاب است آن نور که خوانیش به مهتاب
(شاه نعمت الله ولی)

و از نظاره مهتاب، در حقیقت پی به وجود آفتاب برده‌ایم. آفتابی که از خورشید است، همان خورشیدی که نمی‌توانیم به طور مستقیم، لحظه‌ای به آن نگاه کنیم و چشمان ما یارای تحمل نور آن را

در خاتمه ضمن دعوت به رعایت اصل وحدت راه، مبنی بر خودداری از تلقین و ترکیب راهها و شیوه‌های مختلف و همزمان یکدیگر، و با در نظر گرفتن و مطالعه و بررسی نکات متضاد آنها، از سرگشتگی خود و دیگران جلوگیری نموده و در نتیجه از به‌هم‌ریختگی‌های بعدی نیز که به کرات مشاهده گردیده است، جلوگیری شود و فراموش نکنیم که هدف نهایی، رسیدن به وحدت کیهانی، از طریق آشنایی "شعور الهی" می‌باشد و تمام فعالیت‌های افراد می‌بایستی با در نظر گرفتن این هدف صورت بگیرد و در غیر این صورت، این فعالیت‌های فاقد ارزش‌های لازم معنوی و عرفانی بوده و صرفاً در جهت رشد منیت، معرکه‌گیری و خودنمایی تلقی خواهد گردید.

با امید به درك وحدت جهان هستي
محمدعلی طاهری

» بیماری و تحول «

مبارزه با بیماری، یکی از بزرگترین مبارزات انسان در طول حیات او بر روی کره خاکی بوده و

رویای پیروزی بر آن، یکی از بزرگترین رویاها و آرزوهایش. و انسان شاید پیوسته در این اندیشه بوده است که اگر بیماری وجود نداشت، می‌توانست طعم خوشبختی را چشیده و دمی را به آسایش بگذراند. به راستی **اگر انسان با مشکل بیماری دست به گریبان نبود، آیا می‌توانست به سعادت، خوشبختی و**

بدون شك جواب به این سوال مهم، منفی است. چرا که با اندکی دقت نظر، می‌توان به این مسئله پی برد که عواملی که مانع رسیدن انسان به سعادت، خوشبختی و آرامش می‌باشند، بیماری نیست بلکه وجود خود او می‌باشد که همچون زهری علیه خویشتن، همواره به کار رفته و آسایش و آرامش او را به باد داده

از بدیها آنچه گویم، هست قصدم خویشتن زانکه من زهری ندیدم در جهان، چون خویشتن دشمن جانم منم، افغان من هم از خود است از خودی خود، من بخوادم همچو هیزم، سوختن ()
و یا به قول حافظ:

تو خود حجاب خویشتنی حافظ، از میان برخیز خوش آن کسی که در این پرده، بی حجاب رود

بنابراین دشمن اصلی و حجاب خوشبختی انسان، وجود خود او می‌باشد و با حذف و از بین رفتن بیماری، مشکلات او نه تنها حل نشده، بلکه امکان افزایش آن نیز می‌رود، زیرا بیماری، خود عامل موثری برای جلوگیری از بلند پروازی‌ها و سرکشی‌های انسان بوده است، همان عواملی که انسان خود شیفته را به ورطه نابودی و فلاکت سوق داده .
گر سر فرعون را ، درد بدی و بلا لاف خدایی کجا ، در دهدی آن عنود ()

در این صورت به خوبی می‌توانیم بفهمیم که **درمان بیماری‌ها، راه نجات و رهایی انسان سرگشته نیست و او به چیزی نیاز دارد فراتر از درمان، عاملی که بتواند باعث تحول او شده و او را از دست خویشتن نجات دهد، تحولی مثبت به سوی کمال؛ و بدون چنین تحولی، انسان همواره در فلاکت به سر خواهد برد.**

در راه تحقق چنین آرمانی، ما با نگرشی نو به انسان و مشکلات او نگاه می‌کنیم و هر راه حلی را در جهت تحول او مورد بررسی قرار داده و پیگیری می‌نماییم و در می‌یابیم که خارج از این دیدگاه، راه‌ها تاثیر چندانی در ایجاد تحولی مثبت نخواهند داشت. بنابراین درمان از دید جهان بینی ما، ضمن اینکه وسیله‌ای بیش نیست، اما این وسیله صرفاً به عنوان عاملی متحول کننده برای بیمار و درمانگر مورد استفاده قرار می‌گیرد.

با آرزوی درك وحدت هستی و رسیدن

به

محمدعلی طاهری

« آشنایی با فرادرمانی »

شاخه‌ای از درمانهای مکمل می‌باشد و ماهیتی کاملاً عرفانی داشته، زیر مجموعه‌ای از **عرفان کیهانی (حلقه)** به شمار می‌آید (بنیانگذاری شده توسط استاد محمدعلی طاهری- ایران). در این شاخه‌ی درمانی، بیمار توسط فرادرمانگر به **شبکه شعور کیهانی** (شبکه آگاهی و هوشمندی حاکم بر جهان هستی، روح القدس) متصل شده و ضمن ارایه اطلاعاتی از نحوه اتصال خود، از طریق گرم شدن، سرد شدن، درد گرفتن، تیر کشیدن، ضربان زدن، تشنج و... اعضای معیوب و دار بدن او مشخص شده و با حذف علایم، روند درمان آغاز می .

ز آنجا بر روی این شاخه گذارده شده است که از نوعی نگرش به نام
. در این نگرش به انسان، به وسعت و عظمت جهان هستی نگاه می‌شود نه صرفاً مشتی

جهان انسان شد و انسان جهانی از این پاکیزه تر نبود کلامی

در این نگرش، انسان مجموعه‌ای است از جسم، روان، ذهن و کالبدهای متعدد دیگر، مبدل‌های انرژی مختلف (چاکراها) کانال‌های محدود و مسدود انرژی (کانال‌های مطروحه در طب سوزنی) های مختلف انرژی پولاریتی بدن، حوزه‌ی بیوپلازما، شعور سلولی، فرکانس مولکولی...

بی‌نهایت اجزای تشکیل دهنده‌ی ناشناخته‌ی دیگر.

در این مکتب عرفانی برای درمان انسان، به همه‌ی اجزای وجودی او توجه شده و کل وجود، به طور همزمان در ارتباط با شبکه شعور کیهانی قرار می‌گیرد تا با صلاحدید و هوشمندی آن، نسبت به رفع اختلال در اجزای مختلف، کارهای فرادرمانی لازم، توسط شبکه روی بیمار صورت گرفته و مراحل درمان را طی کند.

بنابراین، از این دیدگاه، برای درمان همه نوع بیماری می‌توان از اتصال به شبکه شعور کیهانی کمک گرفت و فرادرمانگر اجازه ندارد که هیچ نوع از انواع بیماری‌ها را غیرقابل علاج بداند، زیرا برای شعور و هوشمندی کیهانی هر نوع اصلاح و رفع هر اختلالی در بدن امکان‌پذیر می‌.

توضیح اینکه شبکه شعور کیهانی، مجموعه هوش و خرد و یا آگاهی حاکم بر جهان هستی است که به آن آگاهی نیز گفته می‌شود و یکی از سه عنصر موجود در جهان هستی می‌. نظر به اینکه آگاهی نه ماده است و نه انرژی، بنابراین بعد زمان و مکان بر آن نیز حاکم نبوده و درمان به کمک این شبکه از راه دور و نزدیک امکان‌پذیر است. همچنین فاقد کمیت بوده و قابل اندازه‌گیری نیست و همان گونه که ذکر شد، فقط با ایجاد انگیزش‌هایی در بدن بیمار، نقطه‌ی اثر آن آشکار می‌. بنابراین، درمانگر نمی‌تواند از بابت قدرت آن، چیزی را به خود نسبت دهد.

سه عنصر تشکیل دهنده جهان هستی عبارتند از: انرژی آگاهی.

نکته‌ی مهم در این مکتب این است که بر خلاف خیلی از روش‌ها، درمان توسط درمانگر انجام نشده بلکه از طریق اتصال به شبکه شعور کیهانی صورت می‌گیرد و درمانگر صرفاً نقش یک واسطه را بازی می‌کند تا حلقه‌ای به نام **حلقه‌ی وحدت-** (که حلقه‌ی بسیار هوشمندی می‌) تشکیل . سعدی در مورد این حلقه چنین می‌گوید:
سلسله‌ی موی دوست، حلقه‌ی دام بلاست هرکه در این حلقه نیست، فارغ از این ماجراست

شرط اساسی برای نتیجه گرفتن از فرادرمانی، حضور بی‌طرفانه در این حلقه می

یک شاهد و نظاره‌گر و نیازی به داشتن اعتقاد و ایمان نیست و خارج بودن از این حلقه نیز، به معنی محروم بودن از فیض این حلقه می‌.

با توضیح فوق مشخص می‌شود که فرادرمانی به انرژی و مهارت درمانگر بستگی نداشته و نیازی به داشتن استعداد و قدرت و انرژی خاصی نمی‌باشد، بلکه درمان، توسط هوشی بسیار برتر هدایت می‌ و قابلیت‌های فردی تأثیری در انجام آن ندارد. در نتیجه، فرادرمانگر نیز دچار هیچ نوع عارضه‌ای مانند

خستگی و تحلیل جسمی نمی‌شود و نیازی به جبران انرژی از طبیعت و غیره را نخواهد داشت.

عور معیوب سلولی و سایر تشعشعات منفی

لایه‌ی محافظ

بیمار و همچنین از تداخل موجودات غیر ارگانیکی، محافظت می‌کند.

نکته‌ی مهم دیگر در این مکتب این است که شخص با سعی و کوشش و تلاش خود درمانگر نمی‌بلکه اجازه‌ی درمانگری و تجهیز به لایه‌ی محافظ، پس از مکتوب نمودن **سوگندنامه** به او تفویض

می .

به سعی خود نتوان برد پی به گوهر مقصود خیال بود که این کار، بی حواله بود

()

در این مکتب، فرد از تمام توانایی‌ها و قابلیت‌های فردی کاملاً خلع سلاح شده و بدون داشتن هیچ

گونه وسیله و روشی که بتواند آن را به خود نسبت دهد، (پس از تفویض اتصال و لایه محافظ به

) اقدام به درمانگری می‌نماید و در این راستا برای درمان و درمانگری از **هیچ نوع تمرکز،**

تصور و تخیل، ذکر و مانترا، ترسیم سمبل، تلقین و روش‌های خود هیپنوتیزم و... استفاده نمی .

همچنین در این مکتب اعتقاد بر این است که انسان در این رابطه می‌تواند از توانمندی‌های معنوی

بسیار زیادی برخوردار باشد که توان فرادمانگری یکی از آنها است و از این اتصال می

های درونی بهره برداری نموده و به **روشن بینی** (که به معنای روشن دیدن و اشراق، رسیدن

به وضوح، فهم و درک روشن از جهان هستی می) رسیده و زمینه‌ی ارتقاء روح فردی و جمعی

جامعه را فراهم نماید و این خود می‌تواند باعث اعتلای انسان شده و از درد و رنج او بکاهد. زیرا درد و

بیماری شایسته‌ی انسان، (همان اشرف مخلوقاتی که خداوند برای خلق او به خود تبریک گفت)، نیست و

ش برای رهایی از درد و رنج و خفت و خواری، نه تنها **کارمایی** (عکس العمل منفی) برای او به

وجود نمی‌آورد، بلکه جزء رسالت انسان نیز می‌باشد؛ خصوصاً این که علت برخی از دردها و بیماری‌ها

صرفاً ناشی از طرز فکر و بینش‌های غلط او می .

درمان به عنوان یک روش عرفانی، در راه رسانیدن درمانگر به اهداف زیر، مورد استفاده قرار

می‌گیرد:

• شناسایی و آشنایی عملی با هوشمندی و شعور الهی،

• شناختن گنج درون و رسیدن به دانش کمال،

• رهایی از گرفتاری در خویشتن،

• خدمت به خلق و آشنایی با عبادت عملی و امکان تحقق بخشیدن به آن.

فرادرمانی برای بیمار نیز به عنوان یک حرکت عرفانی برای متحول نمودن او به کار گرفته

می . زیرا، در این مکتب شفای جسم بدون تحولات مثبت درونی، فاقد ارزشهای لازم می
اتصال بیمار به شبکه شعور الهی، توجه او را به منبعی هوشمند جلب نموده و او را به حقیقتی شگرف
ی‌کند که به دنبال آن، زمینه‌ی ایجاد تحولات درونی او را فراهم می .

ساقیا بده جامی، زان شراب روحانی تا دمی بیاسایم، زین حجاب جسمانی
(شیخ بهایی)

نکته‌ی خیلی مهم: سن، جنسیت، ملیت، میزان تحصیلات، مطالعات، تعالیم و تجارب عرفانی و
فکری، استعداد و لیاقت‌های فردی و... همچنین نحوه و نوع تغذیه، ورزش، ریاضت و... در کار با
شبکه شعور کیهانی هیچ گونه تاثیری ندارند. زیرا، این اتصال و برخورداری از مدد آن، فیض
رحمت عام الهی بوده که بدون استثنا شامل حال همه‌ی انسان‌ها می .

بیا که دوش به مستی، سروش عالم غی نوید داد که عام است، فیض رحمت او
()

آینه عاشورا

دین -در روز عاشورا می توانیم جامه‌ای سرخ بپوشیم و فریاد برآوریم که این سرخی، نشانه پیروزی خون بر شمشیر
است که درس آن را از حماسه کربلا آموخته ایم . می توانیم لباسی سر تا پا سفید بپوشیم و با صدایی بلند بگوییم، این کفن
است که پوشیده ایم تا عهدی باشد بین ما و حسین() که در راه ادامه نهضت حق طلبانه و ظلم ستیزانه اش، برای شهادت
همیشه آماده ایم. می توان سیاه پوشید و بانگ سرداد که این سیاهی نشانه آن است که من و من ها، در روز و روزهای
عاشورا، حسین و حسین ها را تنها گذاشته ایم و آن ها در مصاف با یزدیان زمان خود، مظلومانه به شهادت رسیده اند و
این لباس سیاه نشانی است بر شریک جرم بودن ما در ریخته شدن خون آن ها، زیرا که در جایی، حتی سکوت نیز
شرکت در وقوع . آیا این فکر لرزه بر اندام ما نمی اندازد و تصور شریک جرم بودن در ریخته
حسین() خواب را از چشمان ما دور نمی کند؟ در این روز می توان لباسی سبز پوشید و گفت این به نشانه ی آن است
که نهضت حسینی خزان مظلومان را بهار کرده و نوید این پیروزی، بهار اندیشه را برای بشریت به ارمغان
می توان زرد پوشید و گفت ما به خزان نشسته ایم؛ چرا که بعد از عاشورا، بهار انسانیت، تابستان را پشت سر نگذاشته به
خزان رسیده است.
می توان...

می توان خندید و شادی و پایکوبی کرد و فریاد «شهیدان زنده اند» نشان داد که از اعماق وجود مسروریم؛
چرا که آنان نمرده اند و نزد خداوند روزی آسمانی دارند و جاودانگی الهی، متعلق به آنان است. می توان بر سر زد و

شیون نمود که چرا هم‌مرزم حسین () نبوده ایم و این افتخار را نداشته‌ایم تا هم رکاب او باشیم . می توان گونه های را به رنگ سرخ درآورد تا یزیدیان، زردی روی ما را که در خزان نامردمی ها به زردی گراییده است، نبینند؛ همانگونه که گونه‌هایش را سرخ نمود تا روی زردش را دشمن ظالم نبیند. می توان خاک بر سر ریخت که شایسته انسان خفت زده است و بگوییم ما نیز نسبت به حسین ()، خوار و ذلیل هستیم و از این ذلت باید بر سر خود خاک بریزیم . می توان عَلم دار شد و زور بازوی خود را به رخ دیگران کشید، بساط زورآزمایی به پا کرد و بر این مبنا که عَلم کدام دسته از همه بزرگ تر و سنگین تر است شهرت آفرید و همچنین می شود سنگین ترین عَلم ها را لند کرد و گفت، این به نشانه ی عَلم نهضت اوست که هر چقدر سنگین باشد آن را بر دوش خواهیم کشید. می توان...

آری می توان هر کاری انجام داد، مهم آن است که در پس آن کار، چه اندیشه ای نهفته باشد و این که انسان با چه طرز فکری به رسالت خود نگاه کرده، در چه جایی و با چه محتوایی آن را پیدا کند. ضمن این که پس از یافتن آن رسالت، لازم است بدانیم که در ابتدای راهی دراز قرار داریم که چگونه آن اندیشه را به عمل در آوریم. حال که آموخته ایم «کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا» یعنی؛ همه جا کربلا و همه روز عاشورا است، اینک ما در عاشورا و کربلای خود چه می کنیم؟ آیا اگر در روز عاشورا، در صحرای کربلا حاضر بودیم؛ حسین () باز هم تنها نمی ماند؟ آیا این سؤال لُرزه بر اندام ما نمی افکند و تصور شریک جرم بودن در ریخته شدن خون او، خواب را از چشمان ما دور نمی‌کند؟ اگر ما در کربلا نبوده ایم تا افتخار هم‌مرزم بودن با او را داشته باشیم، در کربلای عصر خود که زندگی می کنیم و اگر در روز عاشورای تاریخی حضور نداشته ایم، در عاشورای زمان خود که قرار داریم. کافی است که حسین و حسین های زمان خود را بشناسیم، عاشورا و کربلا به خودی خود پیدا می شوند. اگر حق طلبان و ظلم ستیزان کماکان تنها مانده اند، خدا را شکر کنیم که ما روز عاشورا در کربلا نبوده ایم زیرا اگر حضور داشتیم یا در زمره یزیدیان بودیم و یا از کسانی که حسین () را ترک کردند. بیایید معرفت و روح نهضت حسین () را یافته و حماسه ی بزرگ او را زنده کنیم یزید و یزیدیان نباشیم زیرا که جهان دو قطبی است، یا راه حسین () و یا راه یزید، راه سومی نیز وجود . بیایید به حال خود گریه کنیم و عملکردهای خود را پیش روی بیاوریم و حساب لقمه های سفره ی خود را یک بار از نظر بگذرانیم؛ آنگاه خواهیم فهمید که در راه حسین () هستیم و یا یزید:

بین که چه ریسیده ایم، دست که لیسیده ایم تا که چنین لقمه ها، سوی دهان آمدند ()
ظهر عاشورا است و ظهر عاشوراها، فرصتی است که انسان با خود واقعی اش روبرو شود و من نیز در این آیین، خویشتن خویش را مشاهده می کنم و می بینم که امروز چقدر عجول هستم (کان الانسان عَجولاً)، تا چه حد حریص و سیری ناپذیر (ن الانسان خلق هَلوعاً) (و تا چه حد شکم بر من حاکم است و جز آن، چیز دیگری را نمی شناسم و این آیا (اولئک کالانعام بل هم اضل) نیست؟ امروز به راحتی می گویم، به گرسنه و نمی کنم و در اسراف غرق شده و غذای متبرک او را اسراف کرده و در زیاله دانی می ریزم و... این است خود واقعی من که در روز عاشورا بر مَلا می شود. آری عاشورا، آیینه تمام قدی است در مقابل ما تا بتوانیم خود واقعی را در آن ه و شناسایی کنیم و او را نیز بهتر بشناسیم. بیاییم در این آیینه به خود نگاهی بیاندازیم و برای خود چاره ای

اندیشیده و طرحی نو بیابیم تا پس از رسیدن به اندیشه ای درست، نوبت به انجام عمل رسیده و نهضت حسین () عمل زنده نگاه داریم. وای اگر از همه این نهضت ها و حماسه های بزرگ، برای ما دست بریده ای، لب خشکیده ای، سر بریده و فرق شکافته ای و... باقی مانده باشد و معرفت حرکت انسان های بزرگ تاریخ در گذر زمان به دست فراموشی سپرده شده و از آن ها فقط مراسمی برجای مانده باشد، آن وقت است که باید گریست و گریست، بر سر ز شیون کرد ... امروز عاشورا است، به یاد می آورم که سال ها است که با حسین () بیعت بسته و بیعت شکنی می کنم، به یاد مهر نماز افتادم که از تربت پاک کربلاست و من به نشانه ی بیعت با او مبنی بر ادامه ی نهضت حق طلبانه و ظلم ستیزانه اش همواره بر آن پیشانی می گذارم و هر زمان که پیمان اول «ایک نعبد و ایک نستعین» را با خدا می بندم که «تنها عبد او باشم و فقط از او استعانت بطلبم» پیمان دوم را هم با حسین () در کنار آن قرار داده و بیعت می کنم که راه او را ادامه دهم، اما دریغ از یک نره عمل. امروز در آیینه

ظاره می کنم و جز پیمان شکنی حرفه ای و ماهر که حتی به پیمان شکنی های خود نیز واقف نیست، شخص دیگری نمی بینم. من از یک سو پیمان خود را با خدا می شکنم و از سویی دیگر با حسین () و می خواهم با شرکت در مراسمی و ریختن اشکی به خود بگویم که دین خود را نسبت به او ادا کردم و با این وسیله وجدان پیمان شکن خود را راحت کنم. اما آیا بدین ترتیب وظیفه ی خود را این پیمان انجام داده و در زمره حسینیان قرار گرفته ام؟ هم اکنون حداقل خوشحال هستم که پیمان سوم (لیبک؛ اللهم لیبک؛ لیبک لا شریک لک؛ لیبک) را نبسته و بار پیمان شکنی ام را از این سنگین تر نکرده و به شیطان نیز سنگی نزنده ام تا دروغ هایم، بیش تر از این آشکار نشود. اگر حسین () هم اکنون در بین ما حاضر شود؛ از عملکردهای ما در زنده نگهداشتن نهضت عظیمش چه می بیند؟ او ما را نظاره خواهد کرد که همچون قوم بنی اسرائیل که در غیاب موسی، گوساله ی سامری را بر سر دست بلند کردند ما نیز در غیاب او عالم ها ساخته، کله های ازدهای فلزی را بر طرفین آن قرار داده، مجسمه های فلزی دیگری را به جای گوساله بر آن نصب کرده ایم و آن را بلند کرده، به هر سوی کشیم و عالم نهضت او را به علم زورآزمایی تبدیل نموده ایم. او ما را خواهد دید که باطن را فدای ظاهر کرده، کمتر در این مراسم مهم به درس های عاشورا می اندیشیم. اگر امروز حسین () در بین ما بود و ما از آن حضرت سوال می کردیم که از ما عمل و وفای به عهد می خواهد و یا فقط گریه و زاری و بر سر زدن چه پاسخی به ما می دهد به طور مسلم آن حضرت به ما می فرمودند که وفای به عهد را خواستار هستند، عهدی که بر طبق آن حق طلبی و ظلم ستیزی ناشی از مرام حسینی، لازم و واجب می شود، زیرا آن امام شهادت را برای نشان دادن راه خدا انتخاب نمود تا برای ما الگوی کاملی باشد از انسان متعهد نسبت به خدا (ایک نعبد و ایک نستعین)، حق طلب و ظلم ستیز، تا بتوانیم را نمونه و چراغ راه خود قرار دهیم نه این که برای شهادت افتخار آمیز او فقط شیون کرده و بر سر بزنیم ولی در زمره ی حسینیان زمان خود نباشیم. آری باید برای این همه گمراهی و دور بودن از راه و پیمان شکنی ها گریه کنم؛ امروز را، زیرا احتمال دارد فردا همه چیز دوباره فراموش شده و چهره ی واقعی خود را نیز تا محرم و محرم های دیگر به دست فراموشی سپارم. حسین () تا ابد، بلبل است بر شاخه درخت هستی، تا چه کسی از ناله او پریش منقلب شود و به این وسیله درون خود را شکوفا کند.

آن کس که نالان شود از ناله ی بلبل در دامنش آویز که در وی اثری هست ()

« جهان تک ساختاری »

استاد محمد علی طاهری

اصل وحدت ساختاری

جهان هستی یک ساختار بیشتر ندارد و همه‌ی اجزای آن از شعور و هوشمندی آفریده شده است. مطالب زیر نشان خواهد داد که:

ماده و انرژی در میدان شعوری شکل گرفته و بدون وجود چنین میدانی، هیچ گونه انرژی‌ای نمی‌تواند وجود داشته باشد. (انرژی متراکم است) جهان هستی یک ساختار بیشتر ندارد و آن چه را که انسان به عنوان ابعاد می (مانند فضای سه بعدی و زمان) همگی در این میدان شعوری است که معنا پیدا می‌کنند و در این میدان شکل گرفته و ایجاد شده .

شبکه‌ی شعور کیهانی

اکنون این شعور و هوشمندی را از نقطه‌ی نظر تئوری بررسی نموده و به همین منظور بحثی به "سکه‌ی وجودی" را مطرح می‌نماییم، تا در خلال این بحث بتوانیم هوشمندی حاکم بر جهان هستی را اثبات کنیم: وجود هر چیزی را در عالم هستی، مانند سکه‌ای در نظر می‌گیریم که دو رو دارد: "واقعیت وجودی" "حقیقت وجودی".

واقعیت وجودی

واقعیت وجودی هر چیزی، به ما نشان می‌دهد که آن چیز وجود دارد، واقع شده، اتفاق افتاده و حادث شده است؛ بدون این که علت، چگونگی و نحوه وقوع آن، اهمیتی داشته باشد. این بخش از وجود، یا قابل مشاهده است، یا اثر خود را روی محیط می‌گذارد، یا قابل ثبت و ضبط و انداز گیری بوده و یا ممکن است چند مشخصه از مشخصات فوق را داشته باشد. برای مثال، وجود یک تکه سنگ واقعیت دارد چراکه آن سنگ حادث شده و به وجود آمده است؛ چه نحوه‌ی به وجود آمدن آن را بدانیم و چه ندانیم. بعضی چیزها را هم ممکن است که نبینیم و حسی روی آن نداشته باشیم ولی واقعیت داشته . مثلاً، اشعه‌ی مادون قرمز واقعیت دارد، هر چند که نمی‌توانیم آن را ببینیم و یا لمس کنیم، اما قادر هستیم آن را با تجهیزاتی اندازه‌گیری نماییم؛ حتی مورد بهره‌برداری عملی قرار دهیم.

حقیقت وجودی

حقیقت وجودی، موضوع‌هایی را در مورد واقعیت وجودی مورد بحث و گفتگو قرار می‌دهد که :

1. علت وجودی و نحوه وقوع

برای مثال، یک تکه سنگ چگونه به وجود آمده است؟ و یا جهان هستی چرا پیدایش یافته

2. طرح وجودی و مسایل پشت پرده‌ی واقعیت وجودی

هر واقعیتی به دنبال طرح و نقشه‌ای می‌بایستی اتفاق افتاده باشد و با بررسی مسایل پشت ی هر واقعیتی، می‌توان با طرح و نقشه‌ی وجودی آن واقعیت مواجه شده و آن را مورد مطالعه قرار داد. مثلاً، انسان چرا و به چه منظوری به وجود آمده است؟ و یا فلسفه‌ی خلقت جهان هستی چیست؟

3. کیفیت وجودی هر پدیده

حقیقت وجودی، چگونگی و کیفیت وجودی یک واقعیت را زیر ذره‌بین قرار داده آن را مورد بررسی قرار می‌دهد و این که آیا اصولاً چیزی وجود خارجی داشته و یا این که مجازی می‌باشد؟ برای نمونه، در مورد تصویر یک شی در آینه، حقیقت وجودی به ما می‌گوید که

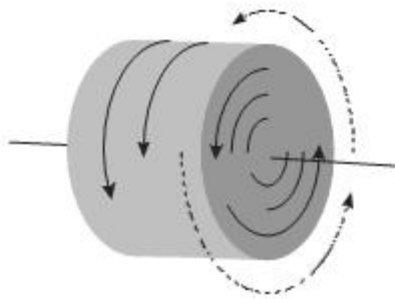
تصویر آن شی، واقعیت وجودی داشته و در آینه واقع شده است؛ ولی حقیقت وجودی ندارد زیرا مجازی است. پس چیزهایی می‌تواند در عالم هستی واقعیت داشته و واقع شده باشند، اما از حقیقت وجودی برخوردار نباشند.

حال جهت شناخت "شبکه‌ی شعور کیهانی" لازم است واقعیت و حقیقت وجودی جهان هستی را مورد بررسی دقیق‌تری قرار بدهیم و به دنبال این بحث، موضوع "جهان مجازی" را مطرح می‌کنیم:

جهان مجازی

فرض کنید مطابق شکل () تیغه‌ای داریم که می‌می‌کنیم: آیا این تیغه در حالت ثابت واقعیت وجودی دارد یا خیر؟

پاسخ این سؤال مثبت است، زیرا این تیغه حادث شده و واقعیت دارد. حال اگر مطابق شکل () این تیغه را حول محور آن به سرعت به چرخش درآوریم، آنچه را که مشاهده می‌کنیم، استوانه‌ای است که قطر قاعده‌ی آن، قطر تیغه و ارتفاع آن، ضخامت تیغه خواهد بود (شکل)



شکل ۲

اکنون اگر سؤال شود که "آیا این استوانه واقعیت دارد؟" جواب ما به این پرسش مثبت خواهد بود زیرا این استوانه حادث شده و به وجود آمده است، بنابراین واقعیت دارد.

اگر سؤال شود که: "آیا این استوانه، حقیقت نیز دارد؟" جواب به آن منفی است، زیرا چنین استوانه‌ای وجود خارجی نداشته و هر زمان که تیغه را از حرکت باز داریم، استوانه ناپدید می‌شود. بنابراین استوانه یک حجم مجازی و ناشی از حرکت تیغه است، لذا درست است که این استوانه واقعیت دارد، ولی فاقد حقیقت وجودی است.

در ادامه به دنبال این مشاهده و بررسی آن، به طرح سؤالات دیگری می‌پردازیم:

• آیا جهان هستی واقعیت وجودی دارد؟

جواب به این پرسش قطعاً مثبت است، زیرا ما وجود داریم و می‌توانیم جهان هستی را مشاهده کنیم.

• آیا جهان هستی، حقیقت وجودی نیز دارد؟

برای پاسخ به این پرسش، به بررسی اجمالی و سریعی از ساختار جهان هستی در حدی که

تا کنون قابل مشاهده و بررسی بوده است می‌پردازیم. می‌دانیم که جهان هستی از ماده و انرژی شکل گرفته است (در اصل فقط از انرژی رجوع به جهان تک ساختاری). (که شامل اجرام سماوی است)، زیر نظر گرفته و ساختمان آنها را مورد مطالعه قرار می‌دهیم. این اجرام از مولکول‌ها تشکیل شده و مولکول‌ها نیز از اتم‌ها تشکیل شده‌اند. همچنین به نوبه‌ی خود از ذرات بنیادی و ضد ذرات آنها شکل گرفته این سیر تا منهای بی‌نهایت در دل اتم ادامه دارد به طوری که ابتدایی برای آن نمی‌توان یافت. همان گونه که انتهایی نیز ندارد. به قول شاه نعمت الله ولی... در محیطی بیکران افتاده‌ایم نیست ما را ابتدا و انتها

اکنون به مطالعه‌ی یک اتم به عنوان آجری از ساختمان خلقت می‌پردازیم و برای بررسی دقیق م را به اندازه‌ی یک زمین فوتبال در نظر می‌گیریم؛ در این صورت هسته اتم در مقایسه با اندازه اتم، مشابه با توپ فوتبال در مقایسه با اندازه زمین فوتبال خواهد بود (شکل).

اینک به طرح سؤالاتی می‌پردازیم:

- **حجم و شکل این کره‌ی عظیم، از کجا ناشی شده است؟**
جواب باید بگوییم که این حجم بر اثر حرکت الکترون‌ها ایجاد شده است، که به آن " الکترونی" گفته می‌شود.
- **آیا وجود این کره‌ی عظیم واقعیت وجودی دارد؟**
جواب قطعاً مثبت است، زیرا این کره حادث شده و واقعیت دارد، ولی...
- **آیا حقیقت وجودی نیز دارد؟**
اگر در یک لحظه حرکت الکترون‌ها متوقف شود، این حجم که ناشی از حرکت الکترون‌ها است، ناپدید گشته و از مقابل چشمان ما محو می‌شود و تنها هسته‌ی آن (که به اندازه یک توپ (باقی می‌ماند. پس نتیجه می‌گیریم که این حجم وجود خارجی نداشته و ناشی از حرکت بوده و در نتیجه مجازی است. حال با همین شیوه هسته‌ی اتم را بررسی می‌کنیم. می‌دانیم که هسته‌ی اتم از پروتون و نوترون تشکیل شده است؛ مطابق شکل () پروتون به دور محور خود چرخش نموده و نوترون نیز با سرعت بسیار زیادی در جهت عکس حرکت

پروتون، هم به دور خود چرخیده و هم به دور پروتون چرخش می‌نماید. چرخش نوترون به دور پروتون، دیسکی را پدید آورده و حجمی مجازی را ایجاد می‌کند.

•

حال در صورتی که حرکت پروتون و نوترون متوقف شود، این حجم نیز ناپدید می‌گردد. فقط ذرات بنیادی به جا خواهد ماند که حجمی به مراتب کمتر از حجم قبلی دارد. اگر به همین منوال به داخل ذرات هسته نفوذ کرده و حرکات آنها را نیز در سطوح مختلف متوقف نماییم، ملاحظه می‌کنیم که های حادث شده توسط آنها، یکی پس از دیگری محو شده و اثری از آنها باقی نمی‌ماند. به این ترتیب به این موضوع پی می‌بریم که مجموعه‌ای از بی‌نهایت حرکات بنیادی، هسته‌ی اتم را شکل داده که این اتم‌ها، مولکول را تشکیل داده و از مولکول‌ها، بخش مادی جهان هستی شکل گرفته است. این توصیف می‌باشد:

جهان هستی از حرکت آفریده شده است

از نگاهی دیگر نیز می‌توان به این نتیجه رسید. زیرا در فیزیک مدرن، " موج متراکم است و موج نیز خود حرکت تلقی می‌شود؛ پس همه‌ی جهان هستی چه از بُعد ماده نگاه شود و چه از بُعد انرژی از موج ساخته شده و همان گونه که اشاره شد، موج نیز از "حرکت" به وجود آمده .

ای که گذشت، اینک می‌توان به پرسش طرح شده‌ی قبلی، که "آیا جهان

هستی حقیقت وجودی دارد یا خیر؟" . در جواب می‌گوییم: با توجه به این که جهان هستی از حرکت آفریده شده است، لذا جلوه‌های گوناگون آن نیز ناشی از حرکت می‌باشد و همانطور که گفته شد هر جلوه‌ای که ناشی از حرکت باشد، مجازی است؛ در نتیجه جهان هستی نیز مجازی بوده و حقیقت وجودی ندارد.

به دنبال پی بردن به این موضوع که جهان هستی از حرکت به وجود آمده است، سوال دیگری را مطرح می‌کنیم:

• چه عاملی، به بی‌نهایت حرکت موجود در جهان هستی جهت داده است به گونه‌ای که از

میان این همه حرکت، سیستم کاملاً سازماند و هدفمندی تجلی پیدا نموده است؟

ید گفت، تنها چیزی که می‌تواند به بی‌نهایت حرکت موجود، جهتی هدفمند داده باشد، وجود عاملی هوشمند می‌باشد که قادر است تشخیص بدهد که هر حرکتی در چه جهتی و به چه صورتی باید انجام شود تا حاصل آن بتواند سیستمی هماهنگ، هدفمند و گویا باشد. بنابراین، ماده و انرژی و یا به عبارت دیگر ساختار جهان هستی، از هوشمندی و یا شعور و آگاهی به وجود آمده است و از "آگاهی" همه چیز در عالم زندگی و هستی پیدا نموده است.

:

جهان هستی از آگاهی آفریده شده است

نکته دیگر اینکه هر آن چه که موجود است، زنده است و زندگی می‌کند. حتی یک اتم هم در سطح خود، زنده محسوب می . ولی نوع زندگی موجودات مختلف با یکدیگر تفاوت دارد. ها می‌گیرم

(سهراب سپهری)

و یا:

جمله ذرات عالم در نهان با تو می‌گویند روزان و شبان
ما سمیعیم و بصیریم و به هوشیم با شما نامحرمان ما خاموشیم

()

باد و خاک و آب و آتش، بنده

از جمادی در جهان، جان بروید غلغل اجزای عالم، بشنوید

()

* :

همه‌ی انسان‌ها می‌توانند در هوشمندی و شعور حاکم بر جهان هستی به توافق و اشتراك نظر رسیده، پس از آزمایش و اثبات آن، به صاحب این هوشمندی که خداوند می‌باشد، برسند؛ تا این موضوع، نقطه‌ی

مشترك فكرى بين انسان ها شده و قدرت و تحكيم پيدا نمايد. بنابر اين، عامل مشترك فكرى بين همى انسان ها و يا به عبارت ديگر، زيربناي فكرى همى انسان ها، شعور حاكم بر جهان هستى و يا شعور الهى .

در اين تفكر و بينش، اين عامل مشترك، «شبكةى شعور كيهانى» ناميده مى .

*
:

جهان هستى از حركت آفريده شده است، از اين رو جلوه هاى گوناگون آن نيز ناشى از حركت بوده و چون هر جلوه اى كه ناشى از حركت باشد، مجازى است، در نتيجه جهان هستى نيز مجازى مى .
آنجاى كه هر حركتى نياز به محرك و عامل جهت دهنده اوليه دارد، لذا اين عامل، آگاهى و يا هوشمندى حاكم بر جهان هستى مى باشد كه آن «شبكةى شعور كيهانى» مى ناميم. بنابر اين جهان هستى وجود خارجى نداشته و تصويرى مجازى از حقيقت ديگرى است و در اصل از آگاهى آفريده شده است.
نظر به اين كه هوشمندى حاكم بر جهان هستى، مى بايستى خود از جاى ايجاد شده و در اختيار منبعى باشد، اين منبع را « ناميده و او را صاحب اين هوشمندى مى دانيم.

با توضيحات ارائه شده، مى توان گفت كه در هر لحظه سه عنصر در جهان هستى موجود است:
آگاهى **انرژى**. بدون وجود آگاهى انسان قادر نيست از ماده و انرژى استفاده نمايد؛ يعنى در صورتى كه انسان ماده و انرژى را در اختيار داشته باشد، بدون داشتن آگاهى و اطلاعات، نمى آنها استفاده ي هدفمندى داشته باشد. بنابر اين، در هر لحظه سه عنصر در جهان هستى وجود دارند كه آنها را مى توان مطابق شكل زير نشان داد:

(تبدیل ماده و انرژی به آگاهی، خود بحث مفصل و پیچیده‌ای دارد که در فرصتی دیگر به آن می‌پردازیم.)

همانطور که گفته شد ساختار اصلی جهان هستی، آگاهی یا شعور می‌باشد، که ماده و انرژی از آن به وجود آمده است. حال اگر بخواهیم اجزای جهان هستی را ریزتر و دقیق‌تر مورد بررسی قرار دهیم، به شکل شماتیک () می‌رسیم. این شکل، هم‌ای عناصر موجود جهان هستی را که به طور هم‌زمان و در یک لحظه، وجود دارند، به نمایش می‌رساند.

تا اینجا نتیجه گرفتیم که جهان هستی، مجازی و مانند تصویری در آینه است، یا مانند حرکت ناشی از صفحه‌ی مورد مثال در شکل () بوده که وجود خارجی ندارد. اینک از ابعاد دیگری نیز به مسأله نگاه کرده و منظره جهان هستی را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

ی جهان هستی با توجه به سرعت ناظر

ناظری را در نظر می‌گیریم که در فضا با سرعت در حال حرکت است. می‌دانیم زمانی که به یک

منبع صوت و یا منبع نور نزدیک (و یا دور) می‌شویم، فرکانس و طول موج آن تغییر می‌کند. صورتی که منبع مورد نظر صوت باشد، با نزدیک شدن به آن، طول موج آن فشرده‌تر شده و در هم می‌آید. در نتیجه فرکانس آن افزایش پیدا نموده، صوت زیرتر شنیده می‌شود. (-) در صورتی که از آن منبع دور شویم، طول موج بازتر شده و فرکانس آن کاهش پیدا می‌کند. در نتیجه صدا بم‌تر به گوش می‌رسد (پدیده دُپلر).

شکل زیر نشان می‌دهد که وقتی از منبع نور و یا صوت در حال دور شدن باشیم، طول موج آن منبع بیشتر شده، در نتیجه فرکانس آن کاهش پیدا می‌کند و صدا بم‌تر شنیده می‌شود.

همین موضوع در مورد منبع نور نیز صدق می‌کند و با نزدیک شدن و دور شدن نسبت به آن، تغییر فرکانس پیش آمده، در نتیجه تغییر رنگ و منظره خواهیم داشت. در نظر می‌گیریم و مشاهدات ناظر را از مناظر مقابل چشمان او را مورد بررسی قرار می‌دهیم: بدیهی است که هر چقدر سرعت ناظر بیشتر می‌شود، ی‌مقابل او نیز تغییر می‌کند و در هر سرعتی منظره‌ی جهان هستی به شکلی برای ناظر جلوه‌گر می‌شود. ی‌جهان هستی را در حال حاضر به این شکل می‌بینیم، به این علت است که با سرعت نسبتاً ثابتی در حال حرکت در فضا هستیم. زیرا زمین جزئی از منظومه‌ی شمسی است و با سرعت تقریباً ثابتی به دور خود و خورشید می‌چرخد؛ منظومه‌ی شمسی نیز در یکی از بازوهای کهکشان راه شیری قرار داشته و با سرعتی حول مرکز آن در گردش است؛ این کهکشان نیز با سرعتی در فضا، به دور مرکز دیگری در گردش ... به هر حال سرعت نهایی ما به حدی است که در حال حاضر منظره‌ی جهان هستی را (به لحاظ ها) این گونه می‌بینیم. اگر در کهکشان دیگری زندگی می‌کردیم، احتمالاً جهان هستی را با منظره و تنوع رنگی دیگری مشاهده می‌کردیم.

قطعه نظر دیگر در سرعت‌های بالا، آن چه که ناظر مشاهده می‌کند، با آن چه که ما در حال حاضر می‌بینیم، تفاوت‌های فاحشی دارد. ما در حال حاضر پیرامون خود را به راحتی مشاهده می‌کنیم، اما هر چقدر سرعت حرکت ما بیشتر شود، زاویه‌ی منظره‌ی مقابل ما جمع‌تر می‌شود به طوری که اگر بر فرض محال می‌توانستیم با سرعت نور حرکت کنیم، آن چه که به عنوان ناظر قادر به مشاهده بودیم،

فقط روزنه‌ای بود در مقابل دیدگان ما و غیر از این روزنه، چیز دیگری را نمی‌توانستیم مشاهده کنیم. زیرا نورهای کناری تا به ما می‌رسیدند، از آن محل دور شده بودیم. (صرف نظر از این که با متراکم شدن موج، ماده پدید می‌آید و در یک سرعتی در مقابل ما دیواره‌ی غیر قابل عبوری تشکیل می‌موج متراکم تبدیل به ماده می - دیواره‌ی نوری -) در ضمن این روزنه، فرکانس بی‌نهایت نیز پیدا می‌کرد و معلوم نیست که از آن روزنه چه چیزی قابل مشاهده می‌شد و چه دنیایی پدیدار می‌شد. پس ناظری که با سرعت نور حرکت کند، جهان هستی را فقط به صورت یک روزنه، آن هم با فرکانس بی‌نهایت خواهد دید و این واقعیت دنیای اوست. اگر چنین ناظری قبلاً واقعیت جهان ما را ندیده باشد، به طور قطع نمی‌تواند صور جهانی خارج از جهان روزنه‌ای را داشته باشد و یا آن را درک نماید.

با توجه به (-) ملاحظه می‌شود وقتی که ناظر به سمت دست راست خود نگاه می‌کند و مثلاً R را مشاهده نماید، در واقع این ستاره در موقعیت R . بنابراین، ناظر در پیش روی خود با دو نوع میدان دید روبرو است، یکی "میدان دید واقعی" و دیگری "میدان دید حقیقی". زاویه‌ی میدان دید واقعی، زاویه‌ای است که ناظر نسبت به شی مورد رؤیت در مقابل پیش روی خود عملاً مشاهده می‌کند و زاویه‌ی دید حقیقی، زاویه‌ای است که محل حقیقی شی مورد رؤیت، نسبت به ناظر قرار گرفته است. در این جا ملاحظه می‌شود که هر چقدر سرعت ناظر بیشتر شود، زاویه‌ی میدان دید EF AB کمتر می‌شود به طوری که در سرعت نور، پشت سر او چیزی قابل مشاهده نبوده و در مقابل او نیز موج متراکم با فرکانس بی‌نهایت تشکیل می‌شود.

با توجه به توضیحات فوق، طول موج انرژی در سرعت‌های بالا، به قدری متراکم می‌شود که در مقابل ناظر ایجاد موج متراکم (که همان ماده است)، نموده و سدی را در مقابل او ایجاد می‌کند. یک شرایط فرضی ویژه‌ای (که بسته به سرعت حرکت ناظر دارد) جهان صُلب و سخت خواهد شد و به هر طرف که بخواهد حرکت کند، دیواره‌ای سخت راه او را سد خواهد کرد (بنابراین جهان هستی هم محدود و هم لایتناهی است.) با متوقف شدن ناظر مجدداً فرکانس مقابل او از فشردگی خارج شده و از حالت ماده که خود موج متراکم است، به موج غیر متراکم تبدیل می‌شود. ناظر، همین روند تکرار می‌کند. در نتیجه اولاً سرعت انسان در فضا از یک حدی بیشتر نمی‌باشد؛ ثانیاً، نمی‌تواند با سرعت نور حرکت کند (شکل).

با این توضیحات، نتیجه می‌گیریم جهان هستی بی‌هایت نوع منظره داشته و هر ناظری بسته به

سرعتی که در فضا دارد، آن را به شکل خاصی می‌بیند و با این ترتیب امکان واقعیت‌هایی هست که ما اصلاً تصورش را نیز نخواهیم داشت. اما در این جا سؤالی مطرح می‌شود که "آیا جهان هستی دارای یک منظره‌ی اصلی است؟" با بررسی موضوع به این نتیجه می‌رسیم که:

جهان هستی دارای یک منظره ثابت و اصلی نیست. ی آن بسته به سرعت ناظر دارد و با توجه به این که ناظر می‌تواند بی‌نهایت سرعت مختلف داشته باشد، لذا برای هر ناظر بی‌نهایت نوع منظره از جهان هستی وجود خواهد داشت. لذا جهان هستی فاقد ی اصلی است و هر ناظری، تلقی و برداشت خاصی از منظره جهان هستی . در حقیقت این جا هم می‌توان به مجازی بودن آن پی برد.

ی جهان هستی، با توجه به فرکانس چشم ناظر

هر ناظری با چشمان خود به جهان هستی نگاه می‌کند و هر چشمی دارای فرکانسی است که نشان می‌دهد چند تصویر را در یک ثانیه می‌تواند دریافت کرده و درک نماید. این فرکانس در مورد چشم تصویر است؛ یعنی زمانی که تصویر در یک ثانیه از مقابل دیدگان ما عبور کند، را پیوسته می‌بینیم. اگر فرکانس تصاویر کمتر از این تعداد باشد، منظره بریده بریده و غیرپیوسته به نظر می‌آید (اساس اختراع سینما) با افزایش سرعت تصاویر، منظره به طرز غیرعادی دارای حرکاتی سریع می‌شود تا جایی که در سرعت بیشتر، تصویرها دیگر غیرقابل تشخیص می . پس اگر انسان جهان هستی را به این شکل می‌بیند، به دلیل فرکانس چشم او است و اگر این فرکانس عدد دیگری بود، منظره‌ی جهان هستی نیز به گونه‌ی دیگری دیده می . برای مثال اگر تیغه‌ای با سرعت دور در ثانیه دوران کند، انسان در پیش چشمان خود استوانه‌ای مشاهده می‌کند، حال اگر فرکانس چشم ناظری به همین مقدار یعنی باشد، حرکت تیغه را ثابت دیده و فقط ثانیه‌ای بار مشاهده می‌کرد که سر تیغه‌ها جابجا می‌شوند و اثری از استوانه نیز دیده نمی . منظره ای که یک عقاب با فرکانس چشم می‌بیند، به طور کامل با آن چه که انسان نظاره می‌کند، تفاوت دارد. یک عقاب می‌تواند با دقت تمام حرکت یک مگس را در هر لحظه دنبال کند، در حالی که انسان قادر به این کار نیست. این عقاب، منظره‌ی بارش باران را به صورت قطره قطره می‌بیند، در حالی که ما آن را به صورت خطی نظاره می‌کنیم.

به عنوان مثال دیگر آن چه را که یک حلزون با فرکانس چشم 5 می‌بیند، بسیار عجیب و غریب : مثلاً زمانی که ما در حال حرکت هستیم، حلزون دنباله‌ای را پشت سر ما به طول چندین متر می‌بیند (شکل) و فقط زمانی که به طور کامل ثابت ایستاده‌ایم، ما را به همین شکل می‌تواند ببیند. به همین ترتیب این حلزون یک مگس در حال پرواز را به شکل یک دنباله به طول چندین متر می‌بیند.

• حال اگر فرکانس چشم انسان بی‌نهایت بود، چه اتفاقی می

آن چه که پیش چشمان هر ناظری قرار دارد، نتیجه‌ی پیوستگی تصاویر است و سرعت حرکت و چرخش باعث به وجود آمدن این توالی و پیوستگی می . اگر سرعت فرکانس چشم ناظر افزایش یابد، پیوستگی مناظر مقابل چشمان او کاهش می‌یابد تا جایی که در چشم با سرعت فرکانس بی‌نهایت، این پیوستگی به طور کامل از بین می . در این صورت دیگر چیزی را مشاهده نخواهد کرد زیرا حرکت الکترون‌ها و فرکانس‌های مختلف را دیگر به طور ساکن و ایستا می‌بیند و چون الکترون‌ها و ذرات بنیادی شکل گرفته از حرکت و پیوستگی هستند، به تدریج با بالا رفتن فرکانس چشم و نزدیک شدن به بی‌نهایت، منظره‌ی عالم هستی از مقابل دیدگان چنین ناظری محو می .

در نتیجه، از نقطه نظر فرکانس چشم ناظر، باز هم جهان هستی بی‌نهایت نوع منظره دارد که بسته به میزان این فرکانس، به گونه‌های مختلفی خود نمایی می‌کند و دارای منظره‌ی ثابتی نبوده و مجازی می . بنابراین...

جهان هستی فاقد شکل و منظره‌ی ثابت است و هر ناظری آن را با توجه به سرعت حرکتش در فضا و فرکانس چشمش مشاهده می‌نماید. اگر ناظر وجود نداشته باشد، جهان هستی نیز وجود نخواهد داشت. هر چشمی به گونه‌ای طراحی گردیده که جهان هستی را به شکل خاصی برای صاحب آن متجلی می‌سازد و تصویر مجازی ناشی از حرکت ذرات را به ناظر گزارش دهد. اگر فرکانس چشم ناظر بی‌نهایت باشد، چیزی را در جهان هستی مشاهده نخواهد کرد.

ی جهان هستی با توجه به آستانه‌ی درک ناظر

هر ناظری بسته به آستانه‌ی درک فیزیکی خود، جهان هستی را به گونه‌ای می‌بیند. برای مثال، یک مار آنچه را که رؤیت می‌کند، به طور کامل با انسان تفاوت دارد؛ زیرا آستانه‌ی درک او با انسان . مثلاً مار می‌تواند اشعه‌ی مادون قرمز را ببیند؛ بنابراین در شب دید کامل داشته و برای او تاریکی معنایی ندارد. لذا روز و شب نیز برای او فرقی نمی‌کند. همچنین یک مار می‌تواند بدن موجودات و اشیاء را ببیند. پس آن چه را که از جهان هستی می‌بیند، با آن چه که ما می‌شناسیم، . حال اگر قرار باشد یک مار هم گزارش خود را از جهان هستی ارائه دهد و آن را توصیف کند، در مقایسه با گزارش ما بسیار تفاوت داشته و به طور قطع با یکدیگر دچار اختلاف نظر شدیدی می‌شدیم.

یک خفاش جهان هستی را بسیار محدود و مانند یک نقشه‌ی سونوگرافی می‌بیند و مطابق با میزان بُرد امواج صوتی خود، فضای محدودی را می‌تواند زیر نظر داشته باشد. در نتیجه جهان هستی برای او محدود به یک محدوده‌ی مشخصی می‌باشد. بديهی است درک یک خفاش از جهان هستی در مقایسه‌ی با توصیفی که ما داریم، به هیچ وجه قابل قیاس نمی‌باشد و اگر ما می‌توانستیم راجع به جهان لایتناهی با او صحبت کنیم، به طور قطع به ما می‌خندید و ما را مسخره می‌کرد که مگر می‌شود جهان لایتناهی باشد؟!!

آن چه را یک کور مادرزاد از دنیا تصور می‌کند، به طور کامل با یک فرد بینا، تفاوت دارد و همچنین یک فرد کر و لال مادرزاد نیز با برداشت متفاوتی از دنیا رو به رو است. همانطور که در مثال‌های فوق مشاهده گردید، منظره جهان هستی از دیدگاه هر ناظر، به یک شکل می‌باشد و این همه تنوع در منظره جهان هستی، به تعداد موجودات (از یک میکرو ارگانیسم تا ... کلیه موجودات جهان هستی) می‌باشد. بنابراین از این زاویه نیز جهان هستی بی‌نهایت منظره داشته و هر ناظری به تناسب ابزارهای حسی خود آن را می‌بیند که البته هیچ یک از این ها حقیقی نمی‌باشند. در نتیجه همه‌ی منظره‌های جهان هستی مجازی و غیرحقیقی است. حال اگر سؤال شود که "کدام ی اصلی جهان هستی را می‌بیند؟"، چه جوابی به آن می‌دهد؟

هر ناظری بسته به آستانه‌ی درک فیزیکی خود، تصور و برداشتی از ی جهان هستی دارد. لذا بی‌نهایت منظره برای عالم وجود دارد و البته هیچ یک از این منظره‌ها را نمی‌توان تصویر درست یا منظره

نماید، به جای دیدن روبروی یک شی سماوی، سمت بغل آن را مشاهده خواهد کرد؛ تا جایی که در حداکثر مقدار این فاصله به جای روبروی یک شی، سمت پشت آن مشاهده می .

نتیجه‌گیری نهایی در مورد جهان مجازی

رسی‌های بسیار اجمالی که صورت گرفت، به این نتیجه می‌رسیم که از هر زاویه به جهان هستی نگاه کنیم، مجازی است و در واقع بی‌نهایت مجاز در مجاز در دل یکدیگر قرار گرفته . به عبارت دیگر...

خیالی بیش نیست، اندر

چو رستیم عاقبت، از این توهم جهانی دیگر آید، در بر ما

دسته بندی حلقه های ارتباط در عرفان کیهانی(حلقه)

به نام بی نام او

استاد محمد علی طاهری

در عرفان کیهانی دو دسته حلقه ی کلی وجود دارد:

- 4 حلقه هایی که باید توسط فردی که متصل به حلقه است برای افراد دیگر برقرار شود.
- 2 حلقه هایی که نیازی به وجود فرد متصل کننده نیست و با جاری و برقرار شدن آن، همه

می توانند به طور مستقل آن را مورد استفاده و بهره برداری قرار دهند.

(حلقه هایی که افراد بدون داشتن اطلاع از چگونگی آن در معرض قرار می گیرند(حلقه

های روح جمعی).

(حلقه هایی که افراد می توانند از برقراری و همچنین از کاربرد آن مطلع شده و در صورت تمایل، به آن حلقه متصل شده و ارتباط برقرار کنند و مطابق تعریف آن حلقه، بهره برداری لازم را داشته باشند.

توضیحات:

(حلقه های ارتباط روح جمعی، حلقه هایی هستند که در آن برای تعالی بشر، ارتباط های

لازم اعلام می شود(البته در شبکه ها و جریان های منفی بر عکس عمل می شود)

مانند اثر دعا برای صلح، سلامت، آگاهی، معرفت و ... در جامعه ی بشری عمل کرده و در روح

جمعی انعکاس پیدا می کند. توضیح این که روح جمعی در واقع ذهن اشتراکی بشر است(جداگانه

در مورد آن بحث خواهد شد).

ذهن اشتراکی بشر، از دو ناحیه ی کلی تحت تاثیر قرار می گیرد:

- ذهن کلیه ی آحاد بشر

- حلقه های مثبت و منفی

ذهن اشتراکی(روح جمعی) یق ذهن همه ی افراد بشر تحت تاثیر قرار می گیرد و روح حاکم

بر بشریت را شکل می دهد و همچنین افراد طرفدار شبکه های مثبت و منفی که به این شبکه ها

اتصال دارند، از طریق اتصال های ویژه ای که می تواند بر ذهن اشتراکی(روح جمعی)

آن را تحت تاثیر مثبت و یا منفی قرار داده و فکر بشر را به سمت مورد نظر خود هدایت کنند.

ارتباط ویژه، یکی از ارتباط های حلقه ی عام مطروحه در عرفان کیهانی است که به منظور طرفداری

از شبکه ی مثبت و در خدمت عرفان کمال، در ذهن اشتراکی(روح جمعی) . این

ارتباط می تواند در جهت ایجاد آرامش، خود درمانی(فرادرمانی) و رسیدن به ادراک و اشراق، از

طریق اتصال به شبکه ی شعور کیهانی به کار گرفته شده و مسیر این حرکت را برای آنان هموار نماید.

شرایط و نحوه ی برقراری اتصال:

کلیه ی علاقمندان می توانند در خلال تمام مدت شبانه روز و در هر محلی از این اتصال استفاده نمایند و همه قادر خواهند بود از طریق این حلقه به شبکه ی شعور کیهانی متصل شده و از رحمت عام الهی بهره مند شوند.

تنها شرط برقراری اتصال، شاهد شدن و بیطرف بودن نسبت به حلقه است و نیازی به داشتن

ایمان و اعتقاد نسبت به حلقه ی مورد نظر نیست. هر شخصی هر لحظه می تواند به

مستقل وارد این حلقه شده و بر خلاف سایر حلقه های عرفان کیهانی نیازی به وجود فرد متصل

کننده و همچنین دادن اسم نیست.

نکته ی مهم در مورد استفاده از ارتباط ویژه این است که نیازی نیست که به نام فرد استارت زده

شود و همین که فردی بخواهد وارد حلقه شود، ارتباط او برقرار خواهد شد و هیچ محدودیتی ندارد.

نکته ی دیگر این که برای وارد شدن به حلقه، فقط نظر فرد مبنی بر استفاده از حلقه کافیهست و

لازم به ادای جمله ی خاصی نیست.

بسم الله الرحمن الرحيم

پیش از این، مطالبی در کلاس درس جناب استاد طاهری آموخته‌ایم که شناخت ما را نسبت به «
متن حاضر، بخشی از آن مطالب را که این بار به دنبال ذکر برخی نکات ادبی، قرآنی و روایی
مطرح شده است، در اختیار مخاطبان علاقمند قرار می‌دهد.

کارشناس: رمضان از ریشه «
بوده، یکی از معانی آن، شدت تابش آفتاب بر خاک است.

:

رمضان یعنی زمانی که ما در معرض تابش نور شدید فیض الهی قرار می‌گیریم. حاصل فیض الهی به
اشراق و ادراک، از جمله، درک حضور حق است. بیشتر اوقات که ما در محضر او قرار می‌گیریم، متوجه این
محضر نیستیم و حضور او را درک نمی‌کنیم. رسیدن به این درک، درجات مختلفی دارد. برای پیامبر اسلام ()
شرایطی در اثر این فیض الهی ایجاد شده است که حاصل آن، نزول قرآن در این ماه است. بنابراین، در درجه اول،
رمضان، اشاره به وضعیتی خاص است؛ نه زمانی خاص.

نامگذاری ماه رمضان به این نام، برای این است که همه بدانند باید در این ایام، به این موضوع معطوف باشند.
همانطور که ما روز معلم، روز کارگر، روز پرستار و ... داریم تا اگر روزهای دیگر یاد آن‌ها نبوده‌ایم، در روزی
که به نام آن‌ها نامگذاری می‌شود، ما قدر دانی کنیم، رمضان هم قرار داده شده است تا اگر درباره رجوع به
خود و ایجاد شرایطی برای برخورداری از فیض الهی غفلتی داریم، آن را جبران کنیم. از این نظر، ماه رمضان
یک یادآوری است.

پرستی برای مردم عربستان، ماه رمضان مفهوم خاصی نداشته است. مردم مشغول خدایان خود بوده
در تاریخ اسلام، ابتدا ماه رمضان برای پیامبر رمضان واقعی شد؛ نه برای دیگران. پیامبر () در یک حالت
انقلاب درونی و در حالت محو عرفانی ماه رمضان را سپری کردند و اوج تحولات معرفتی ایشان منجر به دریافت
یکجای قرآن شد که به همین مناسبت، باعث شد ماه نزول قرآن، از نظر معنوی شهرت یابد و به همه اعلام شود همان
طور که رمضان پیامبر () چنین دستاوردی داشته است، ماه رمضان می‌تواند برای همه تغییر دهنده زندگی باشد.
مگر زندگی پیامبر () عوض نشد؟ اگر برای ایشان مؤثر بوده، برای همه می‌تواند باشد کارشناس: بعضی از اهل
لغت منشأ نام گذاری ماه‌ها را شرایط جغرافیایی، آب و هوایی و ویژگی خاص فرهنگی مردم دانسته‌اند، مثلاً در ابتدا،
ماهی را که در آن گوئی زمین از شدت گرما می‌سوزد، رمضان نام گذاشتند؛ ماهی را که در آن مردم به منظوری
خاص اعم از تجارت یا غیره آماده سفر می‌شدند، ذی (برای قعود و نشستن شتران و مهیا شدن جهاز
) و ماهی را که در آن باید هر نوع تجارت یا جنگی متوقف اعلام می‌شد، محرّم نام گذاشتند.

:

احتمال دارد که این نام گذاری فقط به ویژگی های فصول منتسب نباشد، اگر به عقب برگردیم، می بینیم از آن روزی که انسان گفت «من کیستم؟» «خالق کیست؟»، تاریخ بشریت آغاز شد .

اولین پرسش کننده حضرت آدم بود و از آن به بعد بشر معطوف شد به این که سازنده کیست و چه چیزی ساخته .

نامه های اصلی وجودی انسان مثل میل طبیعی به پرستش (که امروزه بیشتر تصنعی شده است) بود، به دنبال این نیاز درونی، زمان و مکانی خاص برای آن اختصاص یافت؛ مانند: معبد برای عبادت. همه اینها گونه ای طلب آگاهی بود. یعنی بشر می «از کجا آمده» « » «به کجا می خواهد برود».

زمانی که علم بشر صفر بود و هنوز منطقی نبود که بگوید این کار را بکنم تا چه بشود یا چه نشود، همان نیازی که در درون او شعله ور بود، او را واداشت زمان و مکان خاصی را برای پرستش اختصاص دهد. برای مثال، برای آتش پرستی آتشکده را ساخت و بعد که به خورشید پرستی و ماه پرستی و... رو آورد روزهایی را نام گذاری کرد مانند Monday, Sunday ... (روز خورشید ، روز ماه و...). سپس به تدریج بعد از یک تاریخچه چند هزارساله، یک روز را منحصراً به خدا اختصاص داد که در آن روز انجام کار شخصی حرام و ممنوع شد. در عهد عتیق این موضوع رسمیت قطعی پیدا کرد که روز خدا کار حرام است. به طور کلی با هدایت ادیان، برای کلیمی ها روز شنبه، برای مسیحی ها روز یکشنبه و برای مسلمان ها روز جمعه تقدس پیدا کرد. علاوه بر آن، انسان در طول سال هم تقسیم بندی های دیگری قرارداد. شاید بتوان آثار این مسأله را در یونان باستان ، ایران باستان و یا دیگر تمدن های قدیمی پیدا کرد. ای ایرانیان ایام نوروز نوعی آشتی با طبیعت است. این که باید با طبیعت در آشتی و مسالمت بود، موضوع جالبی است که آن زمان به فکر آنها رسیده است (این آشتی در شکل گسترده ترش همان همفازی کیهانی).

به تدریج « » متناسب با این ایده ها هم به وجود آمد که از ابتدا توسط افراد با بصیرت با یک هدف خاص پایه گذاری شد. جشن های مختلفی مثل جشن سده ، جشن مهرگان و... از آن جمله اند که درباره آنها به مطالب عمیقی بر می خوریم.

در عهد عتیق هم از یک سری عبادات چهل روزه یا اختصاص زمانهایی خاص، سخن گفته شده است. هر کدام از های حرام، به نوعی انسان را از یک سری فعالیت ها منع کرده است تا فرصت کند به امور الهی و خودسازی . برای مثال، در ماهی که ضیافت الله است، باید کارهای خاصی را به منزله خودسازی انجام داد و ... همه اینها در عهد عتیق وجود داشته است و این طور نیست که در زمان اسلام برای اولین بار بنا گذاشته شده باشد (این امر در تورات و زبور هم مطرح بوده است). پس بشر این را فهمیده است که نباید همه وقتش را به تلاش برای بقاء و کار و فعالیت بگذراند؛ مثل امروز که دائم می دویم و به هیچ کاری هم نمی رسیم، حتی روز جمعه را هم از دست د ایم و از آن معرفتی که در آن ماه ها و روز های خاص پیش بینی شده بود، فقط یک نام و یک رسم و رسوم خالی از معرفت باقی مانده است.

بعضی ها تصور می کنند خداوند از انجام این مناسک منفعتی می طلبد و هرکس که صرفاً این مراسم را انجام دهد، خدا خوشش می آید و هر کس آن را ترک کند خدا ناراحت می شود؛ در حالی که خدا بی نیاز است که بگوید برای من

کاری را بکنید یا نکنید و منظور از بیان خشنودی یا ناخشنودی خداوند در ادیان این است که انسان بدانند در مسیر کمال چه چیزی برای او مفید یا مضر است. لزوم همه اینها به خودشناسی و خداشناسی بر می‌گردد و این دو از هم جدا نیست.

درباره روزه هم می‌دانستند که انسان وابسته به عادت می‌شود و روزه او را از آن نجات می‌دهد و به احتمال زیاد به بُعد معرفتی روزه واقف بوده . ما ماه رمضان را دوره ترک اعتیاد می‌دانیم؛ چون انسان موجودی عادت‌پذیر است. لذا همه به نوعی معتاد هستیم! هرکدام از ما نرم افزارهایی داریم که هر کدام مصلحتی می‌طلبند (مثلا این نرم افزار که وقتی راه سهل‌الوصولی هست، راه مشکل تر را دنبال نمی‌کنیم). این نرم افزارها در جای خودشان خوب هستند، اما وقتی اندیشه و رفتار ما تبدیل به عادت شود، بد است . اعتیاد می‌تواند جلوی پیشرفت‌های بعدی ما را بگیرد. بنابراین لازم است هر از چند گاهی تمامی سیستم‌های نرم‌افزاری را به هم بریزیم. همانطور که هر چند وقت یک بار برنامه‌های کامپیوترمان را به‌گزینی می‌کنیم و برنامه‌های زائد را دور می‌ریزیم، لازم است به سراغ برنامه وجودمان برویم و سیستم چیدمان نرم افزاریمان را از این جهت زیر نظر گرفته، اصلاح کنیم.

روزه برنامه بهبودبخشی به وجودمان است. در واقع کمک می‌کند تا رنگ تعلق‌ها به سمت بی‌رنگی برود. این ها، هم جنبه ظاهری دارد و هم جنبه باطنی. متأسفانه با گذشت زمان، در رمضان فقط نمودهای ظاهری مثل نخوردن، بیشتر مورد نظر قرار گرفته است؛ درحالی که بخشی از این عادت‌ها، درونی است و نمود ظاهری ندارد. به همین دلیل، در بعضی مذاهب، روزه چشم، روزه زبان، روزه اندیشه و روزه‌های مختلف دیگری هم هست. وقتی زبان ما به بدگویی و به گف های بیهوده عادت کرده است، باید این عادت ترک شود. یکی دیگر از مهمترین روزه‌ها نیز، روزه اندیشه است.

کارشناس : در احکام داریم که دروغ بستن به خدا روزه را باطل می‌کند.

:

بله دروغ گفتن درباره خدا () بخشی از این ماجرا است. ر معنای « » را بدانیم و دریابیم که هر جزئی از اجزای هستی اسمی از اسمای « » است، آن وقت معلوم می‌شود که حتی هتک حرمت به هستی و عدم رعایت تقدس آن هم می‌تواند دروغ بستن به خدا محسوب شود. به هر حال، اختصاص یک ماه در سال برای یک پدیده مهم زمان زیادی نیست؛ شاید کمتر از آن هم منظور را فراهم نکند. اگر منظور حاصل شود، مسیر زندگی انسان عوض می‌شود و گر نه، رمضان با ماه‌های دیگر سال فرقی ندارد.

کارشناس: رمضان تنها ماهی است که نامش در قرآن آمده است و برخی ادعیه و روایات، به مبارک بودن این ماه تصریح دارند. از طرف دیگر، روایات از این سخن می‌گویند که تورات، انجیل، زبور، و صحف ابراهیم نیز در

:

باید با موضوع «ما رمیت اذ رمیت...»: تو تیر نینداختی، من انداختم؛ ... آشنا باشیم، تا رمز این اشاره‌ها معلوم . این همان بحث « - » « - » « - » « - » .
« - » ، انسان به دنبال اهدافی شخصی بوده، در راه این هدف، متکی به تلاش
در وضعیت « - » هدف فرد، خداوند است؛ اما برای رسیدن به این هدف، به
خودش اتکا دارد؛ نه خداوند. « - » هم هدف انسان، خود خداوند است و هم عامل
رسیدن به این هدف، اوست.

به جایی نرسد کس به توانائی خویش الا تو چراغ رحمتش داری پیش
(-) وضعیتی پیش می‌آید که کلام می‌شود کلام او؛ شمشیر بزنی، او زده است؛
تیربزنی، او زده است و ... در واقع از آنجا به بعد محور شدن اتفاق می‌افتد؛ یعنی شخص از اوصاف بشری جدا می
شود و هدفش، قرب او می . وسیله این قرب هم خود او () .
در ماه رمضان این موضوع شدت پیدا می‌کند. اینجا جهش‌های شگفت‌آوری می‌تواند اتفاق بیفتد.
نیست که تورات، انجیل، ...

حالا ما از یک طرف با یک اسم درباره این ماه مواجه هستیم و از طرف دیگر با یک مفهوم خاص از آن که برای
هر فردی می‌تواند معنا پیدا کند. رمضان هر فردی زمانی است که در آن زمان به شکستن رنگ تعلق برسد. ممکن
است موسی در یک جایی به رمضان خودش رسیده باشد و عیسی هم در زمانی به رمضان خودش. یعنی هر کدام در
زمانی توانسته‌اند محور شوند و به رنگ تعلق خود تسلط پیدا کنند.

اگر این اتفاق بیفتد، این ماه و این زمان، خاص می‌گردد و به واسطه هما «مبارک» می‌شود.
اینکه در قرآن می‌گوید: "یا ایها الذین آمنوا، آمنوا" به خاطر آن است که همه چیز منوط به ایمان است. کسی می
تواند به ایمان دوم برسد که این معرفت را درک کرده باشد. کسی که درک نکرده باشد، هرگز نمی . کسی که
صرفاً غذا نخوردن هدف اوست، معلوم است برایش این اتفاق نمی .

کارشناس: روایات متعددی با این مضمون داریم که وای بر کسانی که ماه رمضان را پشت سر گذارند و بخشیده

بخشایش مفهوم دارد. کسی که قدر و منزلت خود را پیدا نکند، محروم مانده است. اگر پیدا کرد، مورد بخشایش
() محسوب می .

برای مثال، ما مکرر به بچه می‌گوئیم درس بخوان. یک روز کارنامه‌اش را می 20. می‌گوئیم آهان،
همین را می . می‌خواستم باسواد شوی، می‌خواستم قبول شوی و شدی. حالا راضی شدم.
این رضایت خدا، نمونه‌ای از رضایت او در قیامت است که قبلا در مباحث معاد راجع به آن صحبت کرده‌ایم.

کارشناس: در متون دینی گفته شده است که در ماه رمضان، شیطان در بند است و نمی‌تواند در انسان نفوذ کند.

اگر ماه رمضان باشد، شیطان نمی‌تواند نفوذ کند. راه مهار شیطان چیست؟ این است که انسان
مستقیم رو به سوی خدا داشته باشد. اگر پشت سرمان یا چپ و راستمان را نگاه کنیم، راه شیطان را باز کرده‌ایم. این
می‌تواند یکی از رمزها درباره چگونگی ورود موجودات غیرارگانیک و شیطان باشد. در این ماه محو شدن پیش می
آید؛ امر خدا به «استقیموا الیه» پاسخ داده می‌شود و معطوف شدن به او پیش می‌آید؛ لذا شیطان و موجودات غیر
ارگانیک نمی‌توانند نفوذ کنند. بنابراین دست شیطان کوتاه است. روح جمعی هم تحت تأثیر آن، نقش خودش را ایفا
می‌کند و برای دیگران هم در این امر مؤثر است.

در باره مبارک بودن ماه رمضان هم، صحبت کردیم؛ اما حالا که صحبت از روح جمعی شد، با این مثال بهتر می
شود به این مطلب پی برد: می‌توان گفت از یک جهت، مثل فصل حراج، که خریدار موقعیت مناسب‌تری برای خرید
دارد و حراج برایش مبارک است، رمضان موقعیت مناسبی برای کسانی دارد که بخواهند از آن بهره
رمضان فصل حراج فیض الهی است. اگر این فیض نباشد، فی نفسه تفاوتی با زمان‌های دیگر ندارد. اما اینکه اعمال
در این ماه متفاوت از ماه‌های دیگر است، مربوط به روح جمعی این ماه است. های دیگر هم افراد روزه می
گیرند، اما فضا، فضای همخوان نیست «یدالله مع الجماعة»، روح جمعی اثر اعمال را تشدید می‌کند. روح جمعی یک
پیامی را باخودش حمل می‌کند. یعنی برکت ایجاد می‌کند. بنابراین، رمضان یک فرصت استثنایی است که اگر کسی از
آن استفاده کند، سود کرده است. پس، لحظه لحظه ماه رمضان برای بعضی افراد مفید است و برای عده‌ای دیگر که
استفاده نمی‌کنند، برکتی ندارد و حتی زجرآور است.

در اصل میان دو مکان و یا دو زمان هیچ تفاوتی نیست و یا به عبارت دیگر، در پیشگاه الهی، همه زمان‌ها و

همچنین همه مکان‌ها یک قدر و منزلت دارند. اما اثر تشعشعاتی ما می‌تواند مکان‌ها را از هم متفاوت کند. حتی اگر روزی ساکن مریخ، ماه یا کره دیگری شویم، باز برای خود پرستشگاه، عبادتگاه و مسجد می‌سازیم. خودمان جایی را انتخاب می‌کنیم. از حالا به بعد این مکانی که به عنوان مسجد، عبادتگاه و ... ساخته‌ایم با جاهای دیگر تفاوت پیدا خواهد کرد و از نظر عرفانی تبدیل به میکده می‌شود؛ یعنی محلی برای توزیع می از خم معرفت الهی می تشعشع ویژه پیدا می‌کند. هر زمانی هم می‌تواند در اثر روح جمعی ویژگی خاصی پیدا کند.

خداوند، لازمان، لامکان و لاتضاد است. بنابراین، خدای اینجا و خدای آنجا نداریم؛ خدای دیروز، امروز و فرد نداریم. "انی معکم اینما کنتم" این است که خدا سلسله مراتبی از تجلیات خود دارد که ما را همراهی می‌کنند. ما نمایندگان و قوانین او هستیم. خدای لاتضاد نسبت به یک زمان یا مکان نظر خاصی ندارد؛ اما قوانینی که در هستی قرار داده است، تفاوت ایجاد می‌کند. بطور کلی آنچه ما را به سمت کمال هدایت می‌کند، صواب است و برعکس. این قانون است. وقتی زمانی مبارک است که ما صواب را رعایت می‌کنیم. زمان برای کسی برکت دارد که در آن رشد و معرفتی پیدا کرده است و البته با توجه به روح جمعی، هرکدام ما در هر زمانی که متحول شویم، فایده اش برای همه بشریت است.

کارشناس: بر اساس تعلیم قرآن کریم، هرکس این ماه را دریافت، باید روزه بگیرد؛ *بَعَثَ اللَّهُ فِي هَذِهِ الشَّهْرِ قَلِيصًا*

:

برای بهره‌مند شدن از ماه رمضان خواست خود فرد تعیین‌کننده است. باید وارد فضای رمضان شویم، تا بهره گردیم. کسی که بخواد، این ماه برایش مثمر ثمر است و بر اساس درکی که خواهد داشت، از روزه گرفتن هم بهره می‌گیرد. این بهره در خود ماه نیست؛ در استفاده از آن است. در همه ادیان اشاره به وابستگی انسان و اثر آن در این زندگی و زندگی پس از م . عادت، باعث وابستگی می‌شود. از طرف دیگر، هرچیزی که عادت شد، ارزش خودش را از دست می‌دهد. عمل متکی به عادت، ارزش و اعتبار ندارد. در هر لحظه انسان برای کاری که می‌کند، باید اختیار کرده باشد در غیر این صورت، کاری که انجام می‌دهد، از روی عادت بوده، فا روزه، عادت و وابستگی را برطرف می‌کند.

کارشناس: « يا «صيام» به معنای توقف است. آب را کد را « می‌گویند و شتری که از خوردن و حرکت باز ایستاده، « . بنابراین « عبارت است از توقف و خودداری از

چه خوردن باشد و چه راه رفتن یا سخن گفتن و
در قرآن کریم آمده است: «کتب علیکم الصیام» یعنی روزه بر شما واجب شد،

:

این واجب شدن روزه برای خدا نفعی ندارد؛ بلکه توصیه‌ای ضروری برای انسان است. یکی از دلالتش این است که به هر حال انسان به یک اصلاح نرم افزاری نیاز دارد که آن برنامه اصلاح نیز برایش تدارک دیده شده است. هدف ادیان از عهد عتیق این بوده که نوعی ضد ضربه شدن و معرفت خاصی و پوشش و حفاظ خاصی را برای انسان ایجاد کنند و محافظت‌های الهی را به ارمغان بیاورند. مثلاً وقتی که یک معتاد قصد ترک اعتیاد دارد، او را در یک اتاق می‌گذارند و دو سه هفته‌ای به او مواد مخدر نمی‌دهند. بعد از سه هفته برنامه‌اش تغییر می‌کند. در رمضان هم غذا طبق برنامه قبلی به بدن نمی‌رسد تا برنامه دیگری اجرا شود.

انسان مانند ضحاک مار دوش است و مارهای روی دوش او ذهن و روان هستند. گر به این مارها غذا ندهیم؛ یعنی طبق عادت نظرشان را تأمین نکنیم، ما را آزار می‌دهند. برای مهار این دو باید برنامه داشته باشیم و گر نه اوضاع بدتر می‌شود. این برنامه «اگر این ...» در درون خود ما هست. روزه باعث شکستن همه این برنامه‌های شرطی می‌شود.

کارشناس: در ادامه آیات مربوط به روزه (آیات 183 187) : «فاذا سئلک عبادی عَنّی فائِی قریب أجیب ودعوة الداع اذا دعان...» - وقتی بندگان من از تو سراغ مرا می‌گیرند بگو من نزدیک هستم به هر صدا کننده ای که مرا بخواند، پاسخ می‌دهم پاسخ درخواست را از من بخواهید و به من اطمینان کنید.
« وقتی با حرف » « بکار می‌رود یعنی به دنبال چیزی گشتن. «سأل عنی» یعنی دنبال من می‌شود. یعنی آنهایی که دنبال من هستند جواب می‌گیرند.

:

در فرهنگ ما این اشکال وجود دارد که وقتی گفته می‌شود دعا کنید، یاد بدهکاری‌ها و کمبودهای خودمان می‌افتیم. چیزی که باید درخواست شود، روزی آسمانی است که بغیر حساب است و کمیت پذیر نیست. گنجینه‌های فضل و دانش و عشق الهی بی انتهاست و درآیه شرطش کنار خودش آمده است. می‌گوید [] مرا بخوانید (و جویای من باشید) [این خواسته] را می‌دهم.

کارشناس: در متون روایی، روزه حفاظی در برابر آتش دوزخ معرفی شده است.

:

این که گفته شده روزه حفاظ شما از آتش دوزخ است، می‌تواند معانی مختلفی داشته باشد. برای مثال، اعتیاد آتش است و این برای انسان، نوعی دوزخ است. حتی اعتیاد به یک جای! برای کسی که وقتی جای نخورد، سردرد می‌گیرد، این همان آتش جهنم است؛ گرچه جهنمی کوچک! و اگر اعتیاد به مواد مخدر باشد جهنمی بزرگتر است. منظور از آتش دوزخ می‌تواند آتش ناشی از جهل هم باشد. مثلاً در جایی که می‌گوییم: «ذَلَّصْنَا مِنَ النَّارِ يَا رَبِّ» و کلام آتش است؟ اگر بگوئیم آتش جهنم (اخروی)، یعنی فرد از ترس جهنم دعا می‌کند؛ در حالی که انسان آزاده از ترس جهنم دعا نمی‌کند و خواسته او رهایی از آتش جهل و دوری از خداوند است.

در مورد حفاظ هم باید گفت: های دائمی داریم که مثل زره برای سرباز عمل می‌کنند؛ ولی حفاظهایی هم هستند که همان طور که سپر در موقع حمله دشمن به‌کار گرفته می‌شود، عمل می‌کنند. این سپر در هنگام مبارزه به صورت موردی و در مواقع ضروری به‌کار گرفته می‌شود. حفاظهای عبادی مثل زره است برای یک سرباز رسمی که باید همیشه این زره را به تن داشته باشد و گرنه سرباز رسمی نیست، افراد با ایمان نیز، چون ایمان دارند، بالطبع حفاظی هم دارند.

تجربه نشان داده است همه کسانی که بدون حفاظ لازم، وارد درک مفاهیم معرفتی شده‌اند و عمیقاً پیش رفته مورد حمله قرار گرفته. این حملات به ذهن و روان آنها، گاهی باعث شده است که یک جایی تعادل خودشان را از دست بدهند. کم نیستند کسانی که در تیمارستان‌ها بستری هستند و وقتی بیوگرافی آنها را مطالعه می‌کنیم، می‌بینیم در ای از زندگی‌شان به شدت به مسائل نماز، قرآن و... توجه نشان داده‌اند؛ بدون این که از حفاظ الهی برخوردار

الآن برای ما این دستورالعمل وجود دارد که بدون حفاظ وارد حلقه () نشویم و دیگر اینکه

می‌دانیم از اقطار آسمان‌ها نمی‌توانیم بگذریم مگر با حفاظ. ها همان صندوق‌های اطلاعات هستی ()

هستند. هر گاو صندوقی نگهبانی دارد. این گاو صندوق‌ها طوری طراحی شده‌اند که فقط کسانی بتوانند به آنها دسترسی پیدا کنند که با حساب و کتاب حرکت کرده باشند. " یا سلطه و تسلط؛ مجموعه ای از آگاهی‌ها و حفاظهای خاصی است که سلامت رسیدن به آن گاو صندوق‌ها را ضمانت کند.

ه دلیل وجود این قانون است که نزدیک شدن به شبکه مثبت، باعث تحریک شبکه منفی می

و اگر به شبکه مثبت نزدیک بشویم، شبکه منفی ما را راحت نمی‌کند. برای مثال، همین که قرآن را باز کنیم، شبکه

منفی حساس می‌شود. اگر ببیند فقط روخوانی می‌کنیم و دنبال معرفتی نیستیم، زیاد حرکتی نمی‌کند؛ اما اگر ببیند به

دنبال معرفت و کشف رمز و ... هستیم، به‌طور جدی تهدید می‌کند و چون از اقطار سموات می‌خواهیم بگذریم، به ما

یورش می‌کند.

نکته مهم این است که کسانی دارای حفاظ می‌شوند که هم هدف کمال دارند و هم در مسیر کمال متکی به هستند. یعنی آنهایی که «
« ند، آنچنان خدا آنها را هدایت می‌کند و به آنها حفاظ می‌دهد که بتوانند عبور کنند. افرادی که نتوانسته‌اند عبور کنند و در بالا درباره آنها صحبت کردیم، » - «
تفاوت اساسی در « - « - « در میزان تسلیم آنها است.
اگر از طرف رب اتصالی برقرار شود، انسان حفاظت می‌شود و گر نه آسیب می‌بیند.
(این را هم باید گفت که وقتی از شبکه منفی بحث می‌شود، تصور همه این است که شیطان در برابر خدا قرار . این به آن معناست که خدا ضدی دارد؛ تعامل پذیر است و برای اثبات خودش تلاش می‌کند. در حالی که هر چیزی که از جهان تک‌قطبی به جهان دوقطبی آمده، دوگانه شده است: عشق الهی، عشق شیطانی، شهوت الهی، شهوت شیطانی، حلقه، حلقه تضاد است. به همین دلیل، هوشمندی هم مانند یک نور بی‌رنگ که اگر از یک منشور بگذرانیم، طیف رنگی ایجاد می‌کند، در جهان دوقطبی تبدیل به دو رنگ مختلف شده است: مثبت و منفی .
این مثبت و منفی هر دو از خودش، یعنی از خدا آمده . اگر بگوئیم از دو منشأ است، به دوئیت قائل می‌شویم که

در دو جهان غیر خدا هیچ نیست هیچ مگو غیر که آن هیچ نیست
و هر کدام از شبکه مثبت و منفی برای خود کارهایی می‌کنند.
چون که بی رنگی اسیر رنگ شد موسی با موسی در جنگ شد
در هر دو شبکه حفاظ هست و هم شبکه مثبت و هم شبکه منفی برای خود اهداف و استراتژی خاص دارند و در
هایی را اتخاذ می‌کنند. گاهی شبکه منفی به نوعی ما را فریب می‌دهد که مثلاً، قدرت یعنی کرامت. ممکن
است کسی 50 سال از روی آتش این طرف و آن طرف برود و همه فرصت و سرمایه زندگی را از دست بدهد. وقتی
از او می‌پرسند چه می‌دانی؟ ناتوان است. پس شبکه منفی از ابزارهای مختلف استفاده می‌کند که یکی از آنها موجود
غیر ارگانیک است. پیش‌گوئی، ذهن‌خوانی و... به کمک موجودات غیرارگانیک و یا مستقیم از طریق شبکه منفی
انجام می .)

کارشناس: از معصومین () نقل شده است که روزه زکات بدن است.

:

قبلاً گفته ایم که زکات نوعی مراوده با هستی است. یعنی در ازاء هر چه از هستی می‌گیریم، باید بخشی از آن یا چیزی که به آن مربوط می‌شود را به هستی برگردانیم: زکات اندیشه، زکات مال، زکات فرزند خوب، زکات بلوغ فکری و هر چه به ما بخشیده شده است. زکات بدن این است که در ازاء این که در طول سال از ... استفاده می

کنیم، به اندازه یک ماه از آن را به نیازمندان برگردانیم. یعنی در یک ماه حداقل 30 وعده غذایی را که بدن ما از آن تغذیه می‌کرده است، صرفه جوئی کنیم و آن را به کسانی برگردانیم که ناتوان هستند. فایده‌ای که این کار برای خود بدن دارد، این است که بعد از 11 ماه تمام برنامه‌های نرم‌افزاری آن به هم می‌ریزد تا به چرخه اطلاعاتی معیوب و عادات ما اجازه تداوم ندهد. زیرا عادات و چرخه اطلاعات معیوب باعث ایجاد منافذی بین کالدهای در هم پیچیده وجود ما می‌شود که محلی برای نفوذ موجودات غیر ارگانیک خواهد شد.

توجه به نکته اول، برای کسی که 11 ماه نگاهی به اجتماع نداشته است، ماه روزه فرصتی است تا به جامعه (که نسبت به آن بدهکار است) توجه کند و بخش صرفه جویی شده از روزی خود را به آن بپردازد. این جنبه اجتماعی روزه است که بخشی از حق معلوم فقرا از اغنیاء حاصل شو. در قدیم که جوامع انسانی در روستاها یا شهرهای کوچک بود، همه با همدیگر نوعی تعامل داشتند. فقرا و گرسنگان هم به نوائی می‌رسیدند. این تعامل در جامعه تعادل ایجاد می‌کرد و جامعه را از حسرت‌زدگی مصون نگه می‌کرد. در جامعه حسرت زده تشعشع منفی وجود دارد که روی همه افراد جامعه اثر می‌گذارد؛ چون در روح جمعی انعکاس پیدا می‌کند و تشعشع آن، همه را در بر می‌گیرد. مثل هم اکنون که خیلی‌ها ثروت دارند ولی انگار ندارند؛ چون احساس خوشبختی نمی‌کنند.

روزه جنبه مهم دیگری هم دارد که جنبه معرفتی آن است. این که بگوئیم خدا روزه ما را قبول کند یعنی چه؟ یعنی گرسنگی ما را خدا قبول کند؟! قبول کردن خدا یعنی رسیدن به همان خشنودی او که راجع به آن صحبت شد.

زمانی روزه ما را قبول می‌کند که رشدی بکنیم. او بی‌نیاز مطلق است و نیازی به طاعت ما ندارد. روزه باید برای ما تحول و پختگی ایجاد کند.

کارشناس: شب قدر یکی از شب‌های ماه رمضان است و درباره فضیلت آن بسیار تذکر داده شده است. آیات شریفه قرآن که «و ما ادریک ما لیلہ القدر * لیلہ القدر خیر من الف شهر» مشهورترین این اشارات است.

:

لیله القدر مرکز ثقل رمضان است. ما در شب نا آگاهی قرار داریم. انسان را در این ظلمت قرار داده ظلمت، خودش را به نور برساند. در این ظلمت و تاریکی است که ما باید به قدرشناسی (شناخت قدر خود و هستی) برسیم. یعنی باید از ظلمت به سوی نور حرکت کنیم (من الظلمات الی النور). اگر در روشنائی چراغ ببینیم که هنر نیست. هنر این است که در ظلمت (تاریکی شب) بتوانیم گمشده خود را پیدا کنیم. یعنی راهمان به سمت نور را بیابیم. آنچه در عالم هستی وجود دارد قدر و منزلتی دارد و قرار است ما این قدر و منزلت را که منجر به درک قدر الهی می‌شود، در ظلمت و تاریکی پیدا کنیم. آنجا که خداوند به ملائکه فرمود: «انی اعلم ما لاتعلمون»، اشاره به همین افتخار آفرینی بود.

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند و اندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند

چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی آن شب قدر که این تازه براتم دادند

قرار است به آب حیات برسیم که همان آگاهی الهی است و قرار است در آن ظلمت شب به آن دست پیدا کنیم. هنر ما این است که ما را در این ظلمت قرار داده اند و ما در این ظلمت می‌توانیم آب حیات را پیدا کنیم. آب حیات، همان آگاهی است که می‌تواند مسیر نور را به ما نشان بدهد. پس چه چیزی باید پیدا کنیم؟ آب حیات. اگر آب حیات پیدا شود، چه می‌شود؟ مسیر زندگی انسان عوض می‌شود و به سلامتی دل و اندیشه دست می‌یابد (سلام هی حتی مطلع شود). برای رسیدن به این آگاهی، باید ارتباط انسان (به عنوان یک جزء) با عالم ملکوت (به عنوان کل)

باید فضایی به وجود بیاید تا این اتفاق خاص بیفتد. آن فضا و شرایط که انسان را برای رسیدن به قدر مهیا می‌کند، به همین دلیل، قدر در دل رمضان است.

هر لحظه‌ای اعم از شب و روز می‌تواند ليله القدر باشد؛ چه در ماهی که رمضان نام دارد و چه در ماه‌های دیگر.

لیله القدر برای هر کسی زمانی است که به شناخت منزلت خود و هستی پی برد و قدر الهی را درک کند. خاصی را در ماه رمضان به این نام قرار دادند؟ به خاطر اینکه رسیدن به قدر در رأس اهداف رمضان است و به این ترتیب، همه حداقل سالی یک بار به یاد این می‌افتند که باید به شد

تا آماده جهش شود. کسی که ترک اعتیاد و وابستگی کرده، برای این جهش آماده

ماه رمضان و ليله القدر گردش دارد و در همه فصول و همه ایام قرار می‌گیرد. خود این چرخش و حرکت در فصول مختلف نشان می‌دهد که برای رسیدن به تحول مورد نظر، نباید خودمان را به زمان خاصی محدود کنیم. ممکن است یکی از طرفندهای شیطان این باشد که ما را معطوف می‌کند به شبی خاص؛ به طوری که فکر می‌کنیم فقط در این شب امکان دریافت فیضی خاص است و یا با دید فیزیکی منتظر مواجهه با ملائکه هستیم و وقتی صبح شد و دیدیم خبری نشد، می‌گوییم خوب! شب قدر امسال هم گذشت. به این ترتیب، تا سال بعد در غفلت به سر می‌بریم و شاید سال‌های سال، به همین صورت، رمضان را از دست بدهیم. در صورتی که ماه رمضان و شب قدر پیامبر (که در آن قرار گرفته است)، برای ما یک یادآوری است تا با استفاده از برکاتی که روح جمعی در این زمان‌ها ایجاد می‌کند، به رمضان و شب قدر خودمان برسیم. بنابراین، اگر این ایام و این شب‌ها گذشت و به معرفتی که باید می‌رسیدیم، نرسیدیم، نباید فکر کنیم که در زمان‌های دیگر نمی‌توانیم به نتیجه برسیم.

به نام خدا

قاله‌ای کوتاه از مباحث مطرح شده سایمنتولوژی

IQ – WQ

آن چه از بررسی تعریف صاحب نظرانی همچون گاردنر، هیلگارد، کسلر و... از هوش بر می‌آید، آن است که همگی «هوش» را قابلیت بهره‌گیری از نرم‌های وجودی تعریف می‌کنند.

توانمندی‌هایی نظیر: استدلال، استنتاج، استقراء، تداعی، تجسم، محاسبه، آمار، تخمین، تجزیه و تحلیل، فهم، قیاس، ارزیابی، تشخیص، تصمیم، استنباط، طبقه‌بندی، تطابق، به کارگیری حافظه، چیدمان اطلاعات، احساس زمان، کشف استدلالی، تحقیق و جستجو، بهره‌گیری از اطلاعات فیزیکی و حواس پنجگانه، بهره‌گیری از تعقل انتزاعی، مدیریت بحران، پرسشگری، آزمون، درک مکانی بصری، شناسایی رنگ، خط، فرم، فضا و تجسم و باز نمایی گرافیکی، مهارت به کارگیری کل بدن برای بیان افکار و احساسات و سهولت در به کارگیری اندام برای تعادل، چالاکي، هماهنگی، قدرت، انعطاف پذیری و سرعت، توانایی درک، تشخیص و تبدیل و اجرای اشکال موسیقی که مستلزم شناسایی ریتم، ارتفاع یا ملودی، طنین یا رنگ مایه یک موسیقی است، توانایی درک و تمایز حالات روحی مقاصد، انگیزه‌ها و احساسات دیگران که مستلزم شناخت حالات چهره، صداها، اشارات و دیگر نشانه‌هاست و توانایی تحت تأثیر قرار دادن گروهی از مردم، شناخت خود و توانایی‌ها و محدودیت‌ها و حالات درونی، مقاصد و انگیزه‌ها، خُلق و خو، تمایلات، خویشتن داری، انضباط، ادراک و عزت نفس، مهارت در شناخت و طبقه بندی گیاهان جانوران و محیط پیرامون، قدرت به کارگیری لغات به صورت شفاهی و کتبی، مهارت کنترل هیجانات نظیر خشم، شادی، غم و ترس و توانایی برقراری ارتباط مطلوب با دیگران در هر یک از این حالات و توانایی موقعیت‌گزینی، خود پنداری، درک معنی مرگ، زندگی، سرنوشت، عشق و هنر.

در ایده آل نظام‌های آموزشی، هدف نهایی پرورش انواع هوش با تعریف رایج و مصطلح فوق است در حالی که تمامی آن چه بر شمرديم، مصادیق گوناگونی از « » هستند.

تجربه تاریخ نشان داده است که پرورش و توسعه « » در وجود افراد جامعه منجر به برتری طلبی نسبت به دیگران، هیجانات کاذب و انباشت انرژی و نا آرامی درونی و عدم تعادل می‌شود و افراد باهوش یا تیزهوش با اصطلاح روان‌شناسان و در حقیقت افرادی که « » پرورش یافته‌ای در اختیار دارند، برای کنترل هیجانات و تنوع طلبی‌ها و میل افسار گسیخته برای تجربه‌های جدید، به هنجارهای رفتاری روی می‌آورند و حتی به روان‌گردان‌ها یا مواد اعتیاد آور محرک و مخدر مبتلا می‌شوند.

آیا پرورش انواع هوش مصطلح، منجر به تکامل انسان شده است؟

تجربه نشان می‌دهد که در طول تاریخ، هر چه هوش ظاهری بشر بیشتر شده است، گرایش‌های ناهنجار، راه‌های خطا و مسأله آفرینی و ایجاد معضل و بحران برای بشریت نیز بیشتر شده است.

روان‌شناسان در ابتدا با تعریف هوش هیجانی سعی کردند این آسیب را جبران نمایند. سپس با اضافه کردن انواع جدیدی از هوش تحت عنوان «هوش معنوی» «هوش وجودی» که متوجه مفاهیمی نظیر مرگ و زندگی است، سعی

در تکمیل تعریف خود نمودند.

اما این نقیصه عمیق در نگرش تئوریک روان شناسان، با اضافه کردن چند نوع هوش، مرتفع نخواهد شد. برخی نیز سعی کردند با تلفیق آموزه‌های دینی، تیز هوشان مصطلح خود را به بینشی تجهیز نمایند تا بلکه بتوانند برای کنترل هوش ظاهری آن‌ها از سوق به سمت ناهنجاری بهره بگیرند؛ در نتیجه به تعریف اصطلاحاتی نظیر بصیرت و روشن بینی روی آوردند. اما حقیقت این است که انسان با به کار گیری قابلیت‌های ذهنی، روانی و جسمی خود، راهی به کمال خواهد داشت. هم چنان که سال‌ها تلاش، منجر به شناخت انسان از عملکرد ذهن و روان گردید، کشف قابلیت‌های وجودی نیز مستلزم پژوهش و تجربه نظریه‌های جدید خواهد بود.

از آن جا که اصطلاح هوش از سوی روان شناسان مصطلح شده و از منظر وسیع‌تر، آن چه ذیل این واژه تعریف می‌شود تنها متضمن معنی خرد یا عقل (Wisdom) است، در این مقاله، هوش مصطلح روان‌شناسان را که به ظاهر افراد باز می‌«هوش ظاهری» یا قابلیت بهره‌گیری از عقل می‌نامیم.

«هوش باطنی» چنین تعریف می :

قابلیت ایجاد، به وجود آوردن چیزی که وجود ندارد، آن چه از خارج ذهن و از طریق گیرنده‌های () فزادهدنی رخ داده، الهامات بشری را پدید می‌آورد و سبب رویت و شهود در خواب و بیداری می‌شود، بهره‌گیری از گیرنده‌های فزادهدنی، توانایی استخراج اطلاعات طبقه بندی شده و محرمانه هستی، انگیزش ایجاد ذوق و عشق.

منشأ پیدایش علوم و کشف اولیه اختراعات و ابداعات، محصول اشتیاق یا بصیرت و روشن بینی حقیقی که در طول تاریخ با شیوع تیز هوشی ظاهری، رو به افول نهاده است، شهود و اشراق، نوآوری حقیقی، بهره‌مندی از اطلاعات الهامی، مستقل از تلقین و شرطی شدن و عامل کنترل هیجانات کاذب.

با فعال شدن سنسور فزادهدنی، مغز نیز که نقش مترجم را بعهده دارد، در دریافت و ترجمه فعال‌تر می .

افراد با تیز هوشی باطنی بسیار فعال‌تر از دیگران است. هوش باطنی، خفته و بالقوه است و برای فعال شدن و بالفعل در آمدن نیازمند محرک و انگیزه است. فعال شدن آن نیز موجب پرورش عقل و کشف استعدادها و غیر کاذب می . بر خلاف هوش ظاهری که فعالیت آن به حواس پنجگانه مربوط است، هوش باطنی با درک جهان پیرامونی به عنوان تجلیات ارتباط دارد و جمال الهی، هوش باطنی خفته را بیدار می .

قانون حکمت هوشمندی هستی، به واسطه‌ی هوش باطنی فعال درک می‌شود و این هوش تابع اصل وحد

گوناگونی و تنوع می . از این منظر همه انسان‌ها با هوشند، چرا که هر انسانی قابلیت دریافت شهودی را دارد و صرفاً لازم است سنسورهای شهودی وی در بخش ذهن فعال شود تا هوش نهفته در انسان نیز بیدار شود. به دنبال این فرآیند، نیم کره راست مغز نیز ترجمه‌ی دریافت‌های آستانه‌ی درک فزادهدنی را به زبان جسم انجام داده و پدیده‌ی الهام، خلاقیت و ایجاد رخ می‌دهد است. این پدیده در لحظه‌ی وقوع نیاز به زمان نداشته و نزدیک به صفر ثانیه رخ داده و همچنین پدیده‌ای فرازبانی بوده، در لحظه‌ی وقوع، وابسته به زبان انسان نیست و پس از دریافت است که فرد دریافت کننده آن را به زبان خود بیان کرده و یا با علایم و نشانه‌ها آن را ثبت می‌کند (های موسیقی که پس از الهام گرفتن به آهنگساز کمک می‌کند تا این الهام ثبت شود).

نیم کره راست مغز کانون ترجمه‌ی آفرینش‌های هنری و تجسمی توسط مغز نیز هست. با فعال شدن هوش باطنی در «گیرنده‌های فrazدھنی»، تراوشات فردی انسان‌ها بروز پیدا می‌کند و انسان دیگر تنها در معرض تراوشات عاریه‌ای نخواهند بود. بدین ترتیب استعدادهای ذاتی مبتنی بر خلاقیت نیز کشف و پرورش می‌یابد و افراد از بروز های القایی یا کاذب مصون خواهند بود.

همچنین فعال شدن هوش باطنی سبب کنترل هیجانانگ، ذخیره انرژی و مهار فعالیت‌های زاید و کنترل عقل تنازع بقا می . هوش باطنی زمینه ادراکاتی پیرامون حقیقت هستی، فلسفه خلقت، تولد، مرگ و مفهوم کمال خواهد بود. با این هوش، فاعلیت‌ها به قابلیت‌ها نزدیکتر می‌شود و در صد خطا برای شناسایی افراد خلاق پایین می‌آید و در نتیجه بازده آموزش و پرورش نسل جدید افزایش می‌یابد. «حافظه محوری» «نمره محوری» جای خود را به «خلاقیت محوری» می‌دهد. از اینرو بازیگوشی و بعضی از موارد بیش‌فعالی افراد، تفسیر جدیدی پیدا می‌کنند و روشن می‌گردد که اتلاف انرژی در افراد خلاق به دلیل تطابق نظام آموزشی با فعالیت ذهنی ایشان است. بدین ترتیب نظام آموزشی برای دریافت‌های افراد خلاق از گیرنده‌های فrazدھنی که در بعضی موارد موجب بیش‌فعالی و عدم گنجایش آن‌ها در لت قابل می‌شود و در این نظام آموزشی، فقدان خلاقیت ضعف به شمار می‌آید، نه عدم دسترسی سریع و آسان به ماشین حافظه که در نظام کنونی حرف اول را می‌زند و کسی موفق است که حافظه‌ی خوبی داشته

در نظام آموزشی کنونی، اصولاً بازیگوش‌ها ترد شده، مطلوب تلقی نمی و ارزیابی دقیقی از بازیگوشی وجود ندارد، در حالی که در این نگرش اغلب بیش‌فعالان و بازیگوشان به دلیل فعال بودن سنسورهای فrazدھنی آن‌ها و مشغولیت‌های ذهنی در خلق و ایجاد، دچار ناآرامی، بی‌قراری و عقب ماندگی در یادگیری مصطلح می . نکته‌ی مهم این است که بار خلاقیت در زمینه‌های گوناگون، هرگز بر دوش کسانی که نمره بیست گرفته چرا که شکوفایی خلاقیت و فعال شدن هوش باطنی می‌تواند منجر به نمره بیست شود، اما نمره‌ی بیست الزاماً منجر به خلاقیت نمی .

به طور خلاصه، فقط نظام خلاق است که منجر به بصیرت می‌شود و زمینه‌ی نیل به سوی کمال را به وجود می‌دهد. بدین ترتیب جرایم به حداقل رسیده، انسان‌ها استقلال اندیشه و آزادی عمل خود را به دست می . واقعیت این است که انسان کنونی با خلق، ایجاد و آفرینش‌آشنایی دارد اما با کانون فعالیت‌های نرم‌افزاری خود در زمینه‌ی پردازش خلاقیت و دریافت‌های ذهنی از طریق سنسورهای فrazدھنی‌آشنایی نداشته، تفسیر شفافیت و روشنی از ی عملکرد آن را کشف نکرده است.

به طور خلاصه آن چه بهره‌ی هوشی تلقی می IQ نمایش داده می‌شود، در این جا آن را کمیت و مقدار عقل یا Quantity Wisdom می‌نامیم. در حالی که میزان هوش را که در واقع میزان خلاقیت و قابلیت ایجاد می «میزان هوش» نامیده که در واقع کمیت‌پذیر نبوده، بلکه کیفیتی است و نمی‌توان به آن عدد داد. این کیفیت را با IQ یا (Intelligence Quality) نشان داده، بدین ترتیب مصداق مورد سنجش WQ و ملاک واقعی خلاقیت به معنی میزان ایجاد و خلق IQ خواهد بود.

سی سال تجربه دستاوردهای نوین در فرادرمانی، نشان می‌دهد راه فعال شدن هوش باطنی به کلی از راه‌های پرورش هوش مصطلح یا هوش ظاهری، متمایز است. فعال شدن هوش باطنی معادل امکان دریافت الهام، اشراق و شهود است که طی سال‌های اخیر دستاوردهای بی نظیر داشته است. نظیر:

ایجاد و نگرش شکل‌گیری نسبت به هستی و زندگی که موجب کمترین اضطراب، بیماری روانی و بیماری ذهنی می‌گردد و با دسترسی به حقایق، ناهنجاری شخصیتی سامان می‌یابد و تمایلات منفی دور می‌ماند. جمله عینی‌ترین ثمرات آن، بروز ذوق شعری در طیف وسیعی از افراد است که سابقه‌ای در این باب نداشته. از این منظر « نیز قابلیت به کارگیری نرم‌افزاری در وجود فرد تعریف می‌شود که نسبت به بقیه نرم‌ها از امتیاز ویژه‌ای برخوردار است. بدین ترتیب تحریک بیرونی یک نرم‌افزار که منجر به استعداد کاذب یا استعداد القایی می‌شود، نامطلوب تلقی می‌شود و منجر به شکوفایی زمینه‌های بالقوه در وجود فرد نخواهد شد. در این نگرش مهارت عبارت است از بهره‌گیری از حافظه ناخود آگاهی و خودکار شدن آن در خدمت عقل، مهارت‌های جسمانی، ذهنی، روانی، جسمی، جسمی-ذهنی، ذهنی روانی و جسمی روانی. همچنین حافظه بخش ماشینی ذهن است و معادل هارد کامپیوتر. بنابراین حافظه نه جزئی از عقل است و نه جزئی از هوش. یعنی در واقع مستقل از هوش ظاهری و هوش باطنی بوده، صرفاً سیستم ضبط وقایع و مفاهیم است. البته بدون حافظه عقل معنی ندارد چرا که با نبود حافظه، هیچ نرم‌افزاری قادر به فعالیت نیست. حافظه دارای انواع: بینایی، شنوایی، چشایی، بویایی و بساوازی است و به واسطه‌ی این نوع از حافظه، تصویر، صدا، بو، مزه، حجم و سطح و ... تداعی می‌ماند. حافظه مغزی، حافظه خود آگاهی، حافظه ناخود آگاهی و ... اقسام دیگر حافظه. همان گونه که حواس پنجگانه، ورودی‌های ذهن انسان را از طریق جسم و مغز تشکیل می‌دهند، گیرنده‌های ذهنی و فرادهنی، نیز اطلاعاتی را به ذهن مخابره می‌کنند. سنسور فرادهنی طی فرآیندی فعال می‌شود و منجر به هوش باطنی می‌ماند. اما سنسور ذهنی که قابلیت تشخیص خارج از آستانه‌ی درک فیزیکی را دارد نیز یکی از مجراهای ورودی ذهن را شکل می‌دهد. بخشی از آن چه در خواب مشاهده می‌شود، مربوط به گیرنده‌های ذهنی هستند که از گیرنده‌ها و حافظه‌ی ذهنی بهره می‌گیرند. مثال دیگری در همین راستا آستانه‌ی درک فیزیکی چشم است. می‌دانیم که چشم، قدرت تشخیص جداگانه‌ی فریم‌های فیلم سینما را ندارد؛ اگر کسی در اثر ممارست به این مهارت دست یابد، به این معنا نیست که سنسورهای فیزیکی چشم ناظر به تشخیص یک فریم از فیلم نایل شده است بلکه گیرنده‌های درک ذهنی فرد است که این تشخیص را به ذهن مخابره نموده، ذهن نیز آن را به مغز ارسال می‌کند و پس از آن ناظر نسبت به این تشخیص آگاه می‌ماند. همچنین در مورد صداهایی که خارج از آستانه درک فیزیکی گوش انسان قرار دارند و افرادی قادر به تشخیص این دسته از اصوات می‌مانند، ی از درک ذهنی این افراد است.

ادامه دارد

محمد علی طاهری



طب مکمل و جایگزین (CAM)

به نام خدا

این ذوق و سماع ما، مجازی نبود وین وجد که می‌کنیم، بازی نبود
با بی خردان بگو که ای بی خردان بیهوده سخن به این درازی

فهرست:

- طب مکمل و جایگزین (CAM) چیست؟
- ارایه‌ی خدمات طب جایگزین و مکمل CAM در بیمارستان‌های آمریکا
- تحقیقات برای استفاده از طب جایگزین و مکمل CAM
- چکیده‌ای از گزارش سازمان جهانی بهداشت وابسته به سازمان ملل متحد در ارتباط با طب مکمل و جایگزین CAM
- سیاست کشورهای جهان در قبال طب مکمل و جایگزین CAM
- چرا طب مکمل و جایگزین؟

طب مکمل و جایگزین (CAM) چیست؟

هر روش درمانی که خارج از محدوده‌ی روش‌های درمانی پزشکی جدید باشد، طب مکمل و

جایگزین و یا به اختصار **CAM** نامیده می‌شود (CAM) Complementary and

Alternative Medicine).

NCCAM یا مرکز ملی طب مکمل و جایگزین آمریکا که از مراکز وابسته به وزارت

بهداشت (HSS) و مرکز ملی بهداشت (NIH) کشور آمریکا می‌باشد و با سازمان جهانی بهداشت

سازمان ملل متحد در این زمینه همکاری نزدیک دارد، CAM به شاخه‌های زیر تقسیم نموده است:

- **انرژی درمانی – Energy Therapies**
در این روش درمانی از حوزه‌های انرژی برای درمان بیماران استفاده می‌شود. از نمونه‌های این روش می‌توان از ری کی (REI KI)، کی گونگ (Qi Gong)، درمان از طریق لمس با ... (Touch Therapeutic) .

- **درمان از طریق حرکت دادن اعضای بدن – Manipulative and body based**
از نمونه‌های این روش می‌شود (massage)، کاپروپراکتیک (Chiropractic) . . .

- **سیستم‌های پزشکی جایگزین – Alternative Medical Systems**
این سیستم‌ها تئوری و روش‌های درمان مخصوص به خود را دارند که با پزشکی جدید تفاوت بنیادی دارند. : هامیوپاتی، داروهای سنتی چینی ((Traditional Chinese Medicine (TCM) ...

- **درمان بیماری‌های جسمی از طریق ذهن- Mind-Body Interventions**
در این سیستم با تکنیک‌های مختلف سعی در بالا بردن ظرفیت ذهن در تاثیر گذاری بر عملکرد جسم و در نهایت درمان دارند. از نمونه‌های این روش می‌توان از مدیتیشن (Meditation) (prayer)، درمان ذهنی (Mental Healing)، استفاده از هنر و موسیقی برای درمان و... .

نکته‌ی مهم: مطابق این تقسیم بندی، فرادرمانی در این شاخه قرار می‌گیرد.

- **درمان بیولوژیکی Biologically Based Therapies**
در این نوع درمان از گیاهان دارویی، مواد غذایی و ویتامین‌ها برای درمان بهره برده می‌شود. از نمونه‌های این روش می‌توان از درمان از طریق مکمل‌های غذایی (Supplements Dietary) بی گیاهی و.. .

:

سازمان جهانی بهداشت سازمان ملل متحد
مرکز تحقیقاتی **NCCAM** زیر نظر وزارت بهداشت و سازمان ملی بهداشت آمریکا

CAM What Is :

ارایه‌ی خدمات طب جایگزین و مکمل **CAM** بیمارستان‌های آمریکا

- بر اساس آخرین مطالعات انجام شده در سال 2005 **1400** بیمارستان در سراسر کشور آمریکا خدمات طب جایگزین و مکمل **CAM** را به مراجعین خود ارائه کرده .
- 1400** بیمارستان (**27** از بیمارستان‌های آمریکا) از بیمارستان‌هایی که در این مطالعه مورد بررسی قرار گرفته‌اند، حداقل یکی از روش‌های درمانی **CAM** را ارائه کرده . محبوب‌ترین های درمانی **CAM** که در این بیمارستان‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرند، عبارتند از:
- انرژی درمانی (Therapeutic Touch)
 - استفاده از یوگا (yoga)، تای چی (Tai Chi)، کی گونگ (Qi Gong) که در این روش از انرژی Qi برای درمان استفاده می .
 - ماساژ درمانی
- بر اساس این گزارش...
- **61** درصد از بیمارستان‌هایی که روش‌های درمانی **CAM** را ارائه کرده دلیل آنرا تاثیر گذار بودن این ها اعلام کرده .
 - **87** درصد بیمارستان‌ها دلیل آنرا بخاطر درخواست و علاقه بیماران اعلام کرده .
 - **81** درصد بیمارانی که از **CAM** در این بیمارستان‌ها بهره برده اند که **37** درصد آن را بیمه‌های خدمات درمانی متقبل شده .

:

مرکز تحقیقاتی **NCCAM** زیر نظر وزارت بهداشت و سازمان ملی بهداشت آمریکا

Offerings in U.S.Hospitals **CAM** :

تحقیقات برای استفاده از طب جایگزین و مکمل **CAM**

مرکز ملی سرطان کشور آمریکا از دهه 1940 مطالعات خود را بر روی تاثیر **CAM** سرطان آغاز نمود که بر اساس نتایج جالب تحقیقات انجام شده و سیاست این مرکز مطالعاتی برای گسترش مطالعات بر روی روش‌های جدید درمان بر اساس **CAM**، مرکز مطالعات طب مکمل و جایگزین برای (Office of Cancer Complementary and **OCCAM**) (Alternative Medicine) 1998 پایه‌گذاری گردید.

هدف از ایجاد این مرکز تحقیقاتی جهت دهی و ارتقای سطح تحقیقات در ارتباط با استفاده از **CAM** در درمان سرطان می‌باشد. این تحقیقات استفاده از **CAM** را در جلوگیری، تشخیص و درمان سرطان و همچنین درمان تأثیرات مخرب داروهای ضدسرطان را مورد بررسی قرار می‌دهد. 2005، مرکز ملی سرطان کشور آمریکا مبلغ **121077000** میلیون دلار را در جهت انجام تحقیقات در این زمینه اختصاص داده است که **400** در این رابطه را در بر می‌گیرد.

:

مرکز ملی سرطان کشور آمریکا **NCI** زیر نظر وزارت بهداشت و سازمان ملی بهداشت آمریکا

History and Role of **OCCAM CAM NCI** :

چکیده‌ای از گزارش سازمان جهانی بهداشت وابسته به سازمان م

در ارتباط با طب مکمل و جایگزین CAM

مطابق نظریه‌ی سازمان بهداشت جهانی هر انسانی اجازه دارد که روش درمان خود را شخصا تعیین کند و هیچ جریانی اجازه‌ی تحمیل مستقیم و یا غیر مستقیم روش و یا روش‌هایی را برای درمان دیگران ندارد و نقض آن در واقع نقض حقوق بشر می‌باشد. بدیهی است در صورتی که روشی بدون وجود دلایل موجه و دنیا پسند و بدون طی نمودن مراحل مطالعاتی و تحقیقاتی، منع قانونی پیدا کند، بیماران را به طور غیرمستقیم از تجربه‌ی آن روش محروم نموده است که باید در پیشگاه وجدان بشری مورد مواخذه قرار بگیرد.

اینروز، روز به روز کشورهای متعددی حقوق حقه‌ی بیماران شده و به جمع طرفداران طب مکمل و جایگزین می‌پیوندند تا بیماران بتوانند با تجربه‌ی آن شانس بهبود و درمان خود را افزایش دهند.

تحقیقات بر روی اکثر شاخه‌های طب مکمل و جایگزین بسیار آسان و بر اساس زیر نظر قرار دادن آن شاخه و بررسی آماری نتایج حاصل از آن (مطابق با آنچه که علوم تجربی به آن می‌گویند) صورت می‌گیرد و به صرف زمان‌های طولانی و تحقیقات پراخرج نیز نیازی نمی‌باشد (فرادرمانی). تعدادی از کشورهایایی که در زمینه طب مکمل و جایگزین فعالیت دارند و نمونه‌هایی از فعالیت‌های آن‌ها که در گزارش ذکر گردیده عبارتند از:

- سازمانها و موسسات تحقیقاتی ملی یا دانشگاهی کشورهایمانند هند، اندونزی، ژاپن، امارات، آلمان، نروژ، انگلستان، کانادا، آمریکا، غنا، نیجریه، چین، کره جنوبی و ایتالیا. این کشورها در زمینه طب جایگزین فعالیت‌های تحقیقاتی گسترده ای دارند.
- کشورهایمانند هند، اندونزی، ژاپن، استرالیا، امارات، آلمان، نروژ، انگلستان، کانادا، آمریکا و نیجریه از طب جایگزین در بیمارستان‌های دولتی خود بهره می‌گیرند.
- کشورهایمانند هند، سریلانکا، اندونزی، نروژ، انگلستان، کانادا، آمریکا، غنا و نیجریه دارای واحد یا دپارتمانی برای طب جایگزین CAM در وزارت بهداشت خود می‌باشند.
- در کشورهایمانند آلمان، نروژ، انگلستان، کانادا، آمریکا، ژاپن و استرالیا استفاده کنندگان از طب جایگزین زیر پوشش بیمه‌های خدمات درمانی قرار می‌گیرند.

موسساتی که در تحقیقات در زمینه طب جایگزین و مکمل **CAM**، سازمان جهانی بهداشت را یاری می‌کنند عبارتند از:

- موسسه ملی تحقیقات در زمینه طب جایگزین **NCCAM** آمریکا زیر نظر وزارت بهداشت آمریکا
- دانشگاه ایلینویز- شیکاگو آمریکا
- دانشگاه ایالتی میلان ایتالیا
- هفت موسسه تحقیقاتی از کشور چین
- دو موسسه تحقیقاتی از کشور کره جنوبی
- دو موسسه تحقیقاتی از کشور ژاپن
- یک موسسه تحقیقاتی از کشور سودان
- یک موسسه تحقیقاتی از کشور غنا
- یک موسسه تحقیقاتی از کشور ماداگاسکار
- یک موسسه تحقیقاتی از کشور مالی
- یک موسسه تحقیقاتی از کشور کره شمالی
- یک موسسه تحقیقاتی از کشور ویتنام

در گزارش سازمان جهانی بهداشت در صد کسانی که در پنج کشور جهان حداقل یکبار از طب جایگزین استفاده نموده‌اند، به شرح ذیل می :

31 %	بلژیک
42 %	آمریکا
48 %	استرالیا
49 %	فرانسه

70	
%	

بر اساس گزارش سازمان جهانی بهداشت، سرمایه گذاری در امر تحقیقات در زمینه طب جایگزین **CAM** در آمریکا افزایش شدیدی داشته است:

2 میلیون دلار	1992
2 میلیون دلار	1993
4 میلیون دلار	1994
5.5 میلیون دلار	1995
7.8 میلیون دلار	1996
11.5 میلیون دلار	1997
19.5 میلیون دلار	1998
49.9 میلیون دلار	1999
68.3 میلیون	2000

:

سازمان جهانی بهداشت وابسته به سازمان ملل متحد

WHO Traditional Medicine Strategy 2002-2005 :

سیاست کشورهای جهان در قبال طب مکمل و جایگزین CAM

در کشور آمریکا از سال 1990 تا 1997 تعداد افراد بالغی که از روش‌های مکمل یا جایگزین **CAM** جهت درمان استفاده نموده 60 میلیون نفر به 83 میلیون نفر افزایش داشته است در صورتی که افراد مراجعه کننده به پزشکی مدرن در این سال‌ها تغییری نداشته است. مراجعه به مراکز **CAM** در همین مدت 47% افزایش داشته که 243 میلیون از تعداد مراجعان به پزشکان بیشتر بوده است.

بر اساس آمار جمع آوری شده در سال 1997، بیماران در کل آمریکا حدوداً 12.2 میلیارد دلار بیشتر از آنچه در بیمارستان‌ها و مراکز پزشکی آمریکا پول پرداخت کردند، جهت بهره‌مندی از های جایگزین و مکمل **CAM** هزینه پرداخت نموده. همچنین قابل توجه است که بر اساس تحقیقات انجام شده بین سال‌های 1990 تا 1996 تعداد شکایات‌ها و همچنین ضررهای وارده بابت صدمه دیدگی‌ها و... مندرج در شکایات به نسبت شکایات از پزشکان از اهمیت و خطر کمتری

بر اساس آخرین تحقیقات انجام شده بین 50 تا 83 درصد از بیماران سرطانی در کشور آمریکا حداقل از یکی از روش‌های درمان **CAM** برای درمان بهره می‌گیرند. با مطالعه گزارش‌های مجالس و کمیته‌های کشورهای مختلف در زمینه درمان مکمل و جایگزین **CAM** هیچ کشوری با آنها مخالفت نداشته بلکه شدیداً انجام تحقیقات و پروژه‌های مرتبط با آنها را پشتیبانی می‌نمایند.

در لایحه‌های ارائه شده در این کشورها (همانند آمریکا، انگلستان و...)، اطمینان از اینکه های آموزشی مربوط به روش‌های درمان **CAM** را در یکی از مراکز تخصص دیده باشند، تاکید شده ولی اجباری نبوده ولی در بعضی از ایالات این امر توسط آن ایالت اجباری شده

لازم به ذکر می‌باشد با توجه به تحقیقات انجام شده کشورهایمانند آمریکا، انگلستان، کانادا، استرالیا، سوئیس، آلمان، اسپانیا و... هیچ مانعی در جهت درمان‌های مکمل و جایگزین در قوانین خود نداشته و فقط بعضی از ایالات‌ها داشتن گواهینامه معتبر درمانگری از یکی از سازمان‌های رسمی در این زمینه را به عنوان شرط فعالیت در این زمینه تعیین نموده. این سازمان‌ها خصوصی بوده و وظیفه آموزش درمانگران را در رشته‌های خاص دارند. با توجه به تحقیقات انجام شده، مراکز و سازمان‌های دولتی که مسئولیت بهداشت و سلامت جامعه را بر عهده دارند، در اکثر کشورهای دنیا موارد ذیل را در سیاست خود در قبال **CAM** در پیش

گرفته :

- تشکیل مراکز، سازمان‌ها و گروه‌های تحقیقاتی خصوصی متخصص در زمینه CAM به شکل رسمی و قانونی جهت سازماندهی، آموزش درمانگران و همچنین کمک به بحث تحقیق در زمینه CAM.

- تحقیقات در زمینه تاثیر گذاری و امن بودن روش‌های مختلف طب مکمل و جایگزین

CAM

- بیماران از جهت انتخاب روش درمان خود مختار هستند. (در صورتی که اثبات نشده باشد ن مورد استفاده مضر می)

قابل توجه است که در سال 2000، علاوه بر بودجه اختصاصی وزارت بهداشت آمریکا مبلغ 927 میلیون دلار از طرف سایر مراکز تحقیقاتی در این زمینه اختصاص یافته که جمع کل بودجه در این سال را به 161 میلیون دلار می .

سازمان جهانی بهداشت نیز با توجه به علاقه و توجه روز افزون مردم جهان به CAM به عنوان طب مکمل یا جایگزین تحقیقات گسترده‌ای را با همکاری سازمان‌های ملی و دانشگاه‌های کشورهای مختلف آغاز نموده که یکی از مهمترین و پرکارترین این مراکز دولتی، سازمان NCCAM (مرکز ملی طب جایگزین و مک) زیر نظر وزارت بهداشت کشور آمریکا می‌باشد که در جدول ذیل بودجه اختصاص یافته در این مرکز جهت انجام پروژه‌های تحقیقاتی را جهت اطلاع ارائه می‌کنیم:

5.5 میلیون دلار	1995
7.8 میلیون دلار	1996
11.5 میلیون دلار	1997
19.5 میلیون دلار	1998
49.9 میلیون دلار	1999
68.3 میلیون دلار	2000
72.4 میلیون دلار	2001
100.1 میلیون دلار	2002

2003	113.8 میلیون دلار
2004	116.2 میلیون دلار
2005	121.1 میلیون دلار
2006	122.7 میلیون

در ضمن مراکز علمی و دانشگاهی ذیل نیز در زمینه **CAM** تحقیقات گسترده ای انجام می‌دهند:

- دانشگاه ایلینویز شیکاگو
- دانشگاه ایالتی لوییسیانا
- دانشگاه ایالتی تگزاس
- دانشگاه ایالتی اوهایو
-
- کالج هامیوپاتیک کانادا
- دانشگاه بدفورد شایر
- دانشگاه وست بروک
- دانشگاه هاروارد
- دانشگاه مرلند
- دانشگاه مینسوتا
- دانشگاه ایروین ایالت کالیفرنیا
- دانشگاه سان فرانسیسکو ایالت کالیفرنیا
- دانشگاه علوم متافیزیکی کالیفرنیا و مینسوتا
- دانشگاه هنر درمانگری کلرادو
- دانشگاه بستیر
- مرکز تحقیقاتی پالمیر
- سازمان تحقیقات پزشکی میناپولیس
- سازمان تحقیقات در ارتباط **CAM**

:

کمیته ریاست جمهوری طب مکمل و جایگزین (سیاست در قبال طب مکمل و جایگزین)
مرکز ملی طب مکمل و جایگزین (زیر نظر وزارت بهداشت و سازمان ملی بهداشت کشور آمریکا)
(طرح استراتژیک پنج ساله مرکز ملی طب مکمل و جایگزین)

سازمان جهانی بهداشت

جمعیت مبارزه با سرطان کشور آمریکا

مجله پزشکی آمریکا JAMA

جمعیت درمان پولاریتی آمریکا

کتابخانه ملی دارو (زیر نظر سازمان ملی بهداشت آمریکا)

چرا طب مکمل و جایگزین؟

طب مکمل و جایگزین دارای محاسن بی شماری است که در زیر به چند مورد قابل اهمیت آن اشاره

:

- پوشش دادن کلیه بیماری های جسمی، روانی و ذهنی:
از آنجا که در طب مکمل و جایگزین چیزی به نام کنترل معنی ندارد و اگر این روش ها موثر باشند، قطعاً به درمان منجر گردیده است، لذا درمان به معنای واقعی در ابعاد جسم و روان و ذهن در آن مشهود است.
- نداشتن عوارض جانبی:
به علت این که در طب مکمل و جایگزین از هیچگونه مواد شیمیایی استفاده نمی
بعضی رشته ها اساساً دارویی وجود ندارد، و حتی نیازی به لمس کردن نمی
جانبی وجود ندارد. در نتیجه بیمار با مشکل عوارض جانبی درگیر نخواهد شد.

:

یکی از محاسن عمده‌ی طب مکمل و جایگزین، ارزان بودن و حتی در بعضی از مواقع رایگان بودن آن است (از جمله فرادرمانی) و اگر در مواردی مبالغ هنگفتی دریافت می‌به واسطه‌ی وجود موانع قانونی در سر راه همگانی شدن آن است که در این صورت افراد با طرح ادعاهای خاص و افسانه‌ای موفق می‌شوند به صورت مخفی و زیرزمینی و یا به صورت خصوصی مبالغ گزافی دریافت نمایند، در حالی که با علنی بودن و ایجاد ضابطه‌ی آشکار آن به این نتیجه می‌توان رسید که در خیلی از شاخه‌های طب مکمل و جایگزین، همه قادر به ارائه‌ی درمان‌های غیر متعارف هستند و نیازی به داشتن ویژگی‌های خاصی نیست (مانند فرادرمانی). برای مثال پولاریتی درمانی که در یکی از دانشگاه‌های آمریکا در خلال چند دهه‌ی گذشته به عنوان یک شاخه از انرژی درمانی به صورت رشته‌ای آکادمیک در دنیا گسترش پیدا کرده است، نشان داد که با تحت تاثیر قرار دادن حوزه‌ی پولاریتی بدن بیماران ی پولاریتی دست درمانگر، می‌توان تبادلات یونی و الکترونی سلول‌های بدن ها را از اختلال خارج نموده (ون دست راست در فیزیک) و اگر مشکل بیماری ها با این موضوع ارتباط داشته باشد، آن را برطرف نماید و این اساس درمان از طریق دست کشیدن بر سر و بدن بیمار می . بدیهی است کسانی که با این رشته‌ی دانشگاهی برخورد نکرده باشند، از دور می‌توانند تصور کنند که با دست کشیدن بر بدن بیمار، درمانی صورت بگیرد.

• عدم تاثیر خطاهای تشخیص:

خصوصاً در بعضی از شاخه‌های طب مکمل و جایگزین تشخیص بیماری هیچ جایگاهی (مانند فرادرمانی). در حالی که در طب رایج خطاهای پزشکی یکی از مهمترین عوامل مرگ بیماران می . برای مثال، های پزشکی سومین علت مرگ در آمریکا می که سالانه 225000 قربانی می‌گیرد. (نقل از مجله‌ی نظام پزشکی 85 92)

پیشرفت تکنولوژی و زندگی مدرن، علیرغم تمام تاثیرات مثبتی که در زندگی امروز بشر داشته، باعث افزایش و بروز بیماری‌های خاص این دوران گردیده است. پزشکی مدرن برای پاسخگویی به نیاز بیماران روزانه در صدد معرفی راه‌های جدیدی جهت درمان این بیماری‌ها برآمده اما عوارض جانبی ناشی از استفاده از داروها (و این که داروها صرفاً نقش کنترل بیماری را به همراه دارد و نه

درمان قطعی را،) باعث تشویق مردم به آزمایش **CAM** شده و نتیجه‌ی درخشان و باور نکردنی آن موجب افزایش مراجعات مردم به روش‌های درمان جایگزین و مکمل در سرتاسر دنیا گردیده است. توجه به این که مردم در تجربه‌ی روی بیماری خود هرگز اشتباه نمی‌کنند، لذا استقبال آنان از این ها خود نشان دهنده‌ی کارآمد بودن طب مکمل و جایگزین **CAM** می . حتی در خیلی از موارد بیماران جهت درمان عوارض جانبی داروهای مدرن، مجبور به استفاده از روش‌های درمانی مکمل می . موفقیت روز افزون طب مکمل و جایگزین که در جهان به طور چشمگیری خود را هایی را در مقابل خود برای بخش‌هایی که چشم دیدن این پیروزی را ندارند، ایجاد نموده است به طوری که حتی حاضر به باز کردن چشم‌های خود و دیدن نتیجه‌ی این جریان نیستند و صرفاً با استناد به قوانین پوسیده و کهنه‌ی قدیمی که دیگر کاربرد ندارد، چنگ و دندان نشان می‌دهند. اما دیگر دیر شده است و بیماران راه اساسی برای درمان خود را پیدا نموده‌اند و این های مذبحانه فقط روسیاهی برای مخالفین به جای خواهد گذاشت و نام تکتک آنان را در لیست سیاه تاریخ پیشرفت‌های بشری وارد خواهد کرد. این مقاومت‌ها از سوی منابع آگاه و نا آگاه سازماندهی می که می ها را به مواد زیر دسته بندی نمود:

- **مافیای جهانی داروسازی** ترین عوامل در مقابل طب مکمل و جایگزین **CAM** می‌باشد زیرا با رشد این جریان، مصرف دارو به شدت کاسته شده و سود سرشار حاصل از این تجارت با کاهش قابل ملاحظه‌ای روبرو خواهد شد. لذا این مافیا در چهارگوشه‌ی جهان با استفاده از عوامل خود که راه را بر هرگونه تحقیقات در این زمینه سد نموده و افراد صاحب فکر را با کمک مزدوران خود متوقف نموده و از سر راه برمی . ای از موارد نیز با تحریک عوامل ناآگاه ذینفع را تحت عنوان‌هایی قانون، موجب متوقف شدن تحقیقات این افراد و دلسرد شدن و منزوی نمودن آنان می .
- **اصناف ذینفع** که ممکن است با جبهه‌گیری‌های حرفه‌ای، ت نظری‌ها و توجه یک‌جانبه به منافع صنفی خود، با این تصور که رشد **CAM** از اهمیت شغلی و منافع مادی آنان بکاهد، در صدد مبارزه برآمده و بدون توجه به نتایج عملی و تجربی حاصل از طب مکمل، شروع به طرح و اشکال تراشی و ایجاد سد و مانع و تحریک محافل قانونی می‌نمایند. در حالی که پزشکان بسیاری با روی آوردن به **CAM** با اقبال بسیار زیادی روبه اند که هرگز در موقعیت قبلی نمی‌توانستند از آن برخوردار شوند و این اندیشه‌ی غلطی است که با رشد **CAM** پزشکان از کار بی کار می . این همان تصویری است که خیاط‌ها به هنگام اختراع خیاطی داشتند و فکر می‌کردند که با این اختراع آن بیکار خواهند شد و به مخترع این

وسيله حمله نموده و اختراع او را نابود کردند. برای مثال چنین جریان‌هایی مدت دوپست سال در برابر طب هومیوپاتی جنگیده .

- **جریان‌های ذینفع** مختلف که با محبوبیت افرادی که باعث وحدت فکری سایرین و تجمع آنان‌هایی که واژه‌های سیاسی و بدبینی مرضی داشته و تصور می‌کنند که هرگونه تجمعی، ممکن است ایجاد معضلات سیاسی نماید.

- **علم‌گرایان** که همه چیز را صرفاً در چارچوب علم محض نگاه کرده و در مقابل هر تفکر نوبی ایستادگی می‌کنند، زیرا به احتمال زیاد، تفکرات نو در ابتدا به واسطه‌ی این که سابقه‌ی قبلی ندارند، با نقصان مدارک کافی روبرو بوده و ممکن است برای ارائه و قانع نمودن این دسته از افراد، مدارک لازم در اختیار نباشد. در ابتدای این راه‌ها معمولاً تجربه است که حرف اول را می‌زند و علوم تجربی خود بر مبنای بررسی عملی تجربه‌ها حاصل گردیده است، در حالی که در نهایت تعجب، این گروه علم‌گرا در این مرحله تجربه را قبول نداشته و منکر همه‌ی تجربه‌های عینی می‌شود. تاریخ پر است از لکه‌های ننگی که مقاومت کوردلان و علمای جاهل که به نام علم، پیشرفت بشر را به تاخیر انداختند. همان علمایی که داروین را مسخره کردند، همان آکادمی علمی فرانسه که هیپنوتیزم را که آنتوان مسمر ارائه نمود، شیادی نامیدند و شناخت ضمیر ناخودآگاه انسان را چند قرن به عقب انداختند و... اینجاست که این گروه در طول تاریخ، در همه‌ی موارد با شکست ننگینی مواجه گردیده نام همه‌ی آن‌ها در لیست سیاه دنیای علم ثبت شده است و روز به روز پیشرفت‌های تکنولوژیکی درهای متافیزیک را که مورد قبول این عده نیست، به روی بشر گشوده است. هاله‌ی انسان عکس برداری شد و به اثبات رسیده، طب سوزنی الکترونیک ایجاد گردید در حالیکه تا چند دهه قبل آن را یک شیادی معرفی می‌کردند. ی پولاریتی بدن نقشه‌برداری شد و پولاریتی درمانی یا درمان با دست در آمریکا به صورت دانشگاهی آغاز شد

امید آنکه مطالب فوق که از کتاب "طب مکمل – جایگزین و دنیای امروز" نوشته محمد علی طاهری تقدیم گردید، سازمان‌های ذیربط را وادار به انجام تحقیقات گسترده در این زمینه نموده تا بجای چشم بر هم گذاشتن، رد کردن و تکذیب، تحقیقات رسمی در زمینه‌ی **CAM** را هماهنگ با دنیای امروز سازماندهی نموده تا بتوانند خود را با تحولات امروز دنیا هماهنگ نمایند و با ارائه‌ی اطلاعات صحیح به بیماران، آنان را در جهت یافتن مسیر درست درمانی یاری نموده تا حقوق بیمار در انجام تحقیق بر روی روش‌های درمانی و انتخاب آن، مطابق نظر سازمان بهداشت جهانی تضییع نشود.

انسان پیشرفت‌های خود را از طریق مبارزه با جهل و ناآگاهی به دست آورده است و همان طور که به چند نمونه اشاره شد، تاریخ علم پر است از سوابق سیاه و ننگین ناآگاهان که در کسوت‌های مختلف تا آنجا که توانسته‌اند خون به دل صاحبان فکر و اندیشه . مبارزه با جهل و ناآگاهی وظیفه‌ی هر انسان آزاد اندیشی است که باید با همه‌ی وجود دنبال شود. (ان الحیوة الدنیا عقیده و الجهاد)

عید فطر، جشن آزادگی

دین -محمد علی طاهری:

عید فطر، جشن گشایش دوباره چشمان ما به روی زندگی است تا به دور از هر گونه وابستگی و اعتیاد، بار دیگر به دنیا نظاره کنیم و نتیجه یک ماه مبارزه با عاداتی که بر ما استیلا پیدا کرده بودند، به معرض نمایش گذاشته شود .

عید فطر، جشنی به مناسبت دست یافتن به ارمغان گذر از شب ظلمت به سپیدی نور و رسیدن به مبارک سحر هدایت زی که در آن پوسته سخت بینشهای غلط و باورهای نادرست ما شکسته شده و گلیم افکار پوسیده و محکومیت‌های مبهم گذشته که منجر به بروز اشتباهات فاحش در زندگی ما شده بودند را به کناری میافکند، تا بتوانیم جهشی وجدآمیز خطاب به خود و هستی بگوییم، من آزادم؛ آزاد از قید اسارت در چنگال‌های شیطانی و وابستگیها و رنگ تعلق‌ها.

عید فطر، جشن گشایش سینه‌ها و « است که موجب میشود انسان با درکی عمیقتر نسبت به گذشته و با گذر از ظاهر به باطن، تجلیات الهی را دریافته، این درک را در خود نهادینه کند و به حرمت « نایل شده، ظلم و پوشانیدن تقدس هستی خودداری نماید.

عید فطر، عید گشایش و جشنی است به مناسبت این که از بستگی نجات یافته‌ایم و وجود در هم فرو رفته ما منبسط شده، چهره ما از این ضیافت پر برکت گشاده شده، از عبوسی رها گردیده است.

عید فطر است؛ عید رویش و پدیدار شدن مجدد؛ تا بمیریم قبل از مرگ و دوباره بروییم و به دنیا بیاییم بعد از تولد؛ که تا هر کسی یک بار در گذشته خود نمیرد و در تحول معنوی جدیدی دوباره متولد نشود، مفهوم هستی و فلسفه خلقت را درک نخواهد کرد و در خسران و ضرر از این دنیا خواهد رفت؛ بدون آن که خود از این زیبا .

عید فطر است و جشن برداشت محصول. همان گونه که موسم برداشت برای کشاورز، لحظه شادی بخشی است؛ این روز نیز برای همه آن‌ها که بذر مفیدی کاشته‌اند، روزی است پر از شادی و شمع. هر کسی در کنار کشتگاه خود . آن کس که کشتگاه خود را پر بار می بیند، وجد، شادی و مسرت بیشتری احساس می کند و آن کس که

بذری نکاشته است، سر در گریبان فرو برده، در روز حسرت خویش قرار میگیرد.

عید فطر جشن ورزیدگی است برای آنهایی که این دوره را با موفقیت سپری کردهاند، تا باری دیگر با دستانی پر و با ورزیدگی و پختگی بیشتری به رویارویی با امواج متلاطم و سهمگین اقیانوس زندگی برخاسته، به مبارزه با آفت های

عید فطر، جشن غلبه بر خویشتن و رسیدن به پیروزی حاصل از این جهاد است. این روز به طور قطع برای آنان که حضوری فعال در عرصه این مبارزه داشتهاند، به راستی روزی بزرگ، عیدی فرخنده و جشنی با شکوه خواهد بود.

عید فطر، بازگشت به فطرت اصلی را گوشزد کرده، پیدایی، آشکار شدن و بازگشت به آن را برای همه یابندگان، بسیار شکوهمند جشن می گیرد؛ فطرتی که الهی بوده؛ رسالت انسان بازگشت به آن است.

اینک برای آنان که «لیلةالقدر» خویش را پیدا کرده اند، عید است و جشنی برپاست؛ آن هایی که در ظلمت شب دنیا (جایی که بشر در آن مأوا دارد) آب حیات را یافته، عمر جاودانی را که همانا در پر شدن از آگاهی و معرفت الهی است، پیدا کرده، سرنوشت خویش را به این وسیله رقم زدهاند و تا ابد، تغییری سازنده را برای خود ایجاد کرده اند؛ آنان که شاهد فرود آمدن ملائکه بر قلبشان بوده و رمز هستی را از نگهدارندگان عرش الهی دریافت کرده، این رمز، بر لوح جانیشان نقش بسته است؛ آنهایی که روح القدس بر اعماق وجودشان نفوذ کرده، راز حکمت الهی را در دل آنان نهاده، سینه آنها را گشوده است؛ کسانی که به این نکته پی بردهاند که رمضان که در آن لیلةالقدری یافت شود، از هزار و هزاران ماه بهتر است و نیز پی بردهاند که هر زمان که لیلةالقدری باشد، رمضانی هم خواهد بود.

و اما اکنون که رمضان دیگر گذشت، جا دارد با طرح سؤالی جایگاه خود را در گذر چنین ضیافتی الهی ارزیابی کنیم و بینیم در چنین فرصتی چه نصیبی داشتهایم و در ضیافت رمضان، چه مائده آسمانیای را از سفره معرفت الهی تناول نموده‌ایم؟

ببینیم با لب فرو بستن از طعام و ورود به حریم خدایی صیام، آیا توانسته‌ایم خوراک معنوی کالبد روحانی وجود خود را یافته، این بخش از وجودمان را سیر کنیم و یا در حالی که شکم جسم ما کماکان لبالب است، همچنان آن را گرسنه باقی گذاشته‌ایم؟

عید فطر، عید افتخار به نتیجه این جهاد اکبر است. عید فطر از هنرنمایی انسان وارسته به ملائک خبر می دهد و ارزش وجود او را به کاینات عرضه می کند؛ انسانی که باعث مباهات و افتخار آفرینی در عالم خلقت است و به افتخار او می توان جشنی برپا کرد.

فرازی از کتب آسمانی

تَا فِي الزَّبُورِ مَنْ بَعْدَ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ

در حقیقت در زبور پس از تورات نوشتیم که
من به ارث خواهند برد

انبیا : 105

أَنْ يُلْقَىٰ إِلَيْكَ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيرًا لِّلْكَافِرِينَ

و هرگز امید نداشتی که کتاب () بر تو القا شود، جز بخاطر رحمتی از جانب پروردگارت؛ پس هرگز پشتیبان
کافران مباش

:

أَن نُّورَ اللَّهِ يَأْفُكُوا لَهُمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ

می خواهند نور خدا را با دهان هایشان خاموش کنند در حالی که خدا کامل کننده نور خود است ، گرچه کافران خوش
نداشته باشند .

:

بِعُتُّكُمْ إِلَّا كَذْفًا وَاحِدًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ

آفرینش و برانگیختن] همه شما [در قیامت] همانند یک فرد بیش نیست؛ خداوند شنوا و بیناست!

:

عِبَادِيَ الَّذِينَ أَلْفَضَيْتُهُمْ عَلَى تَقَنُّطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْتِي قُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ

: «ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده‌اید! از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان را آمرزد، زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است»

:

م الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا

دانای غیب اوست و هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی

:

م يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِرُ مُونَ

سپس شما روز قیامت پیش پروردگارتان مجادله خواهید کرد

:

وَأَوْ مَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ

و مکر ورزیدند، و خدا (مکر در میان آورد. و خداوند بهترین مکر انگیزان است.

:

بَلِّغْ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ

ای اهل کتاب، چرا حق را به باطل در می آمیزید و حقیقت را کتمان می کنید، با اینکه خودتان می دانید؟

:

إِن يَفْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ أَيْكُمْ إِنَّ شَكَّوْكُمْ أَنْتُمْ وَ كَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا

اگر سپاس بدارید و ایمان آورید، خدا می خواهد با عذاب شما چه کند؟ و خدا همواره سپاس پذیر داناست.

:

كُلٌّ مِّنْ صِوْطٍ يُدْعَى تَعْلَمُونَ مَنْ اصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَ مَنْ اهْتَدَى

: « همه در انتظارند. پس در انتظار باشید. زودا که بدانید یاران راه راست چه کسانی هستند و چه کسی راه یافته

طه :

رَأْنَا لِحَيْهَتَيْنِ كَثِيرَا الْإِيمَانِ لِلْهَجْرِ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا
كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أَوْ لَيْكَ هُمُ الْعَاقِلُونَ

و در حقیقت بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده‌ایم [چرا که] دل‌هایی دارند که با آن [حقایق] دریافت کنند و جسمانی دارند که با آنها نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که با آنها نمی‌شنوند آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه [] آنها همان غافل .

:

يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ

و کسانی که کافر شدند می‌گویند: «تو فرستاده نیستی». : «کافی است خدا و آن کس که نزد او علم کتاب است، میان من و شما گواه باشد»

:

مَا هُوَ شَرَفَاءَ وَرَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا

و ما آنچه را برای مومنان مایه درمان شدن و رحمت است از قرآن نازل می‌کنیم، و [لی] ستمگران را جز زیان نمی‌افزاید.

:

يَاطِرِينَ عَلَىٰ مَلِكِ سُلَيْمَانَ وَ مَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ الدَّالِيَّ حَرَ وَ مَا أَنْزَلَ عَلَىٰ لَهَا رُوتَ وَ مَارُوتَ وَ مَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّىٰ يَقُولَ إِفْتِنَاهُ نَفْلًا تَكْفُرُ فَيَدْعُوهُمْ مَرْتَهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ مَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ يَدْعُوهُمْ مَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ هِيَ إِلَّا خَلَقَ وَ لَبِئْسَ مَا شَرَّ وَ ا بِهِ أَذْفَسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ

و آنچه را که شیاطین در سلطنت سلیمان خوانده [و درس گرفته] بودند، پیروی کردند. در حالیکه سلیمان کفر نورزید

اما آن شیاطین به کفر گراییدند که به مردم سحر و جادو می آموختند. [نیز ا] آنچه بر آن دو فرشته، هاروت و [پیروی کردند]، با اینکه آن دو [فرشته] هیچکس را تعلیم [] نمی کردند. مگر آنکه قبلا به آن فرد می گفتند: « [وسیله] آزمایشی [برای شما] هستیم، پس زنهار کافر نشوی ». ولی آنها از آن دو [فرشته] چیزهایی آموختند که به وسیله آن میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند. هرچند بدون اذن خدا نمی توانستند به وسیله آن به احدی زیان برسانند. [خلاصه] چیزی آموختند که برایشان زیان داشت و سودی به آنها نمی رساند. [یهودیان] دریافته بودند که هرکس خریدار این [] باشد، در آخرت بهره ای . و ه که چه بد بود آنچه به جان خریدند اگر می دانستند.

:

نَ قَوْلًا مِّمَّن دَعَا إِلَى اللَّهِ وَ عَمِلَ صَالِحًا وَ قَالَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ

و کیست خوش گفتار تر از آن کس که به سوی خدا دعوت نماید و عمل صالح انجام دهد و بگوید : « (از تسلیم شدگانم » .

:

مَرِيَعًا يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَكْبَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ وَ قَالَ أُولِيَائُ هُمْ مِنَ الْإِنْسِ رَبِّدَا
لِتَ لَذَا قَالَ النَّارُ مَثْوَاكُمْ خَالِدِينَ فِيهَا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ

و روزی را که همه آنان را گرد می آورد [و می فرماید]: « ای گروه جنیان، از آدمیان [] فراوان یافتید ». طرفداران آنها از نوع انسان می گویند : « ! برخی از ما از برخی دیگر بهره برداری کرد، و به پایانی که برای ما معین کردی رسیدیم ». [] می فرماید : « جایگاه شما آتش است، در آن ماندگار خواهید بود، مگر آنچه را خدا بخواهد ». آری، پروردگار تو حکیم و داناست.

:

بُءَا مَنَا فَلَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَ لَمَّا يَدْخُلُ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ تُظِلُّوهُوا اللَّهُ وَ رَسُولَهُ لَا يَلَذُّكُمْ مِنْ

بَالِكُمْ شَدِيدًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

[برخی از] بادیه نشینان گفتند: «ایمان آوردیم». : «ایمان نیاورده اید، اما بگویید تسلیم شدیم و هنوز در دل‌های شما ایمان وارد نشده است». و اگر خدا و پیامبر او را فرمان برید، از ارزش کرده هایتان چیزی کم نمی‌کند. همانا خداوند آمرزنده مهربان است.

:

كَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنْ اللَّهِ وَ مَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمِنْ نَفْسِكَ وَ أَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا وَ كَفَى بِاللَّهِ نَهْيًا

هرچه از خوبیها به تو می‌رسد از جانب خداست، و آنچه از بدی به تو می‌رسد از خود توست. و تو را به پیامبری برای مردم فرستادیم و شاهد بودن خداوند بس است.

:

عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُفَيْضُ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ

و هرکس از یاد خدای رحمان دل بگرداند، بر او شیطانی می‌گماریم تا برای وی دمسازی باشد.

:

إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي جَابٍ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَ لِيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ

و هرگاه بندگان من از تو درباره من بپرسند، () من نزدیکم و دعای دعا کننده را- به هنگامی که مرا بخواند-

اجابت می‌کنم، پس باید فرمان مرا گردن نهند و به من ایمان آورند، باشد که راه یابند

:

لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَ لَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَ لَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنْ أَتَيْتُمُونِي فَقُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى

لَبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ

: « به شما نمی گویم گنجینه های خداوند نزد من است؛ و غیب نیز نمی دانم؛ و به شما نمی گویم که من فرشته ام. جز آنچه را که به سوی من وحی می شود پیروی نمی کنم. » « آیا نابینا و بینا یکسان است؟ آیا تفکر نمی کنید؟ »

:

قَرَأَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ تَهْلِكْ عَلَيْهِ الْجَزَاءُ وَمَا أُوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ

کسانی که گفتند : « خدا همان مسیح پسر مریم است » قطعاً کافر شده اند، و حال آنکه مسیح، می گفت : « ای بنی اسرائیل، پروردگار من و پروردگار خودتان را بپرستید؛ که هرکس به خدا شرک آورد قطعاً خدا بهشت را بر او حرام ساخته و جایگاهش آتش است، و برای ستمکاران یاورانی نیست »

:

مَنْكُمْ إِلَّا وَهَالِكُنَّ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا

و هیچ کس از شما نیست مگر آنکه در جهنم وارد می گردد. این امر، همواره بر پروردگارت حکمی قطعی است

مریم:

ذُعَا مِنَ الرَّسُلِ وَمَا أَدْرَى مَا يُفَعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَّبَعُ إِلَّاوَحْيَهَا إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ

: من از میان پیامبران، بدعتی نبودم و نمی دانم با من و با شما چه خواهد شد، جز آنچه را که به من وحی می پیروی نمی کنم و من جز هشداردهنده ای آشکار نیستم.

:

وَإِلَّا عَبْدٌ أَدْعَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ

(عیسی) جز بنده ای که بر وی نعمت (آگاهی) بخشیده ایم و او را برای قوم بنی اسرائیل سرمشق گردانیده ایم نیست

:

إِلَّا لِلَّهِ الدِّينُ الخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُنَازِلَنَا إِلَهُاتِنَا لَنَلْبَسُنَّ أَزْوَاجَهُمْ حُلِيِّنَا أَلَىٰ لِلَّهِ الْفِتْنَةُ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ

آگاه باشید که آیین و مرام خالص، از آن خداست و کسانی که به جای او ولی و سرپرستی برای خود گرفته اند (به این بهانه که) ما را جز برای اینکه ما را هرچه بیشتر به خدا نزدیک گردانند، نمی پرستیم؛ البته خدا میان آنان درباره آنچه که بر سر آن اختلاف دارند داوری خواهد کرد. در حقیقت خدا آن کسی را که دروغ پرداز ناسپاس است هدایت نمی کند.

:

سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ مِنَ الْآيَاتِ وَاللَّهُ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ وَإِنْ يَسْأَلُكَ الْبَنَاتُ زَوْجَهُنَّ فَوَسِّعْنَ لَهُنَّ ذُرِّيَّتَهُنَّ كَمَا فَعَلْتُمْ بِالذَّكَرِ أُولَٰئِكَ خَيْرٌ لِّمَنْ يَشَاءُ مِنَ الْبَنَاتِ وَأُولَٰئِكَ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ مِنَ الْآيَاتِ

انسان از دعای خیر خسته نمی شود، و چون آسیبی به او رسد مایوس و نومید نمی گردد

:

وَأُولَٰئِكَ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ مِنَ الْآيَاتِ وَاللَّهُ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ وَإِنْ يَسْأَلُكَ الْبَنَاتُ زَوْجَهُنَّ فَوَسِّعْنَ لَهُنَّ ذُرِّيَّتَهُنَّ كَمَا فَعَلْتُمْ بِالذَّكَرِ أُولَٰئِكَ خَيْرٌ لِّمَنْ يَشَاءُ مِنَ الْبَنَاتِ وَأُولَٰئِكَ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ مِنَ الْآيَاتِ

ظَلَمْتُمْ ثَلَاثَ ذَلَمَاتٍ لِلَّهِ رَبِّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَآتَىٰ نُصْرًا مِّنَ

شما را از یک نفس واحد آفرید، سپس جفتی را از آن قرار داد و برای شما از دامها هشت قسم پدید آورد.
از خلق در سه ظلمت، در شکمهای مادرانتان آفرید. این است خدا، پروردگار شما، فرمانروایی از آن اوست. خدایی جز او نیست، پس به کجا می روید؟

:

اللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ . مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَىٰ ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا ذَلِكُمْ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ إِيَّانَ مَا كَانُوا ثُمَّ يُدَبِّبُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

آیا ندانسته ای که خدا آنچه را که در آسمانها و آنچه را که در زمین است می داند؟ هیچ گفتگوی محرمانه ای میان سه تن نیست مگر اینکه او چهارمین آنهاست، و نه میان پنج تن مگر اینکه او ششمین آنهاست، و نه کمتر از این و نه بیشتر . مگر اینکه هر کجا باشند او با آنهاست. آنگاه روز قیامت آنان را به آنچه کرده اند آگاه خواهد گردانید. زیرا خدا به هر چیزی داناست.

مجادله :

وَابْدَلِ اللَّهُ جَمِيعاً وَ لَّا تَفْرَقُوا وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءَ فَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ أَصْدَبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَاناً
عَلَى شِقَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ

و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید، و پراکنده نشوید. و نعمت خدا را بر خود یاد کنید : آنگاه که دشمنان یکدیگر بودید ؛ پس میان دل‌های شما الفت انداخت تا به لطف او برادران هم شدید. و بر کنار پرتگاه آتش بودید که شما را از آن رهانید. اینگونه، خداوند نشانه های خود را برای شما روشن می کند، باشد که شما راه یابید.

:

رَّ الدَّوَّابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ
قطعا بدترین جنبنندگان نزد خداوند، کرها و لالهایی هستند که نمی اندیشند.

:

إِنَّ اللَّهَ عَمَّا يُصِرُّونَ
خداوند از هر آنچه وصف می کنند منزّه است

:

بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنَ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِرُ مُكَّ مِنَ اللَّيْلِ إِنْ أَلَّا اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَافِرِينَ

ای پیامبر، آنچه از سوی پروردگارت به تو فرو فرستاده شده، ابلاغ کن نکنی پیامش را نرسانیده ای را از گزند مردم نگاه می دارد. بدرستیکه خدا گروه کافران را هدایت نمی کند.

:



« »

استاد محمد علی طاهری

به نام بی نام او

حقایق جهان هستی به زبان ساده

در فیزیک مدرن، " "، موج متراکم است و موج نیز خود " " تلقی می‌شود، پس همه‌ی جهان هستی (چه از بعد ماده نگاه شود و چه از بعد انرژی) از موج ساخته شده و موج نیز از " " به . با توجه به این که جهان هستی از حرکت آفریده شده است، لذا جلوه‌های نیز ناشی از حرکت است. نظر به این که هر جلوه‌ای که ناشی از حرکت باشد، مجازی است، در نتیجه جهان هستی مجازی بوده و حقیقت وجودی ندارد. به دنبال پی بردن به این موضوع که جهان هستی از حرکت به وجود آمده است، سوال دیگری را مطرح می‌کنیم:

چه عاملی، به بی نهایت حرکت موجود در جهان هستی جهت داده است به گونه‌ای که از میان این همه حرکت، سیستم کاملاً سازمند و هدفمندی، تجلی پیدا نموده است؟
در پاسخ باید گفت تنها چیزی که می‌تواند به بی‌نهایت حرکت موجود، جهتی هدفمند داده باشد، وجود

عاملی هوشمند است که قادر است تشخیص بدهد که هر حرکتی باید در چه جهتی و به چه صورتی انجام شود تا نتیجه‌ی نهایی آن بتواند سیستمی هماهنگ، هدفمند و گویا باشد. بنابراین، ماده و انرژی و یا به عبارت دیگر ساختار جهان هستی، از هوشمندی و یا شعور و آگاهی به :

ما سمیعیم و بصیریم و هوشیم	با شما نامحرمان ما خامشیم
چون شما سوی جمادی می‌روید	محرم جان جمادان چون شوید
از جمادی عالم جان‌ها روید	غلغل اجزای عالم بشنوید
فاش تسبیح جمادات آیدت	وسوسه تاویل‌ها نر بایدت

()

نظر به این که هوشمندی حاکم بر جهان هستی، می‌بایستی خود از جایی ایجاد شده و در اختیار منبعی باشد، این منبع را صاحب این هوشمندی دانسته، « می‌نامیم. با توضیحات ارائه شده، می‌توان گفت که در هر لحظه سه عنصر در جهان هستی موجود است: آگاهی، ماده و انرژی. برای مثال، بدون وجود آگاهی انسان قادر نیست ماده و انرژی را در اختیار داشته باشد و بدون داشتن آگاهی و اطلاعات نمی‌تواند از آن‌ها استفاده‌ی هدفمندی داشته باشد. پس ساختار اصلی جهان هستی، آگاهی یا شعور می‌باشد که ماده و انرژی از آن به وجود آمده . بنابراین، در هر لحظه سه عنصر در جهان هستی وجود دارد که آن‌ها را می‌توان مطابق شکل زیر :

جهان مجازی در دنیای عرفان

با توجه به مطالب فوق و با کشف رمزهای صورت گرفته، متوجه می‌شویم که حرکت، هوشمندی و جهان مجازی در دنیای عرفان، موضوعی شناخته شده بوده است و عرفای ما به احتمال بسیار قوی به آن پی برده‌اند زیرا به بیان‌های مختلف، آن‌ها را در اشعار خود منعکس نموده . در این جا برخی از سروده‌های عرفای ایران را مورد بررسی اجمالی قرار می‌دهیم. در وهله‌ی اول

متوجه می‌شویم که آن‌ها نیز مبحث حرکت را شناخته‌اند، ولی با زبان مخصوص و لطیف خود آن را توصیف نموده . برای مثال، حرکت را به رقص تشبیه کرده . در این جا به سروده‌ای از مولوی اشاره می‌کنیم که با چه دقت و ظرافتی، تصویر زیبایی از زبان ذره را عرضه می :

حیران	آن بام، که نردبان ندارد
هر ذره، پراز فغان و غوغاست	اما چه کند،
زبان ذره زیرا	بیان ندارد

(مولوی)

این سروده به طور دقیق نشان می‌دهد که او به طریق شهودی به این نکته پی برده که ذرات عالم هستی با زبان رقص، به گیتی معنا و مفهوم داده . شاعر به این حقیقت پی برده که میلی درونی (کیهانی) هر ذره را به رقص و حرکت وادار می‌کند و نکته‌ی مهم در این حرکت، هدفمندی آن است که ذره را به مقصدی خاص هدایت می .

یکی میل است با هر ذره‌ی رقص	کشان هر ذره را تا مقصد خاص
اگر پویی ز اسفل تا به عالی	نبینی ذره‌ای زین میل خالی
همین میل است اگر دانی همین میل	جنیبت در جنیبت، خیل در خیل
سر این رشته‌های پیچ در پیچ	همین میل است باقی هیچ بر هیچ
از این میل است هر جنبش که بینی	به جسم آسمانی تا زمینی
به هر طبعی نهاده آرزویی	و پو داده هر يك را به سویی

(وحشی بافقی)

ملاحظه شد که با دید علمی، جهان هستی از " به وجود آمده؛ اما از دید عارف، جهان هستی از رقص آفریده شده که در واقع همان " است، اما با بیانی شیرین‌تر و توصیفی ظریف . به دنبال این تعبیر، نیاز به توصیف های دیگری پیش می‌آید که باعث می‌شود زبان عارف با زبان قشرهای دیگر تفاوت اساسی داشته باشد. مثلاً، برای این که " داشته باشیم، باید "آهنگ" وجود داشته باشد؛ و برای اینکه آهنگی نواخته شود، وجود " الزامی است؛ و برای نواختن ساز نیز به " نیاز . از این رو، سروده‌های عرفا پر از واژه‌های رقص، آهنگ، های

خارج از دنیای عرفان که با این اصطلاحات سروکاری ندارند، به این گفته‌ها با دیده شک و تردید و بعضی مواقع با دیده‌ی تکفیر نگاه کرده و دنیای عرفان را متهم به لابلایگری و د به عیش و طرب و بی‌خیالی کرده‌اند؛ لذا با کشف رمز و توضیح دقیق، در صدد تبریته‌ی دنیای عرفان برآمده و نشان می‌دهیم که این تصورات، سوء تفاهمی بیش نبوده و کلام عرفای این مرز و بوم، عمیق‌تر از این ظاهربینی‌ها است. به قول حافظ:

جنگ هفتاد و دو ملت، همه را عذر بنه
چون ندیدند حقیقت، ره افسانه زدند

پس بررسی موضوع رقص به مطرب رسید؛ بالاترین حدیثی که انسان می ی آن بحث کند، مطربی است که می‌تواند چنان سازی بنوازد که با آهنگ آن همه‌ی ذرات عالم هستی به رقص آمده و با رقص خود به عالم، معنا و مفهوم و هدف بدهند. این چه مطربی است که می‌تواند با آهنگ ساز خود، چنین غوغایی بر پا کند؟

حدیث مطرب، حدیث خداوند است که با نواختن سازی دل‌انگیز، همه‌ی ذرات عالم هستی را به رقص و پایکوبی واداشته، ارکستر سمفونیک عظیم و حیرت‌انگیزی به پا داشته که تصور آن برای انسان محال است؛ و به دنبال آن رقصی موزون که همه‌ی عالم را فرا گرفته است. پس در دنیای عرفان، ترتیب زیر را داریم:

در نمودار فوق، ملاحظه می‌شود که خداوند، «هوشمندی» (که معادل « ») از این هوشمندی، قوانین حاکم بر جهان هستی پدیدار گشته است. بدین ترتیب اراده‌ی خداوند، بر جهان حکفرما شده است و برگی از درخت نمی‌افتد، مگر در چارچوب اذن و اجازه خداوند؛ که همان قوانین

قوانین نیز اعداد را به وجود آورده و به عبارتی جهان هستی از اعداد ساخته شده است و اعداد تعیین ی چگونگی جهان هستی بوده و چندین عدد ثابت، تعیین کننده وقایع آن هستند که ما هم اکنون می‌توانیم روی کره زمین زندگی کنیم) ثابت پی، ثابت نپریان، (... اعداد متغیر نیز به نوعی دیگر چنین نقشی را ایفا می‌کنند (مثلاً فاصله‌ی زمین از

خورشید، شتاب جاذبه زمین و...) حتی تغییر جزئی در هر يك از اعداد بالا، بود و نبود ما را برای همیشه رقم می‌زند و تغییر مقدار آنها در آینده می‌تواند مرگ و زندگی انسان را تعیین نماید.

بلی چنین دقتی در اعداد و نواختن چنان آهنگ موزونی، جز از خداوند بر نمی‌آید. سازی که بی است و صدای آهنگ آن را فقط عارف است که می‌تواند با گوش جان بشنود و آن را به تصویر قلم کشیده و در برابر دیدگان ما قرار دهد؛ اما کسی که چنین آهنگی را نشنیده باشد، طبیعی است که آن را انکار نموده و تکفیر نماید هر چند که به گونه عقلانی می‌توانایی خداوند صحبت‌ها و قلم فرسایی‌ها نماید.

گر چه بی ساز است،

« کشف رمز () »

به نام بی نام او

عارف پی برده که ناموزونی ساز وجودی انسان، بر اثر حرکت‌های غلط خود او بوده که باعث گشته تا ساز ما از كوك اصلی خارج شده و صدای ناموزونی از آن شنیده شود. لذا عارف به دنبال آن است

که مطرب يك بار ديگر، ساز وجود ما را كوك نموده و از ناموزونی برهاند.

بیا مطرب
بیا مطربا، ساز کن پرده را
به نالش در آر آن پر آهنگ را
بسوز این دل عشق پرورده را
(امیر خسرو دهلوی)

()

و یا به قول حافظ:

مطرب چه پرده ساخت، که در پرده‌ی
بر اهل وجد و حال، در های و هوی بست

اوست که بی‌نظیرترین قطعه‌ی خود را نواخته و به انسان تقدیم نموده؛ اثر شکوهمند خود را که با ساز
حیرتانگیزش، نوای عشق را برای انسان به اجرا در آورده است:

مطرب عشق، عجب ساز و نوایی دارد
نقش هر نغمه که زد، راه به جایی

()

به دنبال طرح موضوع آفریده شدن جهان هستی از « » « » در دنیای عرفان را به
«حرکت» بیان کردیم. با استناد به این که هر آنچه از حرکت ایجاد شده باشد،
مجازی است، به این نتیجه رسیدیم که جهان هستی نیز مجازی می . حال این موضوع را در دنیای
عرفان مورد بررسی قرار داده و نشان می‌دهیم که عرفا نیز به مجاز بودن عالم هستی وقوف کامل
داشته . بدین منظور به بررسی دقیق‌تر برخی از سروده‌های آنها می‌پردازیم:

جز خیالی چشم تو، هرگز نبیند از جهان
از خیال جمله بگذر، تا جهان آید پدید

()

در این جا عطار به این نکته اشاره دارد که آنچه را که در مقابل چشمان ما قرار دارد، همگی مجاز بوده و مانند خیالی می‌باشد و جهان اصلی بعد از کنار زدن این پرده‌ی خیال، هویدا می‌شود (که خود موضوع قابل بحث دیگری است).
در این مورد مولانا می‌فرماید:

لاجرم سرگشته گشتیم ، در ضلال

چون حقیقت شد نمان، پیدا خیال

و در جایی دیگر می‌فرماید:

علمی که تو را گره گشاید، بطلب

زان پیش که از تو جان بر آید،

آن نیست که هست می‌نماید، بگذار

آن هست که نیست می‌نماید،

در این جا مولانا صحبت از آن دارد که عوامل مجازی خود را به ما تحمیل نموده و به شکل «هست» ظاهر شده و جای «هست حقیقی» را گرفته است. او نیز تاکید دارد که اگر این «هست مجازی» کنار بگذاریم، به دنبال آن «هست حقیقی» پیدا می‌شود. او به خوبی فهمیده است که در دل جهان هستی به غیر از هوشمندی الهی، چیز دیگری وجود ندارد.

غیر خدا، در دو جهان هیچ نیست

هیچ نگو غیر، که آن هیچ نیست

این کمر هستی موهوم را

چون بگشایی، به میان هیچ نیست

(اوحدی مراغه‌ای)

سایر عرفای ایران نیز، همگی این نظر را داشته‌اند؛ برای مثال شاه نعمت الله ولی، تعریفی از «
ارایه داده و آن را در واقع «نقش و خیالی» خوانده و تاکید دارد که معنی اصلی این مطلب را محققان می‌دانند؛ زیرا افراد معمولی این گفته‌ها را صرفاً به این معنی می‌پندارند که دنیا ارزشی ندارد و زود

نباید به آن دل بست.

نقش و خیالی است، که عالم خوانند

معنی سخن، محققان می

(شاه نعمت الله ولی)

و یا:

نقشی است، خیال عالم ای یار

خوابی است، تو هم بخواب دریاب

شیخ محمود شبستری نیز به روشنی به «وهم» بودن آنچه که با آن سرو کار داریم، اشاره دارد:

تو در خوابی و این دیدن، خیال است

هر آنچه دیده‌ای از آن،

به روز حشر، چون گردی تو بیدار

ببینی کین همه، وهم است و

عرفای ما همگی به صراحت عنوان می‌کنند که آنچه را می‌بینیم، خواب و خیال است و ما در واقع مانند کسی هستیم که در خواب به سر می‌برد و در جایی این پرده‌ی «وهم» در روز محشر بیفتد، متوجه خواهیم شد که آنچه را که می‌دیدیم و حقیقت می‌پنداشتیم، وهم و پندار و خیالی بیش نبوده است و در اصل حقیقت چیز دیگری بوده است. شرمنده و خجالت زده کسی خواهد بود که اسیر این مجاز بوده و به ماهیت اصلی آن پی نبرده است.

فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید

شرمنده رهروی که نظر بر مجاز کرد

()

ایم و یا به تعبیر بعضی دیگر از عرفا، اهل مجاز بوده و در مجاز غرق گشته

و در واقع فریب مجاز را خورده‌ایم. همان مجازی که خود را به جای حقیقت، به چشمان ما تحمیل

دانی ز چه روست، توبه ناکردن من
زیرا که حرام نیست، می خوردن
بر اهل مجاز است، به تحقیق حرام
ی خوردن اهل راز، بر

(خیام)

توضیح مولف: می خوردن = نوشیدن از شراب آگاهی و وحدت الهی

رمز خلقت، به ما نگفته کسی
این حقیقت، مپرس از اهل

(پروین اعتصامی)

اهل مجاز چه کسانی هستند؟

اهل مجاز کسانی هستند که دنیا را «حقیقت» می‌پندارند و شدیداً به آن سرگرم شده و این را نمی
که به چه منظوری روی زمین آمده چه چیزهایی را باید فرا گرفته و به درك آن نایل شوند؟

جهان هستی همانند عکسی از روی اوست که در آینه‌ی هستی انعکاس یافته است و آنچه را که مشاهده
می‌کنیم، تجلی الهی محسوب شده، هر کجا را که نگاه کنیم، پرتو روی اوست:

اینما تولوا فثم وجه الله. (115 –)

به سروده‌ی سهراب سپهری:

کعبه‌ام بر لب آب، کعبه‌ام زیر آقایی هاست،
کعبه‌ام مثل نسیم، می‌رود کوه به کوه، می‌رود دشت به دشت،
روشنی باغچه است.

و یا حافظ می‌سراید:

عکس روی تو، چو در آینه‌ی جام
عارف از پرتو می،
این همه عکس می و نقش مخالف که نمود
یک فروغ رخ ساقی است که در
حسن روی تو، به یک جلوه که در آینه کرد
این همه نقش، در آینه‌ی او هام افتاد

زمانی که راجع به حقیقت صحبت می‌کنیم، باید مشخص شود که منظور ما از حقیقت، در کدام سطح است؟ مثلاً زمانی که جلوی آینه ایستاده‌ام، در مقایسه « » «تصویر من در آینه» « » حقیقت «تصویر در آینه» . اما در مقایسه‌ای دیگر، من و آینه و تمام جهان هستی در مقابل «شعور کیهانی» مجاز بوده و شعور کیهانی «حقیقت» . به همین ترتیب زمانی که شعور کیهانی را با سطح بالاتر یعنی خداوند مقایسه کنیم، شعور کیهانی، مجاز بوده و خداوند «حقیقت» :

از رابطه‌ی بالا متوجه می‌شویم که فقط يك حقیقت مطلق وجود دارد و غیر از آن همه چیز مجازی

كل شی هالك الا وجهه (- 88)

حافظ چنین سروده است:

به می سجاده رنگین کن، گرت پیر مغان گوید
که سالک بی خبر نبود ز راه و ها

زمانی که پیر روشن ضمیر () : «از آگاهی زمین را لبریز کن»، مراد این است که آگاهی‌های خود را به همه برسان.

و در همین رابطه سهراب سپهری می‌گوید:

... قبله ام يك گل سرخ، جانمازم چشمه، مهرم نور، دشت سجاده‌ی من...

توضیح مولف:

می = آگاهی

زمین =